

روزه اول ماه مه و روز اول ماه مه

قراردادهای موقت کارگری
و پیامدهای آن در زندگی کارگران!



بقیه در صفحه 16
* * * * * امیر جواهری * * * * *

کارگران و ملیت های تحت ستم
بقیه در صفحه 18
* * * * * ارژنگ بامشاد * * * * *

ماه مه
بقیه در صفحه 11
* * * * * عیدی نعمتی * * * * *

جنبش اتحادیه ای و اهمیت آن برای انقلاب کارگری و یا سوسیالیستی
بقیه در صفحه 15
* * * * * پرفسور مری دیویس * * * * *

تشدید سرکوب و پیگردهای امنیتی در مقابل مطالبات کارگری در آستانه اول ماه مه!
بقیه در صفحه 24
* * * * *

گرانی غذا، شورش نان و دو چهره "جامعه جهانی"
بقیه در صفحه 25
* * * * *

ارزیابی از نتایج مبارزات کارگران ایران در سال ۱۳۸۶
بقیه در صفحه 20
* * * * * امیر جواهری * * * * *

سرکوب های "انقلاب فرهنگی" رژیم در اردیبهشت 1359 را به فراموشی نسپاریم!
بقیه در صفحه 28
* * * * * احمد نوین * * * * *

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان



به مناسبت اول ماه مه ۲۰۰۸

اول ماه مه، کارگران همه کشورها را به همبستگی و اتحاد طبقاتی فرا می خواند و به همین دلیل مورد کینه و خشم طبقه سرمایه دار در جهان است. تا ستم طبقاتی وجود داشته باشد، مبارزه طبقاتی هم وجود خواهد داشت.
بقیه در صفحه 2
* * * * *

نگاهی گذرا به وضعیت طبقه کارگر در ایران، به مناسبت فرارسیدن اول ماه مه 1387
بقیه در صفحه 3
* * * * * منصور نجفی * * * * *

اتحادیه ها و انقلاب
بقیه در صفحه 5
* * * * * یوسف آبخون * * * * *

در باره اول ماه مه
بقیه در صفحه 7
* * * * * صادق افروز * * * * *

اعتصابات کارگری و توده های علیه تعرض نئولیبرالی در اروپا
بقیه در صفحه 8
* * * * * روبین مارکاریان * * * * *

یک جمع بندی فشرده از چالش های کارگری و راه های برون رفت از آن
بقیه در صفحه 12
* * * * * تقی روزبه * * * * *

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

به مناسبت اول ماه مه ۲۰۰۸



**پرچم سرخ را همیشه و همیشه خواهی دید
با عشق یا نفرت
- بسته به جایگاهت در این پیکار
زیرا که پایانی نیست بجز پیروزی قاطع ما
در همه شهرها و کشورها
در هر کجا که کارگری هست.**

(برتولت برشت)

اول ماه مه برای کارگران جهان روز دعوت و بشارت است: دعوت به همبستگی طبقاتی و بشارت رهایی از بردگی سرمایه.

سرمایه دار، کارگر را برای پروار کردن نمی خواهد، برای کشیدن شیره اش می خواهد. استخدام می کند که استثمار کند. طبقه سرمایه دار با تحمیل جبر اقتصادی و با سرکوب دولتی، یعنی قانون، دستگاه قضایی، پلیس و زندان، و نیز با کمک وسایل فرهنگی و ایدئولوژیک، کارگران را به بند می کشد و استثمار می کند و اگر مقاومت و مقابله ای در برابر خود نبیند و تا جایی که زور اش برسد برای کسب بیشترین سود، آن ها را از ابتدائی ترین حقوق و نیازهایشان محروم می سازد. استثمارگران و دولت شان هرگز به میل خود هیچ حقی را برای کارگران به رسمیت نمی شناسند مگر با مبارزه و به زور به آنان تحمیل گردد و هیچ چیز به آنان نمی دهند مگر از حلقوم شان بیرون کشیده شود؛ و هر لحظه که فشار از رویشان برداشته شد، حقوق رسمیت یافته را زیر پا می گذارند و دستاوردهای کارگران را یکی پس از دیگری پس می گیرند. نه بخشاینده ای در کار است و نه رهاکننده ای. بیهود نسبی شرایط کار و زندگی کارگران تنها می تواند محصول مبارزه آنان، و رهایی شان تنها می تواند به دست خودشان باشد.

کارگران چه برای بقای خود یعنی دفاع از نان شب، و چه برای رهایی یعنی سرنگون کردن طبقه سرمایه دار و برچیدن کار مزدی، به نیرو و به اعمال زور نیاز دارند. برد و باخت در مبارزه طبقاتی، مسئله نیروست. اما نیروی کارگران در مبارزه طبقاتی، تنها و تنها از اتحاد میان خودشان و از تشکل مستقل شان سرچشمه می گیرد. مذاکره با کارفرما، چانه زنی با دولت، تجمع اعتراضی، تحصن، اعتصاب، به گروگان گرفتن مدیران، اشغال، اعتصاب عمومی سیاسی، قیام مسلحانه و غیره، سلاح های گوناگون کارگران اند. ولی این سلاح ها اگر در یک مبارزه متحد، متشکل و سازمان یافته به کار گرفته نشوند، به آسانی از دست شان بیرون کشیده می شوند.

اول ماه مه، کارگران همه کشورها را به همبستگی و اتحاد طبقاتی فرا می خواند و به همین دلیل مورد کینه و خشم طبقه سرمایه دار در جهان است. حتی به رسمیت شناختن این روز و قانونی شدن برگزاری آن نیز با مبارزات طولانی و جانفشانی کارگران به بسیاری از دولت ها تحمیل شده است - هرچند که آن را تحت عنوان بی معنای «روز کارگر» یا تحت عنوان بکلی وارونه «جشن کارگر» به رسمیت شناخته اند تا چاشنی مبارزاتی اش را بیرون بکشند و دینامیت را به فشفشه رنگی تبدیل کنند! کارگران ایران هم سالیان سال است برای برگزاری مستقل اول ماه مه تلاش می کنند. دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی هم با تمام خشونت با این تلاش ها مقابله می کند. بازداشت و محکوم کردن کارگران به جریمه نقدی و شلاق و زندان و حتی ترور و سر به نیست کردن بخاطر برگزاری مستقل اول ماه مه یا بخاطر تلاش در راه ایجاد تشکل مستقل،

چند سال است که به قاعده ای در جمهوری اسلامی تبدیل شده است. دلیل این حد از خشونت در مقابل برگزاری مستقل اول ماه مه و ایجاد تشکل های مستقل، آن بی حقی و مسکنت بی حد و مرزی است که بورژوازی و دولت اش می خواهند بر طبقه کارگر ایران تحمیل کنند.

از بیکاران و کارگران غیر رسمی و ثبت نشده که بگذریم، نود درصد کارگران شاغل را از پوشش قانون کار به بیرون پرتاب کرده اند. فقدان امنیت شغلی، حذف یارانه ها و کمک هزینه ها و محرومیت کارگران با قراردادهای موقت از همه حقوق قانونی عمومیت یافته است. یک آپارتاید جنسی تمام عیار را بر بازار کار حاکم کرده و غالب کارگران زن را از کارخانه های بزرگ به کارگاه های کوچک پاره وقتی یا قرارداد موقت و با دستمزدهای فلاکتبار و یا به انجام سفارشات در خانه خود تبعید کرده اند. کارگران مهاجر و پناهنده بخصوص افغان ها را در شرایطی به کار می گیرند که وضعیت محکومین به اعمال شاقه را به یاد می آورد. عقب افتادن پرداخت دستمزدها گاه به سال ها می کشد؛ امروز شاهدیم که برای همین شاغلین که ظاهراً از «خوشبختی» داشتن کاری برخوردار اند، حد اقل دستمزد را ۲۱۹ هزار و ۶۰۰ تومان تعیین کرده اند و این در حالی است که خودشان خط فقر را بین ۴۰۰ و ۵۰۰ هزار تومان اعلام می کنند.

اقتصاد دانان رژیم سرمایه داری اسلامی این اواخر دارند در باره لزوم تعیین «خط بقا» حرف می زنند! اما از سال ها پیش این حرف را به عمل در آورده اند. حد اقل دستمزد شده است؛ حد میان مرگ و زندگی. شاید از آن هم پانین تر، چون غالباً یک شغل برای زنده ماندن کفایت نمی کند. حتی «خط فقر» برای بهره مندان از حد اقل دستمزد، تجملی شده است که برای رسیدن به آن باید نردبان های دو - سه شغل همزمان را بر هم سوار کنند! کارگران و زحمتکشان را بجایی می رانند که فکر رفاه و افزایش دستمزد را از سر به در کنند و تنها به زنده ماندن خود راضی باشند! اما آنان به این وضع رضایت نمی دهند و بی وقفه مقاومت و مبارزه می کنند - مبارزات کارگران عسولیه، نیشکر هفت تپه، لاستیک البرز تازه ترین نمونه های برجسته این مبارزات بی وقفه اند که نشان می دهند که هیچ حدی از تهدید و ارعاب و خشونت رژیم اسلامی نتوانسته است مانع از تداوم مبارزات کارگران ایران بشود. ما به به این کارگران مبارز درود می فرستیم!

وقتی زندگی اکثریت مردم به «خط بقا» نزدیک شود، حیات خود رژیم هم به «خط بقا» نزدیک می شود چون نهایتاً مردم به محرومیت و سیه روزی رضایت نمی دهند. رژیم سرمایه داری اسلامی در متشکل شدن این ناراضی توده ای مرگ خود را می بیند و از آن بیش از هر چیزی می ترسد. این است که با توسل به خشونت و به هر قیمتی می خواهد جلو اتحاد، یکپارچگی و تشکل کارگران و زحمتکشان را بگیرد. نمی خواهد به آنان حتا توان مقابله با بدتر شدن وضعیت شان را بدهد؛ برای آن که فروشنده نیروی کار قدرت چانه زنی پیدا نکند، چانه اش را خرد می کند و برای آن که گرسنه نان نخواهد، دندان اش را می شکنند، چرا که تصمیم اش بر فقیرتر کردن فقرا برای ثروتمندتر کردن ثروتمندان است.

اما هر سال کارگران بیش تری به صفوف مقدم مبارزه قدم می نهند و میدان را خالی نمی گذارند. شلاق خوردگان امسال بخاطر برگزاری اول ماه مه سال گذشته، همین را نشان می دهند. هرچه ستم شدید تر و بی حقی عمیق تر می شود، مقاومت و مقابله با آن هم ناگزیرتر می شود و کارگران بیش تری به حیاتی بودن همبستگی، اتحاد و تشکل کارگران و زحمتکشان پی می برند و نمی گذارند پرچم مبارزه بر زمین بماند.

خوشحالمیم که آزادی محمود صالحی با اول ماه مه امسال قرین شده است. اما این رژیم نبود که محمود صالحی را آزاد کرد، همبستگی بین المللی کارگران و فشار نیرومند آن بر رژیم بود، وگرنه قصد داشتند او را که به جرم دفاع از همین همبستگی کارگری به زندان افتاده بود، در همانجا سر به نیست کنند. امیدواریم با تداوم این همبستگی بین المللی و فشارها به رژیم اسلامی، هر چه زودتر شاهد آزادی منصور اساتلو و دیگر کارگران زندانی هم باشیم.

تا ستم طبقاتی وجود داشته باشد، مبارزه طبقاتی هم وجود خواهد داشت. اول ماه مه، امروز پرچم همبستگی بین المللی کارگران در پیکار طبقاتی است و فردا، پرچم پیروزی شان در سر تا سر جهان خواهد بود. زنده باد اول ماه مه!

کارگران همه کشورها متحد شوید!

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۷ اردیبهشت ۱۳۸۷

نگاهی گذرا به وضعیت طبقه کارگر در ایران، به مناسبت فرارسیدن اول ماه مه 1387

منصور نجفی

پس از سرنگونی رژیم سلطنتی خاندان جبار پهلوی، کارگران ایران، امسال سی و مین مراسم گرامی داشت روز جهانی کارگر را برگزار می‌نمایند. مراسمی که هر ساله کارگران رژیم جمهوری اسلامی، تلاش نموده اند با توسل به سرکوب، از برگزاری آن جلوگیری نمایند.

ریشخند تاریخ اینست که کاست روحانیت و در رأس آنها روح الله خمینی، هرگز نمی توانست بدون شرکت گسترده و مبارزه پیگیر کارگران در سراسر کشور، بویژه کارگران صنایع و موسسات بزرگ نظیر ذوب آهن، پتروشیمی، نفت و ... در کارزار رویارویی مردم با رژیم شاه، موفق به تصاحب حاکمیت در ایران شود.

اما، "پادشاه" کارگران بابت آن همه فداکاری ها برای دستیابی به آزادی و برخورداری از شرایط کار و زندگی انسانی، در حاکمیت دولت دینی، جز لگدمال شدن، فقر و بی حقی بیش از پیش، چیز دیگری نبوده است.

تجربه کارگران هم در نظام سلطنتی و هم در رژیم جمهوری اسلامی نشان میدهد که تا زمانی که آنان نتوانند موفق به سازماندهی مستقل مبارزات خویش شوند و دیگر مزدبگیران شهر و روستا را با خود هماهنگ نمایند، سرنوشتشان توسط جناحهای رنگارنگ بورژوازی رقم خواهد خورد.

جایجانی "شخص اول مکتب" از مکلا به معمم، از پادشاه به ولی فقیه، از مشکلات آنان را حل نموده است. تجربه نشان داده که حاکمیت سرمایه تحت لوی دولت شاهنشاهی و یا دولت جمهوری اسلامی و لاغیر، برای آنان جز بی حقی، سیه روزی و مشقت نتیجه دیگری ببار نخواهد آورد، زیرا این دولت ها در حقیقت عملاً همانا نمایندگان سیاسی سرمایه داران هستند و هم و غم آنان تامین و گسترش سود سرمایه بضرر منافع کارگران و دیگر مزد بگیران است.

نه خدا، نه پادشاه و نه هیچ نیروی منتسب به آنان نمی توانند جایگزین رهبریت کارگران و دیگر مزدبگیران- اکثریت قریب به اتفاق شهروندان- شوند. نه دربار سلطنتی و نه "جناح دور اندیش" آن، نه جناح های مختلف در رژیم ج.ا.ا اعم از محافظه کار، پراگماتیست، اصلاح طلب و یا اصول گرا، جز فریب کارگران و دیگر مزدبگیران و تامین منافع خویش، هدف دیگری را دنبال نمیکنند. در این مسیر هدف دوستی ها و به اصطلاح دشمنی های آنان و امپریالیسم و دول ارتجاعی دیگر نیز، در خدمت تداوم غارت و حکم روانی نظام سرمایه داری است.

نگاهی گذرا به وضعیت کنونی کارگران ایران، شاهد این مدعاها است. از اول ماه مه سال گذشته تا کنون، کارگران ایران، در حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، همانند سال های قبل، سال مشقت باری را به لحاظ اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی پشت سر گذاشتند. وضعیتی که از آغاز پدیدار طبقه کارگر در ایران، کمابیش همواره این طبقه را تعقیب نموده است.

در 12 ماه گذشته نیز حکومت اسلامی، تلاش نمود برای جلوگیری از اعتراض و اعتصاب کارگران، و تشدید بی حقی آنان از همه ابزارها و توان های خویش استفاه نماید. در سرکوب و تحقیر کارگران، رژیم حامی منافع سرمایه در ایران، علاوه بر صدور و اجرای احکام ظالمانه بیشمار، برای اولین بار در سی سال گذشته، مجازات شلاق زدن 5 کارگر معترض را نیز بمورد اجرا در آورد.

در همین مدت باز هم سرمایه داران خصوصی و شرکت های دولتی با تکیه به "قراردادهای موقت" تعداد بی شماری از کارگران را از کار بیکار نموده اند. دستاویز آنان بعضاً استناد به تفسیر جدید وزارت کار از قانون کار قراردادهای بدون تاریخ است. وزارت کار ج.ا.ا اینگونه قراردادهای را بعنوان قرارداد دائمی به رسمیت نمی شناسد. هر چند که در مواقعی که کارفرماها نیاز به بیکار سازی کارگران دارند، بهانه ها و دستاویزهای دیگری را بخدمت میگیرند. با توجه به این که بیش از 85 درصد کارگران شاغلبا قراردادهای موقت کار می کنند، میتوان به عمق بی ثباتی و وضعیت نگران کننده کارگران ایران پی برد.

هر چند که آمارهای ارائه شده در ج.ا.ا به همه حقایق اشاره ندارد، اما با نگاهی گذرا به اخباری که در روزنامه ها منتشر شده است،

اخراج و بیکار سازی صدها هزار کارگر در 12 ماه گذشت را میتوان دریافت.

از دیگر ابزاری که در جهت تشدید بی حقی کارگران به کار گرفته میشود، شورای عالی کار حکومت اسلامی است. این "شورا" از نمایندگان سه گروه دولت، کارگران و کارفرمایان ایجاد شده است. این "شورا" در مورد تعیین حداقل مزد قانونی کارگران تصمیمگیری می کند. قطعاً باید مذاکره سه جانبه را باید محکوم کرد و بر علیه آن مبارزه کرد. به فرض محال که نماینده واقعی کارگران در این "شورا" امکان حضور داشته باشد، از آنجا که اکثریت اعضا این "شورا" را نمایندگان بورژوازی تشکیل میدهند، لذا، تصمم گیری ها بفع سرمایه داران - اعم از دولتی و خصوصی خواهد بود.

از جانب دیگر، برای موثر تر نمودن "شمشیر دمکلس" که همواره بر فراز سر کارگران شاغل نیز آویزان است، سرمایه داران هر ساله، پرداخت حقوق صدها هزار کارگر را به تعویق می اندازند.

حاصل این همه بی حقی کارگران در رژیم ج.ا.ا این است که، دست مزد کارگران در ایران هزینه های زندگی کارگران و دیگر مزدبگیران را تامین نمیکنند. لذا هر ساله، خانواده های کارران و دیگر زحمتکشان کشور در فقر و فلاکت بیش تری فرو میروند. در ایران امروز، کارگران قادر به تامین یک زندگی بخور و نمیر برای خود و خانواده هایشان نیستند. اغلب مزد کارگران برای پرداخت اجاره خانه مسکونییشان هم کفایت نمی نماید.

حتی اگر در اثر مقاومتها و مبارزات کارگران، کارفرمایان مجبور شوند که اندکی دستمزد کارگران را افزایش دهند، اما، تورم فزاینده، باعث میشود که قدرت خرید کارگران، همچنان در سطح نازل قرار داشته باشد.

اما وضعیت دردناک کارگران ایران به همینجا ختم نمیشود. برخی از کارگران در اثر استیصال در دست به خودکشی زده اند. علت این گونه رفتارها، فشارهای اقتصادی ناشی از بیکاری و یا عدم دریافت دستمزد کافی که کفاف حداقل مخارج یک خانواده را بدهد میباشد. یکی از روزنامه های ایران (اعتماد) اطلاع میدهد که : «حدود 60 درصد از خودکشی ها در ایران به طور مسقیم با مساله بی کاری در ارتباط میباشد.»

وضعیت کارگران بیکار از معضلاتی است که بخش قابل توجهی از کارگران را در چنگال خویش گرفتار نموده است. توجه به تعداد این بخش از کارگران، در درک عمیق تر وضعیت کارگران میتواند موثر باشد. 18 میلیون نیروی کار، فاقد در آمد می باشند.

حتی خود مسئولین جمهوری اسلامی اذعان دارند که حدود 13 میلیون نفر از شهروندان ایرانی، صرفاً با کمک های ناچیز بنیادهای خیریه بحیات خویش ادامه میدهند.

شرایط مشقت بار در ایران، نابسامانی های دیگری را نیز در جامعه دامن زده است، گسترش بیش از پیش اعتیاد، فحشاء، طلاق در کنار تشدید بیماری های روانی، قتل های خانوادگی، از جمله مصائبی است که بیش از گذشته گلولی کارگران و دیگر مزدبگیران را، در چنگال خویش میفشارد.

در رابطه با بیکاری، این وضعیت اسفناک تنها متوجه نیروی کار بی سواد و یا کم سواد نیست. براساس نتایج برخی تحقیقات، نرخ بی کاری جمعیت جوان دارای تحصیلات عالی در کشور به 35/5 درصد رسیده است.

اما رژیم حاکم در ایران، تنها به ایجاد و گسترش نابسامانی های فوق الذکر بسنده ننموده است. جهت تحمیق و از نفس انداختن کارگران مبارز، همه ابزارهای خویش را بسیج نموده است، از جمله: احزاب ضد کارگری، اتحادیه کارفرمایان، خانه کارگر، انجمن اسلامی، شورای اسلامی، حزب کار اسلامی، کمیسیون کارگری مجلس، رادیو، تلویزیون دولتی، روزنامه ها، نشریات، اینترنت و ماهواره. وطبعاً هم زمان، هر کجا که لازم باشد، از نیروهای ارتش، پاسدار، کمیته ها، مساجد، شکنجه گران و جلادان نیز بهره میگیرد.

از دیگر امکانات رژیم برای تشدید شرایط خفقان و سود سرمایه که به تخریب وضعیت طبقه کارگر منجر میشود، مسئله خصوصی سازی است. یعنی واگذار کردن کارخانه ها، موسسات کشاورزی، موسسات مالی بزرگ، معادن و امکانات سودآور در جامعه به بخش خصوصی (یعنی سرمایه داران) است. البته سیاست خصوصی سازی رژیم، کمابیش شکست خورده است. لذا، بیشتر شیوه ملاحظور

کردن اموال و امکانات جامعه توسط " آقازاده ها " شکل غالب کنترل و غارت امکانات جامعه شده است.

این همه سرکوب ها ، اجحاف ها و تیره و تار نمودن آینده مردم ، در خدمت آنست که کارگران را از فکر مقاومت و مبارزه باز دارند. اما کارگران در مقابل به گونه های متفاوت و با ایجاد تشکل های متفاوت ، با عناوین مختلف به مبارزات خود ادامه میدهند. وقوع صدها اعتصاب در ایران در 12 ماه گذشته، اثبات این مدعا است. بطور نمونه در ماههای گذشته بیش از 5 هزار تن از کارگران شرکت نیشکر هفت تپه، برای تحقق مطالبات خود دست به اعتصاب زدند. و همچنان، افتان و خیزان به مقاومت و مبارزه شان ادامه میدهند.

رانندگان شرکت واحد تهران نیز با حمایت هزاران کارگر شرکت، در جهت احقاق حقوقشان بر علیه کارفرما، عوامل "خانه کارگر" و شورای اسلامی رژیم، وزارت کار و دیگر ارگانهای سرکوبگر رژیم، مبارزه نمودند و هزینه های سنگینی هم داده اند. اعتصابات متعدد کارگران در بخش های واحدهای بزرگ تولیدی و صنعتی در تهران و دیگر نقاط کشور نیز از دیگر نمونه های برجسته مقاومت ها و مبارزات کارگران در مقابل سرمایه داران و نظام ج.ا.ا است.

ایجاد تشکل های متعدد کارگری از جمله " کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری " ، " کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری " ، " شورای همکاری فعالین جنبش کارگری " ، " انجمن فرهنگی کارگری " ، " اتحادیه سراسری کارگران اخراجی و بیکار ... و تعدادی دیگر از انجمن ها، سندیکاها و شوراهای دیگر، خاطر نشان مینماید که تعداد بیشتری از فعالین کارگری بیش از گذشته، عملاً و در حد امکان، به اهمیت تشکل یابی طبقه کارگر در سطوح و اشکال مختلف توجه نشان میدهند.

بی مناسبت نیست که به مسئله تلاش برخی از فعالین کارگری در جهت رادیکال شدن جنبش کارگری نیز اشاره شود. این بخش از کارگران(هرچند که نظر آنان هنوز به نظر غالب در جنبش تبدیل نشده است) دریافته اند که جهت رادیکال شدن جنبش، ضروری است که راه حل هائی را که منجر به اتحاد کارگران میشود، جستجو و مورد توجه قرار داد. اینان دریافته اند که قدرت طبقاتی آنان از جمله، در اتحادشان ظهور مینماید و میلیونها کارگر بصورت پراکنده در مقابل نیروهای متشکل سرمایه داران، پدیده ای قابل ملاحظه نیستند و سرمایه داران میتوانند آنان را در رقابت با یک دیگر قرار دهند و به نا امیدی و شکست بکشانند.

از دیگر اموری که در برانجام رسیدن مبارزات کارگران، مورد توجه کارگران آگاه از نظر طبقاتی است، توجه به تلاش درمسیری است که به ایجاد نظام سوسیالیستی منجر شود. نظامی که اکثریت قریب به اتفاق شهروندان (کارگران و دیگر مزدبگیران) را در تعیین سرنوشتشان، یاری خواهد رساند. آنچه در این مورد مبیایست مورد توجه قرار گیرد، این است که، فاعل تاریخی سوسیالیسم، طبقه کارگر است. لذا شرط متشکل شدن این طبقه،(اتحادشان) برای تحقق خواست هایشان، همانند شرط وجود اکسیژن برای تنفس و زنده ماندن است. با این توضیح اهمیت اقدام توده ای در مقیاس توده، و توجه به آن اشکال سازماندهی که میتواند وسیعترین توده کارگری را در خود جای دهد، و مستقیماً بخود کارگران حساب پس بدهد، ملموس تر میشود.

در مبارزه با نظام سرمایه داری (بویژه حاکمیت استبداد) علاوه بر نکات فوق الذکر موضوع دیگری نیز بشدت حائز اهمیت است و آن همانا اشاره به اهمیت تلفیق مبارزه علنی و مخفی کارگران در ایران است. عدم توجه به این امر مهم، هزینه های زیادی را روی دست طبقه کارگر گذاشته است.

امسال، اما، طبقه کارگر ایران با درس آموزی از تجربیات گرانباری که در دو رژیم شاه و شیخ بدست آورده است، آماده برگزاری مراسم اول ماه میشود. درک ضرورت حراست از این دست آوردها را میتوان با مبارزه برای:

حق اعتصاب، حق ایجاد تشکل های مستقل طبقه کارگر در همه زمینه های صنفی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی، و فرهنگی، دفاع از آزادی های بی قید و شرط سیاسی، دفاع از ،حق تعیین سرنوشت در ایران توسط خود مردم درایران ، دفاع از حق بیان چه شفاهی و یا کتبی، هماهنگی و همبستگی همه تشکل های مستقل کارگری با یکدیگر گرامی داشت.

اکنون بیش از هر زمان دیگر، نظام جمهوری اسلامی ایران چه در داخل کشور و چه در صحنه بین المللی در ورطه انزوا فرو رفته است. اکنون بیش از گذشته این رژیم ددمنش، در مقابل تعرضات مردم حق طلب در داخل کشور؛ در تقابل با مبارزات کارگران، زنان، جوانان، دانشجویان، نویسندگان، ملیت های ساکن ایران و.... خود را سراسیمه مینماید. این هراس کارگزاران رژیم از آینده نظام آنچنان عمیق است که دیگر ولی و فقیه اعوان انصار او، حتی در رابطه با برخی از متحدین دبیروز خویش نیز، احساس امنیت نمینمایند. حذف اکثریت کاندیداهای جناح رقیب (اصلاح طلبان) در انتخابات اخیر مجلس، نشان داد که حاکمیت، عضلاتش را منقبض تر نموده و محدوده محارم ش را تنگ تر نموده است، تا در صورت جدی تر شدن خطر حمله احتمالی امپریالیسم امریکا، و یا اعتلای جنبش های کارگری و دیگر جنبش های آزادیخواه و برابری طلبانه مردم در ایران، در اولین مرحله از درون متلاشی نشود.

اگر رژیم شاه، بمثابه ژنرال دلمون، با تمام سلاح های مدرن و ارتش ، ژاندارمری، پلیس، ساواک و دیگر ابزارهای اختناق و متحدین بین المللی اش توانست در مقابل مبارزات، اعتصابات و قیام مردم و درآس آنها کارگران مبارز ایران دوام آورد، رژیم قرون وسطانی ولایت فقیه نیز در آینده میتواند در مقابل یورش یکپارچه کارگران و دیگر مزد بگیران کشور دوام آورد. گذشته چراغی فرا راه آینده است.

رژیم هل من مبارز شاه در چنان شرایطی، همچون گلوله ای برقی در مقابل تابش گرمای آفتاب، آب گردید و به گورستان تاریخ رهسپار شد. سرنوشتی که درانتظار رژیم جمهوری اسلامی ایران نیز خواهد بود. آن روز به همت طبقه کارگر متشکل ایران دور مباد !
29 اپریل 2008

مرده آنست که نامش به نکونی نبرند!

سرودی از ویکتوریا خارا

جلادان ژنرال پینوشه، پس درهم شکستن خونین مقاومت مردم شیلی، طی یک کودتای نظامی با حمایت های بیدریغ امپریالیسم امریکا در سال 1973 در استادیوم شیلی دستهای ویکتور خارا (victor jara)، شاعر، خواننده و نوازنده انقلاب شیلی را شکستند. باین امید که او را وادار به تسلیم نمایند و روحیه مردم و انقلابیون شیلی را تضعیف نمایند، اما او و 5000 زندانی سیاسی دیگر در آن استادیوم، به نشانه تسلیم ناپذیری، «سرود وحدت» را هم صدا خواندند. ژنرال دشمن آزادی، کارگر و دیگر زحمتکشان، محکوم در دادگاه تاریخ به گورستان تاریخ رهسپار شد، اما، ویکتوریا خارا، آرمانگرای مدافع آزادی، کارگر و زحمتکش در قلب آزادیخواهان جهان، جاودانه شد. " سرود وحدت " چنین بود:

مردمی يك دل و يك صدا

هرگز شكست نخواهند خورد

پرشش من این است:

«هرگز به فکرتان رسیده است که این سرزمین مال ماست»

مال کسی است که بخش بزرگی از آن را در اختیار دارد

پرشش من این است:

«هرگز به فکرتان رسیده است دست هایی که در این سرزمین کار

می کنند مال ماست»

و حاصل آن نیز مال ماست

حصارها را ویران کن آن ها را در هم بکوب

این سرزمین مال ماست

به پدرو ماریا، به خوان خوزه

اگر آوازم کسی را آزار می دهد

اگر کسی باشد که تحمل شنیدن آوازم را نداشته باشد

اطمینان داشته باشید که او يك یانکی است

یا يك مالك و فنودال بزرگ کشور است

حصارها را در هم بکوب.

اتحادیه ها و انقلاب

یوسف آبخون

اگر از چپ های "انقلابی" ما بپرسید که آیا سازماندهی مبارزات روزمره و اقتصادی کارگران ضروری را می دانند؟ در پاسخ، همان طور که از ادبیات آن ها انتظار می رود، همه یک صدا فریاد خواهند زد، آری! چرا؟ چون مبارزه روزمره و اقتصادی کارگران مبارزه ای است برای حق زندگی شرافتمندانه و انسانی و از این رو، روشن است که مدافعان شرافتمند طبقه کارگر نمی توانند ضرورت آن را انکار کنند. اما اگر از چپ های انقلابی ما درباره ضرورت سازمان دهی ویا سازمان همین مبارزه، یعنی اتحادیه های کارگری، بپرسید، باز همان طور که از ادبیات چپ های انقلابی ما بر می آید، همه آن ها یک صدا و با افتخار فریاد خواهند زد که نه؟ چرا؟ چون از نظر همه آن ها اتحادیه ها ی کارگری، تشکلی رفرمیستی به شمار می آید که مبارزه طبقه کارگر را به انحراف می کشانند.

انحراف از چه راهی؟ انحراف از راهی که باید به رستگاری توده های محروم، یعنی انقلاب، منجر شود. اما اگر هنوز شرایط برای انقلاب فراهم نباشد و اگر اتحادیه ها نه، این سوال باقی می ماند که بنابراین کارگران چگونه می باید خود را برای دست یابی به شرایط زندگی انسانی و شرافتمندانه سازمان بدهند؟ ویا این که سازمان متحد کننده مبارزات روزمره کارگران برای آن که آن ها از تهاجم روزمره سرمایه داران و طبقه حاکم در امان نگه دارد، کدام است؟ پاسخ انقلابی چپ های "انقلابی" ما به سوال این است که از راه ها تشکلی های انقلابی مثل شوراهای ویا کمیته های کارخانه، که کارگران انقلابی روسیه در انقلاب 1905 و 1917 سازمان دادند.

اما نه دفاع انسان دوستانه از مبارزات روزمره کارگران و نه دفاع به اصطلاح پرشور و فداکارانه چپ ها "انقلابی" ما از ضرورت انقلاب و یا الغای نظام کارمزدی و نه دفاع از تشکلی های کوتاه مدت دوران انقلابی، هیچ گونه تضمینی نه تنها برای تامین خواست های روزمره کارگران بلکه تضمین عملی و واقعی برای رهایی این طبقه تحت ستم از فلاکت نظام کارمزدی فراهم نمی کند. چرا که مساله اصلی در این میان، همان تضمین عملی و واقعی، یعنی نیروی است که بتواند که انقلاب را به نفع طبقه کارگر تمام کرده و این طبقه را از نظام کارمزدی رها کند. بدون این نیرو این سوال مطرح می شود که این انقلاب چگونه به پیش میرود و به کجا می رسد؟ به بیان دیگر، کدام انقلاب □ انقلاب برای که و برای چه؟ یعنی همان سوالی که حالا به ویژه، در پی شکست انقلاب سال 57 در ایران، در ذهن کارگران و زحمت کشان ما سنگینی می کند. و متاسفانه آن را در هیبت هیولائی می بینند که بدتر از گذشته هر روزه خون و شیریه جان آن ها را می مکد. هیولائی که به نام به اصطلاح دفاع از انقلاب! و با رذالت ویژه ای که از شکست آن بدست آورده، کار را به جانی رسانده است که ادامه زندگی روزمره و شرافتمندانه انسانی را برای آن ها غیرممکن کرده است.

وجود این دایره بسته در ذهنیت چپ های به اصطلاح انقلابی ما است که آن ها را از گشودن گره ای که در حال حاضر بر ذهنیت کارگران زحمتکشان ما در رابطه با نتایج انقلاب و زندگی کنونی شان سنگینی می کند، باز می دارد واز طرف دیگر آن را در برابر مبارزات روزمره و اقتصادی مردمی قرار می دهد که ادامه زندگی انسانی و شرافتمندانه شان به بن بست رسیده است.

انکار ضرورت و اهمیت اتحادیه ها، هم برای پیش برد مبارزه روزمره کارگران و هم برای انقلاب کارگری، در میان چپ های به اصطلاح انقلابی ما، که ظاهرا خود را مارکسیست هم می دانند، چنان بدیهی تلقی می شود که گویا تنوری انقلاب کارگری مارکس با اعلام برانگیز آن ها به عنوان تجلی رفرمیسم، آغاز می شود. در حالی که این تنوری، اگرمانیفست کمونیست را مبنی قرار دهیم، در شرایط مشابهی درسال های انقلابی آخر دهه 1840 در اروپا ودر مبارزه با همین تلقی منفی نسبت به اتحادیه های کارگری در میان گرایشات گوناگون سوسیالیستی، بنیان گذاشته شد. فراتر از این، مارکس درست برای دفاع از انقلاب (ولی انقلاب کارگری) است که به ضرورت دفاع از اتحادیه های کارگری می پردازد. از این رو، ضرورت و اهمیت اتحادیه های کارگری برای انقلابی که مارکس از آن دفاع می کند چنان بدیهی تلقی می شود که شرایط "رهانی طبقه کارگر تنها به دست خود این طبقه" را در بستر تکامل سازمان های طبقاتی و واقعی کارگری، یعنی همان اتحادیه های کارگری، فراهم می بیند.

این تقابل آشکار چپ های "انقلابی" ما را، هم با مبارزات روزمره کارگران و هم با نظر مارکس را، چگونه می توان توضیح داد؟ بی تردید

با خصلت چپ غیر کارگری ما و با مضمون خلقی و یا لیبرالی انقلاب همگانی که از آن دفاع می کند. چپ می خواهد انقلاب ویا سوسیالیسم را بدون اتکا به طبقه کارگر واز طریق انکار سازمان های طبقاتی آن به بهانه مبارزه با رفرمیسمی که تجلی آن را "اساسا در اتحادیه ها" می بیند، سازمان بدهد. در حالی مارکس در فصل اول مانیفست به توضیح این مساله می پردازد که چگونه شرایط مادی ویا عینی رهایی این طبقه به دست این طبقه، یا رشد صنعت و تولید و تکامل تقسیم کار بورژوازی و تشکیل پرولتاریا واز طریق تکامل همین سازمان های طبقاتی آماده می شود. و فصل آخر آن را با توضیح این خصلت مشترک ارتجاعی در میان سایر گرایش های سوسیالیستی، از سوسیالیست های ارتجاعی فنودالی، بورژوازی و خرده بورژوازی گرفته تا سوسیالیست های تخیلی، پایان می رساند که چگونه همه آن ها نقش تاریخی پرولتاریا درانقلاب سوسیالیستی را با قرار دادن ایده ها و اصول من در آوردی خود به جای سازمان های طبقاتی کارگران، انکار می کنند.

با توضیح این رابطه در مبارزه روزمره و اقتصادی کارگران و اهمیت آن برای انقلاب کارگری است در فصل اول و سوم مانیفست است که مارکس توضیح می دهد که چرا از نظر او، یک گروه یا سازمان سوسیالیستی، هر اندازه گسترده وهر اندازه رادیکال، سازمان طبقاتی محسوب نمی شود. هرچند که آن ها موضعی ضد سرمایه داری داشته و یا "کیسه گدائی پرولتاریا را به پرچم مبارزات خود" تبدیل کنند. به بیان دیگر، یک سازمان ویا گروه سوسیالیستی، از نظر مارکس تنها زمانی اعتبار انقلابی می یابد که "سازمانی جدا از سایر سازمان های کارگری" نبوده وبتواند با جنبش واقعی کارگری، که اساسا خود را در شکل اتحادیه های کارگری نشان می دهد، رابطه برقرار کند. جنبش واقعی کارگری که هنوز سوسیالیستی نیست ولی در حرکت خود به عنوان یک طبقه، به سوی انقلاب سوسیالیستی گام برمی دارد. از این نظر، یک جنبش واقعی و یا اتحادیه ای کارگری، در دیدگاه مارکس به دلیل مبارزه "ذاتاً ضد سرمایه داری" اش به طور بالقوه، انقلابی محسوب می شود، هر چند که هنوز ادعای انقلابی ویا سوسیالیستی نداشته باشد و یا این که هنوز در چارچوب نظام سرمایه داری حرکت کند. "سرمایه" مارکس به این مساله اختصاص یافته است که "جوهر انقلابی" این مبارزه روزمره اقتصادی را به اثبات برساند. از این رو از نظر مارکس، یک سازمان سوسیالیستی به اعتبار حتی ادعاهای سوسیالیستی اش، نه تنها به طور بالقوه، انقلابی محسوب نمی شود، بلکه بدون ارتباط با جنبش واقعی کارگری تحت این خطر قرار می گیرد که به یک سکت ارتجاعی سوسیالیستی تنزل یابد. چراکه در تنوری او" ---- همه اینان با بورژوازی مبارزه می کنند تا موجودیت شان را به عنوان طبقات متوسط نجات دهند؛ پس انقلابی نیستند بلکه محافظه کارانند؛ از این هم بدتر، اینان مرتجع اند، چون می کوشند چرخ تاریخ را واپس بچرخانند. اگر اینان انقلابی باشند، به اعتبار چشم انداز ملحق شدن شان به پرولتاریاست؛ به خاطر آن است که نه از منافع حال، بلکه از منافع آینده شان دفاع کنند؛ به خاطر آن است که موضع خودشان را ترک کنند تا در موضع پرولتاریا قرار بگیرند." لازم به گفتن نیست که همه اینان از نظر مارکس، علاوه بر "طبقات متوسط، صاحب صنعت کوچک، کاسب، پیشه ور، دهقان"، "بخشی از بورژوازی، ودر درجه اول آن بخشی از نظریه پردازان بورژوازی که به درک تنوری کل حرکت تاریخی نائل شده اند." و" به پرولتاریا می پیوندند" را نیز شامل می شود.

مشکل اساسی در دیدگاه چپ های به اصطلاح انقلابی ما این است که این مفهوم کاملا بدیهی وپایه ای در رابطه بین جنبش سوسیالیستی و جنبش واقعی ویا اتحادیه ای کارگری در تنوری انقلاب کارگری ویا سوسیالیستی مارکس را، کاملا واژگونه درک می کنند. در دیدگاه چپ های ما، این جنبش ها و سازمان ها و رهبران واقعی ووزمنده اتحادیه ای کارگری اند که به طور بالقوه ارتجاعی محسوب می شوند. مگر آن که اعتبار انقلابی خود را به شرط وابستگی ویا تسلیم به نظرات و سیاست های من آوردی مراکز غیبی چند نفره از به اصطلاح انقلابیون حرفه ای کسب کنند.

چپ های به اصطلاح انقلابی ما که ظاهرا مشروعیت انقلابی خود را از تنوری سازمان انقلابیون حرفه ای نلین می گیرند، حتی به این تاکید نلین بی اعتنا می مانند که "سازمان های انقلابیون حرفه ای تنها در ارتباط با طبقه واقعا انقلابی می تواند معنا پیدا کند. طبقه ای که به طور خودانگیخته درگیر مبارزه می شود" (نلین- چه باید کرد). شرط ارتباط با مبارزه خودانگیخته این طبقه واقعا انقلابی، که از نظر نلین خود را در شکل اتحادیه های کارگری نشان می دهد، چنان از نظر او اهمیت دارد که در سال 1907 بعد از تجربه شوراها در انقلاب 1905، این موضع گیری را روشن تر اعلام می کند که "اگر چنین شرایطی موجود نباشد،

سازمان انقلابیون حرفه ای به یک اسباب بازی، یک ماجراجویی و یک نمای توخالی بدل می شود" (لنین - در مقاله پیرامون رابطه خود سازمان دهی طبقه کارگر با حزب پیشاهنگ - ارنست مندل). با همین درک است که حزب سوسیال-دمکرات روسیه به تاکید لنین در تمامی کنگره ها و کنفرانس خود، از سال های 1903 گرفته تا 1912 همواره به " ضرورت گسترش اتحادیه های کارگری" اصرار ورزیده و حتی به " شناسایی اتحادیه های کارگری به عنوان (نهاد های) سوسیال-دمکرات" که " نتیجه ترویج وسازماندهی سوسیال دمکراتیک در درون اتحادیه های کارگری باشد " تاکید کرده است. چرا که لنین، که به قول اریک هابس باوم هیچ گاه تلاش نکرد تا شرائط خاص روسیه را به دلیل استبداد حاکم بر آن عمومیت دهد، با وجود تاکید به ضرورت حیاتی سازمان انقلابیون حرفه ای برای حفظ تداوم جنبش، اعتقاد داشت که پیروزی انقلاب سوسیالیستی بدون سازماندهی طبقاتی کارگران، ممکن نیست. با این درک که " اتحادیه های کارگری عنصری اساسی در سازماندهی طبقاتی پرولتاریا است" و از این نظر " کلیه اعضای حزب موظف" می شوند" که در اتحادیه های کارگری وارد شوند، در کلیه فعالیت های آن ها به طور موثر شرکت کنند و پیوسته با تقویت هم بستگی طبقاتی و آگاهی اعضای این اتحادیه های کارگری را به طور ارگانیک با حزب پیوند دهند" و طوری که " نباید یک پارچگی و مبارزه اقتصادی پرولتاریا را بگسلد."

این تاکید ها، که از قطعنامه های سال های بین 1903-1912 حزب سوسیال-دمکرات روسیه اتخاذ شده، با این درک از رابطه بین جنبش سوسیالیستی و جنبش کارگری در تئوری انقلاب کارگری مارکس، انطباق دارد که این حرکت مادی طبقه است که تعیین کننده است نه ذهنیت مدافعین آن. این درک که این طبقه از طریق مبارزه برای رفم ویا مطالبات روزمره خود در چارچوب نظام سرمایه داری است که می تواند خود را به مثابه یک طبقه سازمان دهد. و نه از طریق یک سازمان ویا حزب هر اندازه رادیکال و انقلابی و هر اندازه گسترده ی سیاسی ویا سوسیالیستی. حزبی که لاجرم به بخش پیشرو و آگاه طبقه، و نه کل آن محدود است و باید هم به دلالت اندیولوژیک و انقلابی محدود بماند، ولی باید بتواند خود را با حرکت کل طبقه، یعنی پرولتاریا انطباق دهد.

حرکتی که در آن " پرولتاریا در بیکار علیه بورژوازی خود را ضرورتا به مثابه طبقه متحد می کند، از طریق انقلاب، خود را به طبقه حاکم تبدیل می کند و به عنوان طبقه حاکم، مناسبات تولیدی را به زور برمی چیند". با توجه به این که، این " پیش رفت صنعت" است " که بورژوازی ناقل بی اختیار و بدون مقاومت آن است، از طریق تشکل، اتحاد انقلابی کارگران را جایگزین افراد آنان- که نتیجه رقابت است- می سازد" چرا که " با رشد صنعت، فقط شمار پرولتاریا نیست که افزایش می یابد، بلکه او در توده های بزرگ مترکم می شود؛ نیرویش فزونی می گیرد، و خود نیز آن را احساس می کند. منافع و اوضاع معیشتی در درون پرولتاریا روز به روز همسان تر می شود، چراکه تولید با ماشین، روز به روز تفاوت میان کارها را از میان می برد و دستمزد را تقریباً در همه جا به یک سطح تنزل می دهد". اما " کارگر معاصر، برعکس، بجای آن که همراه با پیش رفت صنعت ارتقا پیدا کند، در شرائط طبقه خودش مدام به سطح نازل تری سقوط می کند. کارگر به گدا تبدیل می شود و فلاکت، سریع تر از جمعیت و ثروت رشد می کند. بدین ترتیب آشکارا معلوم می شود که بورژوازی قادر نیست بیش از این طبقه حاکمه باقی بماند و شرائط طبقه خود را به عنوان نظام دهنده، بر جامعه تحمیل کند. چون قادر به تامین بردگان اش در نظام برده داری اش نیست؛ چون ناچار است بگذارد برده اش به چنان وضعی سقوط کند که خود مجبور به غذا دادن به او شود، به جای آن که توسط وی تغذیه گردد."

به این ترتیب نظام طبقاتی سرمایه داری از نظرمارکس، حاصل توطئه یا تخیلی تلقی نمی شود که بشود آن را بر پایه نیروی توطئه و یا تخیل دیگری از جانب انقلابیون ویا سازمان و حزب آن ها از میان برداشت. به بیان دیگر این نیروی، هر اندازه گسترده ویا با طرح ویرنامه هراندازه درست، سازمان سیاسی ویا حزب انقلابی نیست که می تواند نظام کارمزدی را بر بیاندازد. بلکه این هدف، با نیروی طبقاتی کارگران و گام های عملی آن ها در مبارزه با نظام سرمایه داری است که تامین می شود. با تاکید بر همین روند عینی "در مراحل رشد پرولتاریا" و بر رابطه درونی جنبش کارگری و انقلاب کارگری است که مارکس بلافاصله در بخش دوم ما را در برابر این سوال قرار می دهد که " اصلا کمونیست ها با پرولتارها چه نسبتی دارند؟" و پاسخ می دهد که " کمونیست ها هیچ حزب خاصی در برابر دیگر احزاب کارگری نیستند. آنان منافع جدا از منافع کل پرولتاریا ندارند. آنان اصول فرقه ای خاصی را علم نمی کنند که جنبش پرولتاریایی را مطابق آن ها قالب بگیرند" و در فصل آخر مانیفست اضافه می کند که " کمونیست ها برای برآورده شدن مطالبات و هدف های فوری طبقه کارگر مبارزه می کنند؛ اما آنان در جنبش امروز، در عین حال، آینده جنبش را نیز نمایندگی می کنند". تاکید بر این دید در تئوری

انقلاب کارگری مارکس از آن رو اهمیت دارد که به قول " کنت لاپیدس"، بدون آن ها نمی توان به راز دورنی نهفته در دفاع دانمی او از اتحادیه های کارگری، حتی زمانی که رفرمیسم در آن ها غالب شدند، پی برد. چرا که از نظر مارکس کمونیست ها منافع جدا از منافع کل پرولتاریا ندارند و از این رو جنبشی جدا از " جنبش امروز کارگران برای برآورده شدن مطالبات و هدف های فوری طبقه کارگر ندارند" با این که " در عین حال آینده جنبش را نیز نمایندگی می کنند". بیست هشتم آوریل 2008

اطلاعیه اتحادچپ کارگری

اول ماه مه، بیاتگرمبارزه روزمره کارگران و ستمدیده گان جهان بر علیه سیستم استثمارگرانه سرمایه داری است. بیش از ۱۰۰ سال است که در این روز مبارزه بر علیه استثمار و فقر و تبعیض؛ جنگ و خشونت و دفاع از حق کاروندگی شایسته ی انسانی تجسم جهانی یافته و همبستگی طبقاتی میلیونها تن را در سراسر جهان به نمایش درمی آورد. چراکه اول ماه مه روز همبستگی مبارزاتی زنان و مردانی است که جزء با فروش نیروی کارو دریافت مزد قدرابه ادامه زندگی نبوده و هر روز بیش از گذشته در اثر تعرض کارفرمایان و دولت های سرمایه داری سطح زندگی شان در معرض تهدیدهای متعدد منجمله کاهش دستمزدها، اذست دادن محل کار، بیکاری و فقر زمزم قرار گرفته اند.

در جهان پرتضاد کنونی چنین کشمکش و مبارزه ای دانمی و روزمره، ناگزیر بوده و هر روز بیش از گذشته میلیونها نفر ناچار به مبارزه برای خروج از وضعیت فلاکت باری می گردند که طبقات حاکم و مدافعین نظم کنونی مسبب اصلی آن می باشند. اما سرمایه داری با وجود خشونت و بی رحمی که به اشکال متفاوت بر علیه ساکنین قاره های متفاوت از آفریقا تا آمریکای لاتین و آمریکای شمالی تا اروپا و آسیا بکار می بندد و شرائط زندگی بردگان خود را با جنگ و گرسنگی و تخریب محیط زیست تنگ ترمی نماید، در دل خود زمینه ی درک راه حل اصیل جنبش کارگری و سوسیالیستی برای تغییر این جهان و رسیدن به زندگی شایسته ی انسانی را در تجربه ی روزمره برای ساکنین چهار گوشه ی جهان فراهم آورده است و شاهدیم بعد از چندین دهه تعرض بی وقفه ی جهان سرمایه داری به آرمانهای انسانی چپ و سوسیالیستی، امروز جنبش سوسیالیستی کارگری جهان بر سر تاخت و خون پیکار طبقاتی بر خمودی ها علیه کرده، نفس تازه کرده و با نقد سرمایه، گام های جدی برای خود سازمانیابی طبقاتی بعنوان تنها سلاح موثر بر علیه دشمن طبقاتی می پردازد. چنین نیز هست که برای جوانان بدون چشم انداز دست یابی بیک زندگی بهتر در این نظام کنونی، برای بیکاران که در ابعاد میلیونی به سوی فقر رانده می شوند، برای زنانی که قربانی تبعیض جنسیتی بوده و در برابر ارکان ناچارا بعنوان ارزان ترین نیروی کار، تن به سخت ترین کارها دهند و شلاق استثمار شدید را مدام برگردی ی خود دارند، برای دهقانان فقیر که دیگر حتی قدرابه کشت اولیه ترین مایحتاج روزانه ی خانواده خود نیز نیستند و برای لایه ی وسیعی از کارگران که در بی حقی کامل، محروم از تشکل های واقعی شان هستند، آری برای همه ستم دیدگان امروزه پاسخ بیک سوال اساسی دوران یعنی " سوسیالیسم یا بربریت " که سوسیالیست ها مبتکر آن هستند بیک ضرورت حیاتی مبدل شده است و آنان را با یک انتخاب سرنوشت ساز مواجه نموده است. در کشور ما ایران نیز با همه خود ویژه گی ها منجمله مبارزه ی فوری برای دفاع از سطح زندگی، مبارزه بر علیه تورم و افزایش دستمزدها و مبارزه برای آزادی های سیاسی و حق تشکل یابی مستقل، هم برای کارگران و هم سایر جنبش های اجتماعی است همچنان سوال اساسی پیش رو جنبشی جز مبارزه برای فراترفتن از سرمایه داری بجای ماندن در قهر بر بربریتی است که طبقه ی حاکم و دولت و کارفرمایان و عوامل شبه کارگری هر یک به نوعی از پاسداران آن هستند.

کارگران مبارز اول ماه مه در کشور ما بمعنای واقعی کلمه سالهاست تداعی همبستگی طبقاتی، همبستگی برای آزادی کارگران زندانی، همبستگی برای ایجاد سازمانیابی مستقل برای کمک رسانی به کارگران اعتصابی و کارگران اخراجی و بیکار است. برای تقابل با بی حقی مطلق کارگران در تعیین نرخ دستمزدها و امروز قرارداد های موقت کارگری، برای مقابله با توحش دیوانه وار سرمایه داران و کارفرمایان بخش دولتی و خصوصی و برای دفاع از زندگی و حرمت و کرامت انسانی، برای تقویت همبستگی لایه های مختلف جنبش کارگری و تشکل یابی در هر سطح ممکن و مهمتر از همه گسترش شبکه ی ارتباطی ای کارگاه ها و کارخانه های صنعتی و تولیدی و همچنین تحکیم رابطه و اتحاد فعالین کارگری سوسیالیستی با جنبش های مختلف یک ضرورتی حیاتی است. پاسخ به این ضرورت ها چیزی جز ادامه ی سنت اول ماه مه و برداشتن گامهای تعیین کننده کنونی در پاسخ به بربریت سرمایه داری نیست.

اول ماه امسال را به روز مبارزه برای آزادی کارگران زندانی منجمله منصور اسانلو و مبارزه برای دفاع از حق تشکل مستقل کارگری، بر علیه قراردادهای موقت، تعیین دستمزدها متناسب با هزینه سبب زندگی خانواده های کارگران مبدل نماییم. این مبارزه ی عملی و واقعی در محیط زیست و کار یکایک ما، پیام بین المللی اول ماه مه خواهد بود.

زنده باد اول ماه مه
زنده باد تشکل مستقل کارگری - مستحکم تریاد همبستگی جهانی کارگران
ارديبهشت ۱۳۸۷، ۱۰ آوریل ۲۰۰۸

در باره اول ماه مه



صادق افروز

بعد از آنکه دادگاه فرمایشی شیکاگو، رهبران تظاهرات کارگری اول ماه مه 1886 شیکاگو را به اعدام محکوم کرد؛ لوسی پارسون همسر آلبرت پارسون، از رهبران اصلی تظاهرات با سفر به نقاط مختلف دنیا و تماس با رهبران جنبش های کارگری در اروپا از همه کارگران جهان خواست تا در متوقف کردن این حکم ناعادلانه به او بپیوندند. علیرغم تمام این تلاش ها دادگاه تنها حکم سه نفر را لغو کرد. حکم اعدام برای پنج نفر دیگر به قوت خود باقی ماند. از این پنج نفر، یک تن در زندان خودکشی کرد؛ و بقیه در سال 1887 اعدام شدند.

سه سال بعد از این واقعه، بنا به پیشنهاد کنگره سوسیالیست بین الملل، این روز، روز جهانی طبقه کارگر نامیده شد. اول ماه مه، روز سوسیالیستی جهانی طبقه کارگر است. طبقات حاکم بورژوا در کشور های مختلف سعی می کنند روز دیگری را به عنوان روز کار یا روز کارگر معرفی کنند تا ماهیت سوسیالیستی و رزمنده این روز که از خون بر زمین ریخته کارگران شیکاگو سرخ گون است به فراموشی سپرده شود. در ایران، رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، همچون سلف آریامهری خود همواره نسبت به برگزاری جشن اول ماه مه حساسیت شدید نشان داده است. رهبران کارگری سقز به جرم برپایی این مراسم به زندان های طولانی محکوم شدند؛ و عده ای از کارگران سنندجی به همین جرم در ملا عام شلاق خوردند. در آمریکا، یعنی زادگاه "اول ماه مه" نیز این روز به رسمیت شناخته نمی شود. و روز دیگری را به عنوان روز کار یا کارگر تعطیل می کنند.

تمام تلاش سرمایه داران در تهی کردن محتوی سوسیالیستی و انترناسیونالیستی این روز است. علیرغم تمام تزیینات و تبلیغات بورژوازی، کارگران انقلابی در نقاط مختلف دنیا، یاد رفقای انقلابی شان را که در سال 1887 در شیکاگو اعدام شدند گرامی می دارند، و با تعطیل کردن کار و خواندن سرود های مبارزاتی نوید دنیای بهتری را می دهند.

در دهه 1880، کارگران آمریکایی در شرایط بسیار دشواری کار می کردند. سرمایه داران شمال که پس از پیروزی بر برده داران جنوب حاکمیت سیاسی را هم کاملاً در دست خود گرفته بودند با حرص و ولعی سیری ناپذیر، کارگران را مجبور می کردند تا با حقوق های بسیار کم ساعات طولانی را در سر کار به سر ببرند. ساعات متوسط کار در این سال ها بین 12 تا 14 ساعت بود. دشواری بیش از حد کار و نبود امکانات ایمنی و حفاظتی موجب مرگ و میر و تصادفات مختلف در سر کار بود. حمل جنازه کارگری که بر اثر شدت کار و یا تصادف مرده بود به امری عادی و روزانه تبدیل شده بود. اما به برکت استثمار وحشیانه کارگران، سرمایه داران به ثروت های سرشاری دست می یافتند. در واکنش به این وضع دهشتناک کارگران خواستار شرایط بهتر و 8 ساعت کار در روز بودند. شعار "هشت ساعت کار، هشت ساعت استراحت و هشت ساعت برای هر آنچه دلمان می خواهد" به شعار اصلی نهضت کارگری در آن دوره تبدیل شده بود.

اکثر کارگرانی که در تظاهرات اول ماه مه 1886 شرکت کردند از آن دسته سربازانی بودند که در جنگ های داخلی آمریکا که بین سال های 1861-1865 علیه جنوب برده دار جنگیده بودند. این سربازان جنگجوی سابق که به آزادی و حرمت انسانی اعتقاد داشتند در جستجوی زندگی بهتر علیه جنوب جنگیده بودند؛ ولی حالا خود را اسیر نظام برده داری نوینی می دیدند که در خشونت و زیر پا گذاشتن حرمت انسانی دست کمی از نظام برده داری نداشت. به غیر از حضور برجسته این دسته از کارگران، کارگران مهاجر ایرلندی و آلمانی با خود سنتت سوسیالیستی و تجربه کمون پاریس را همراه آورده بودند. آلبرت پارسون، به دسته اول و آگوست اسپایز آلمانی به گروه دوم متعلق بودند. پارسون زمانی که تنها 13 سال داشت در جنگ های داخلی شرکت کرده بود. او چندی بعد

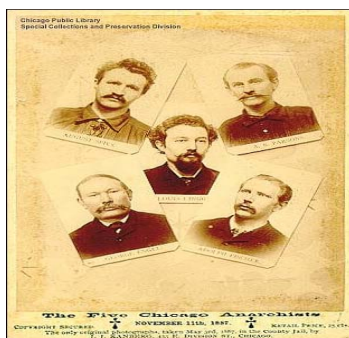
روزنامه حقوق سیاهان را منتشر کرد و در سال 1883 به شیکاگو رفت و به عضویت گروه شوالیه های کار درآمد. آگوست اسپایز مهاجری آلمانی بود و روزنامه آرپی تر زویوتونگ را منتشر می نمود. پارسون و اسپایز و دیگر رهبران کارگری، روز اول ماه مه 1886 را به عنوان روز اعتصاب تعیین کردند. در این روز 400 هزار نفر در تظاهرات شرکت داشتند. در شیکاگو، پلیس به سمت کارگران آتش گشود. در پاسخ به این خشونت، رهبران کارگری خواستار تظاهرات مجدی شدند. در این تظاهرات، اسپایز و پارسون سخنرانی کردند. در پایان سخنرانی، در حالیکه اکثر مردم میدان هی مارکت را ترک کرده بودند شخص ناشناسی بمبی به طرف پلیس پرتاب کرد. بر اثر این انفجار یکی از افراد پلیس کشته شد. پلیس به تظاهر کنندگان حمله ور شد و اکثر رهبران کارگری را دستگیر کرد. آلبرت پارسون که پس از این واقعه مخفی شده بود در روز محاکمه در دادگاه حاضر شد و به دفاع از کارگران و رهبران دستگیر شده پرداخت. پلیس او را هم دستگیر کرد و کنار متهمان نشانند. در جریان محاکمه این رهبران، هیئت منصفه دادگاه را کسانی تشکیل می دادند که به نوعی به پلیس و سرمایه داران سمپاتی داشتند. هیئت منصفه از قبل تصمیم به محکوم کردن کارگران گرفته بود. آنها 8 نفر را به اعدام محکوم کردند.

جنبش 8 ساعت کار و دفاع قهرمانانه رهبران دستگیر شده در دادگاه تاثیر بسیار عمیقی بر جنبش کارگری جهانی گذاشت. کارگران در فرانسه، روسیه اسپانیا، ایتالیا و آلمان هم همین تقاضا را در دستور کار خود گذاشتند. آگوست اسپایز پس از آنکه دادگاه حکم اعدام را فرانت کرد برخاست و با شجاعت گفت: "اگر فکر می کنید با اعدام کردن ما جنبش کارگری را به خاموشی می کشانید، خوب بیایید و ما را اعدام کنید. شما با این کارتان جرقه ای ایجاد خواهید کرد، که به آتشی عظیم منجر خواهد شد. شعله های این آتش، دور تا دور تان زیاده خواهد کشید. و شما قادر به خاموش کردن این آتش نخواهید بود؛ زیرا این آتش از اعماق زمین می آید."

طبقه کارگر ایران، امسال در شرایطی مراسم اول ماه مه را برگزار می کند که تورم و گرانی بیداد می کند. اقتصاد دانان خود رژیم رقم تورم را 40 درصد پیش بینی می کنند. رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی عاجز از افزایش متناسب دستمزد کارگران دست به اخراج های دسته جمعی می زند.

و با گروه گروه کارگران مهاجر افغانی را که سال ها در ایران بسر برده اند به افغانستان باز می گرداند. در پیش گرفتن سیاست در های باز نه تنها کمکی به کنترل تورم نکرده بلکه موجب تعطیلی کارخانجات و بیکاری وسیع شده است. تنها راه نجات از این همه بن بست، تغییر نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی و برقراری دموکراسی کارگری است. دموکراسی که اقتصاد با برنامه را جایگزین اقتصاد توأم با آناشسی سرمایه داری می کند؛ و با برقراری کنترل از سوی تولید کنندگان و با خلع ید از سرمایه بزرگ، راه را به سمت جامعه سوسیالیستی هموار می کند.

آوریل 2008



از بالا به پایین

August Spies - Albert Parsons
Louis Lingg
George Engel - Adolph Fisher

عکس پنج نفر از، رهبران تظاهرات کارگری اول ماه مه 1886 در شیکاگو. از این پنج نفر، یک تن در زندان خودکشی کرد؛ و بقیه در سال 1887 اعدام شدند.

اعتصابات کارگری و توده‌ای علیه تعرض نئولیبرالی در اروپا

روبن مارکاریان

در اتحادیه اروپا تعرض نئولیبرالی به موقعیت طبقه کارگر و عموم مزدو حقوق بگیران سیر صعودی خود را می‌پیماید. برای مقابله با این تعرض نئولیبرالی جنبش کارگری نیز در اروپا اوج جدیدی گرفته و تحولات جدیدی در آن در حال نطفه بستن است. حرکات کارگری در بسیاری از کشورهای اروپایی جریان دارد. ما در این نوشته به برخی از آنها اشاره کرده و بر روی دو مورد یعنی اعتصابات فرانسه و آلمان باخط اهمیت‌شان مکت خواهیم کرد.

بازار بیشتر، دموکراسی کمتر

سران اتحادیه اروپا در لیسبون پایتخت پرتغال طرح پیش نویسی را تحت عنوان "پیمان اصلاحات" اروپا تهیه کرده و در 13 دسامبر 2008 در اجلاس لیسبون به تصویب رساندند. "پیمان اصلاحات" اسم شب دیگری برای قانون اساسی اروپا ست که به خاطر رای نه مردم فرانسه و هلند در فرآیندهای که در این کشورها برای تصویب قانون اساسی اروپا صورت گرفت، با شکست فاحشی مواجه شد. سران اتحادیه اروپا که از به رای نهادن دوباره قانون اساسی وحشت دارند تصمیم گرفتند به جای تصویب این پیمان از طریق همه پرسی، آن را تنها در پارلمان‌های خود (که تحت تسلط جناح‌های گوناگون طبقه حاکمه این کشورهاست) به تصویب برسانند (از میان ۲۷ کشور تنها ایرلند یک استثناء است که می‌خواهد تصمیم خود را از طریق همه پرسی به تصویب برساند). از ژانویه امسال پارلمان‌های اروپا یکی پس از دیگری "پیمان اصلاحات" و یا همان قانون اساسی اروپا را به تصویب می‌رسانند.

تضاد آن چه که در پارلمان‌ها اتفاق می‌افتد و آرای عمومی مردم- که دموکراسی مستقیم را نشان میدهد- واقعا "چشمگیر و قابل توجه است. تنها کافی است اشاره کنیم که قانون اساسی اروپا در پارلمان ملی فرانسه با ۹۸٪ رای نمایندگان به تصویب رسید در حالی که شش ماه بعد در همه پرسی قانون اساسی اروپا شکست کوبنده ای را متحمل شد. در این همه پرسی ۵۵٪ مردم به قانون اساسی اروپا نه گفتند. میزان شرکت مردم فرانسه در این همه پرسی به ۷۰٪ یعنی بالاترین در صد شرکت مردم در فرآیندهای جمهوری پنجم بود. همچنین میزان رای "نه" بالاترین میزان "نه" ای است که در فرآیندهای جمهوری پنجم به صندوق ریخته شده است (در سال ۱۹۶۹ در همه پرسی مربوط به رفورم مجلس سنا ۴۲٪ رای نه به صندوق‌ها ریخته شد). این پیروزی یعنی رای قاطع مردم فرانسه علیه قانون اساسی اروپا در شرایطی به دست آمد که برای مدت‌های مدیدی تمامی رسانه‌های اصلی و نیز نخبگان طبقه حاکم و احزاب وابسته به آنها با تمام قوا از تصویب قانون اساسی حمایت و وسیعا" به سود آن تبلیغ می‌کردند. نمونه جالب دیگر از همین دست رای صدرصد نمایندگان پارلمان لوگزامبورگ به قانون اساسی اروپا بود. در حالی که در همه پرسی ۴۳٪ مردم رای مخالف به این قانون دادند ولی این مخالفت قریب به نصف جمعیت لوگزامبورگ در پارلمان این کشور حتی با یک رای هم نمایندگی نمی‌شد.

برای دور زدن کامل همه پرسی بویژه در فرانسه و هلند در مقدمه "پیمان اصلاحات" گفته می‌شود که "پیمان در باره قرارداد اروپا و نیز پیمان درباره نظام کارکردی اتحادیه خصلت قانون اساسی ندارد... در متن نیز از بکارگیری کلمه "قانون اساسی" عامدا" اجتناب شده است. سران اتحادیه اروپا هر گونه بحث درباره "قانون اساسی" را به بایگانی سپرده و توگونی آنها نبودند که تا چند ماه قبل درباره چگونگی ادامه کار تصویب قانون اساسی با هم سرنزاع داشته و یا مثلا" این خانم مرکل صدراعظم آلمان نبود که پیشنهاد می‌کرد برای حل مشکل فرانسه یک منشور اجتماعی الحاقی به قانون اساسی منضم شود... اما آن چه که اکنون تحت عنوان "پیمان اصلاحات" ارائه می‌شود چیست؟. به قول والرئ ژیسکار دستن رئیس جمهوری سابق فرانسه که خود مسئول تدوین پیش نویس قانون اساسی اروپا بود "پیمان اصلاحات" همان نامه قدیم است که در پاکت جدید عرضه می‌شود.

تجمعی از انحصارات بزرگ اروپایی تحت عنوان "میزگرد صاحبان صنایع اروپا" لابی پیمان جدید بوده است که جوهر آن تقویت قدرت

رقابت سرمایه اروپایی از طریق اعطای چک سفید برای دامپینگ و یا شکستن دستمزدها، افزایش ساعت کار، خصوصی سازی، تنظیم زدانی و یا آزادسازی اقتصادی است. خلاصه کلام، هدف سرمایه بزرگ اروپایی بازسازی اتحادیه اروپا بر مدار اصول نئولیبرالی است و این روند به طور گریزناپذیری با قهقرای دموکراسی لیبرالی در این کشورها، محدود کردن هر چه بیشتر مشارکت مردم و خارج کردن آنها از روند تصمیمگیری‌های اساسی و حیاتی و متقابلا" تقویت هر چه بیشتر بوروکراسی مرکزی همچون یک فوق دولت بر فراز سر نهادهای انتخابی موجود، همراه است.

کار بیشتر، دستمزد کمتر

یکی از مضامین اصلی "پیمان اصلاحات" تشدید روند ارزان کردن نیروی کار، به بیان دیگر افزایش شدت استثمار است که اکنون در همه کشورهای اروپایی (با شدت و ضعف گوناگون) در جریان است. افزایش شدت استثمار از طریق افزایش ساعت کار، انجماد دستمزدهای واقعی، افزایش سن بازنشستگی، افزایش سنوات کار لازم برای بازنشستگی، کاهش مرخصی استحقاقی، حذف مزایای گوناگون نظیر پاداش سال نو، مزایای مربوط به مرخصی سالانه، حق سختی شرایط کار، کاهش مدت زمان حقوق بیکاری، حذف حفاظت‌های قانونی در برابر اخراج‌ها، موقت کردن قراردادهای کار و استفاده از کارگران پیمانی ... و نیز ایجاد یک بخش نیروی کار ارزان صورت می‌گیرد.

خصوصی سازی بیمه‌های اجتماعی، بهداشت و درمان و آموزش به عنوان کاهش هزینه اجتماعی استخدام مکمل روند ارزان سازی نیروی کار و یا افزایش شدت استثمار و متقابلا" افزایش سود سرمایه است.

سرمایه داران و دولت‌های حامی آنها استدلال می‌کنند که با جهانی‌شدن اقتصاد و شدت یافتن رقابت در بازار جهانی آنها قادر نیستند به این کار تن دهند زیرا در غیراین صورت با توجه به رقابت بیرحماته موجود در بازار جهانی آنها ناچار خواهند شد که در کارخانه را تخته کنند و تولید را به کشورهای با دستمزد ارزان منتقل سازند. بنابراین کارگران از طریق اصرار بر مطالباتشان نه فقط چیزی به دست نخواهند آورد بلکه حتی شغل خود را از دست خواهند داد. به این ترتیب برای تضمین اشتغال در درازمدت ضرورت پذیرش شرایط سخت‌تر کار، حذف شدن مزایا، افزایش ساعت کار و ثابت ماندن دستمزدهای واقعی از واجبات حیاتی است. اما طبقه کارگر اروپا که در طی دو قرن مبارزه توانسته است به دست‌آوردی مهمی دست یابد در برابر تهاجم سرمایه به دفاع از خود پرداخته است. در زیر به نمونه‌هایی از این مقاومت می‌پردازیم!

در اعتراض به قالب کردن قانون اساسی اروپا با نام و بسته بندی جدید تجمع دو یست هزاری نفری توسط اتحادیه‌های کارگری و و احزاب و نیروهای چپ در لیسبون ترتیب داده شد. از جمله شعارهای اصلی این تظاهرات بزرگ "نه به اروپای بازار آزاد"، "برای یک اروپای اجتماعی، برای حقوق مزدو حقوق بگیران" بود. مسئول اتحادیه عمومی کارگران پرتغال "مانوئل کاروالهو دو سیلوا" پیمان را شدیدا" مورد نقد قرار داده و اعلام کرد ما نمی‌توانیم بپذیریم که دیکتاتوری بازار و همراه آن نا امن سازی موقعیت کارگران به عنوان قانون در آید. پیش نویس پیمان رفورم‌ها چیزی نیست مگر قرار دادن "اقتصاد بازار آزاد" بر فراز همه ارزش‌ها!

یونان

مخالفت با طرح دولت برای تغییر نظام بازنشستگی، افزایش سن بازنشستگی به ۶۵ سال و کاهش خدمات اجتماعی در اواخر سال ۲۰۰۷ و بویژه از ماه اکتبر ۲۰۰۷ به بعد به یک جنبش نیرومند در یونان مبدل شد. در بیش از هشتاد شهر یونان اعتصابات و تظاهراتی به فراخوان اتحادیه‌های کارگری برگزار شد. درسال جدید این اعتصابات بویژه در ماه مارس در آستانه تصویب این لایحه دولت افزایش چشمگیری یافته و به در ۲۰ مارس به اعتصاب عمومی مبدل شد. مزدو حقوق بگیران بخش خدمات عمومی در راس این اعتصاب بوده و علاوه بر آن مدارس، بانک‌ها، کارکنان هواپیمایی و کارگران و کارکنان بنادر، کارکنان وزارتخانه‌ها، پرستاران، پزشکان، مهندسين بخش خدمات عمومی در این اعتصاب شرکت کردند. اعتصاب عبور و مرور در شهر آتن و

بسیاری از شهرهای دیگر یونان و در سطح کشوری را به حالت فلج در آورد، بسیاری از پروازهای هوایی لغو و بارگیری در بنادر به حالت توقف در آمد. این سومین اعتصاب بزرگ اعتراضی بود که در همین رابطه صورت می‌گرفت. یکی از مشخصات مهم اعتصابات یونان شرکت فعال مزدو حقوق‌گیران بخش خصوصی در اعتصاب بود که در بویژه در جنبش کارگری یونان بسیار شاخص است. بر اساس آمارگیری انجام شده علیرغم اختلافات زیادی که در حمل و نقل و خدمات شهری به خاطر اعتصاب به وجود آمده بود حدود ۷۱٪ جمعیت مخالف طرح جدید بازنشستگی بوده و ۶۹٪ از اعتصابات حمایت می‌کردند. اتحادیه‌ها اعلام کردند "جنبش حاضر قوی‌ترین جنبشی است که در یونان پس از احیای دموکراسی در این کشور از سال ۱۹۷۴ به وقوع پیوسته و شرکت در اعتصاب فراگیر است." ما از میلیون‌ها نفر صحبت می‌کنیم!" بر اساس ارزیابی اتحادیه‌ها حدود سه میلیون نفر در این اعتصاب شرکت کردند. تعداد شرکت کنندگان در تظاهرات آتن به ۲۰۰ هزار نفر می‌رسید.

ایتالیا

در روز شنبه بیستم اکتبر ۲۰۰۷ تجمع بسیار بزرگی در رم پایتخت ایتالیا در اعتراض به سیاست‌های ضداجتماعی رمانو پرودی به وقوع پیوست که رم را غرق در پرچم‌های سرخ کرد. این تجمع به ابتکار دو جریان کمونیستی "حزب تجدیدبنای کمونیستی" و "حزب کمونیست" فراخوانده شده بود که براساس ارزیابی آنها حدود یک میلیون نفر در این گردهمایی اعتراضی شرکت کردند. این هر دو جریان در کابینه پرودی شرکت دارند. موضوع اصلی مورد مخالفت شرکت کنندگان تلاش دولت پرودی برای ایجاد اصلاحات نئولیبرالی در نظام تامین اجتماعی ایتالیا تحت عنوان "قرارداد اجتماعی" است. یکی دیگر از موارد اعتراضی در تظاهرات رم نیز گسترش قراردادهای موقت کار است که موقعیت حدود چهار میلیون مزدو حقوق بگیر را به شدت مورد مخاطره قرار داده و آنها را در صورت عدم تجدید قرار داد با از دست دادن شغل و بیکاری مواجه می‌کند. شرکت کنندگان در این اعتراض خواهان به کنار نهادن افزایش سن بازنشستگی، افزایش حقوق بازنشستگان و نیز افزایش کمک‌های اجتماعی بودند. در میان تظاهرکنندگان ده هزار نفر از اعضای اتحادیه‌های کارگری بویژه بخش فولاد (اف. ای. او. ام) شرکت داشتند که در اتحادیه‌اشان قرارداد اجتماعی جدید به رفراندوم نهاده شده و به طور قاطع توسط اکثریت کارگران رد شده بود. به موازات این اقدام مشترک در عین حال مذاکرات میان این دو تشکل کمونیستی برای بنای یک سازمان چتری اتحاد چپ ادامه داشته و توافقاتی نیز تا هم اکنون ایجاد شده است. علیرغم وجود پتانسیل عظیم اعتراضی در جنبش کارگری ایتالیا و در میان بخش بزرگی از مردم و مخالفت عمومی با اصلاحات نئولیبرالی اشتباهات فاحش نیروهای چپ از جمله "حزب تجدید بنای کمونیستی" و "حزب کمونیست" (که هر دو در ائتلاف دولتی شرکت داشتند) موجب هدر دادن این پتانسیل عظیم و پیروزی برلوسکونی در انتخابات اخیر شد که خود به بررسی جداگانه‌ای نیاز دارد.

اعتصابات فرانسه

در فرانسه دولت قصد دارد با تعرض در همه عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی (به گفته سارکوزی نامبرده ۵۵ طرح رفورم برای نوسازی فرانسه در جیب دارد) سرمایه داری فرانسه را بر مبنای یک الگوی عمیقاً نئولیبرالی بازسازی کند. از اکتبر و نوامبر سال گذشته مقاومت کارگران در برابر این تهاجمات به طور قابل چشمگیری افزایش یافت. یکی از اولین حملات متوجه "نظام ویژه بازنشستگی" در بخش حمل و نقل بود که بر اساس آن کارگران این بخش پس از سی و هفت سال و نیم کار می‌توانستند از مزایای کامل بازنشستگی برخوردار شوند (در حالی که سنوات کار لازم برای بازنشستگی در سایر بخشها چهل سال است). طرح سارکوزی افزایش سنوات از سه و هفت و نیم سال به چهل سال بود. لازم به یادآوری است که کارگران بخش راه آهن و حمل و نقل شهری توانسته بودند از طریق اعتصابات سال ۱۹۹۵ طرح مشابهی را برای افزایش سنوات کار به شکست کشانده و آلن ژوپیه نخست وزیر دست راستی آن دوره را ناچار به پس گرفتن آن کنند. در 18 اکتبر ۲۰۰۷ اعتصابی عمومی در بخش راهن و حمل و نقل شهری و کشوری صورت گرفت که بر اساس ارزیابی سندیکاهای

یکی از موفق‌آمیزترین اعتصابات در این بخش بوده و توانست حمل و نقل شهری و کشوری را به حالت فلج در آورد. سرکوزی اعلام کرد که او برای آن انتخاب شده است که این اصلاحات را ادامه دهد. با توجه به عزم جزم دولت برای پیش برد سیاست ضدکارگری‌اش، اتحادیه‌ها (هشت سندیکایی که در این بخش فعال هستند، مهم‌ترین آنها ث. ژ. ت می باشد) تصمیم گرفتند در ۱۴ نوامبر اعتصاب دیگری را سازمان دهند. همچنین مزد و حقوق بگیران شهرداری و خدمات عمومی نیز تصمیم گرفتند برای اعتراض به اخراجهای پیش‌بینی شده در این بخش و نیز کاهش قدرت خریدشان در روز ۲۰ نوامبر اعتصاب و تظاهرات سراسری سازمان دهند.

روز ۴ نوامبر اعتصاب در بخش راه آهن، حمل و نقل شهری (مترو، اتوبوس) و حمل و نقل کالا، شروع شد. این اعتصاب که بیش از شصت درصد فعالیت در این بخش را به حالت فلج و تعطیل در آورد آغاز بسیار خوبی برای اعتصاب بود. مجامع عمومی کارگران حمل و نقل تصمیم گرفتند که اعتصاب را همچنان ادامه دهند. رادیکالیسم نهفته در پایه اتحادیه‌ها قصد داشت عضله جنبش کارگری را در برابر دولت به نمایش بگذارد. این در حالی بود که برنارد تیپو رهبر ث. ژ. ت در آستانه آغاز اعتصاب نامه‌ای خطاب به وزیر حمل و نقل فرانسه نوشته و از دولت خواست که بجای مقابله روش مذاکره را در پیش گیرد. دولت نیز این پیشنهاد را در هوا قاپید و چهارچوب مذاکرات را- مذاکره در نحوه پیش برد سیاست خود و پیش شرط پایان یافتن اعتصاب برای آغاز مذاکرات را- ارائه کرد. مجامع عمومی کارگران راه آهن و حمل و نقل شهری اعتصاب را تا روز ۲۰ نوامبر تمدید کردند و به این ترتیب در این روز کارگران حمل و نقل همراه با مزد و حقوق بگیران شهرداری‌ها و بخش خدمات عمومی اعتصاب و تظاهرات قدرتمندی را سازمان دادند. نکته مهم دیگر، تلاقی اعتراضات دانشجویی به طرح دولت سارکوزی تحت عنوان خودگردانی دانشگاه‌ها (یا همان طرح خصوصی کردن) با اعتصابات کارگری و اعتصاب بخش خدمات عمومی بود. در همین دوره چهل دانشگاه یا توسط دانشجویان اشغال شده و یا در آنها اشغال گوناگون اعتراضات دانشجویی جریان داشت. دانشجویان معترض به همراه دانش آموزان سیکل دوم دبیرستان‌ها به این اقدام متحد اعتراضی پیوستند. براساس گزارش سازمان‌دهندگان اعتصاب، تنها هفصد هزار نفر در تظاهرات مربوطه در شهرهای مختلف شرکت کردند. در میان اتحادیه‌های شرکت کننده اتحادیه "سود" رادیکال‌ترین اتحادیه بود که خواهان اعتصاب نامحدود تا به عقب‌نشینی و اداشتن دولت (مانند سال ۱۹۹۵ که آلن ژوپیه نخست وزیر وقت ناچار شد طرح مشابهی را زیر فشار اعتصاب پس بگیرد) بود. سندیکای "س. اف. د.ت" پس از دو روز از شرکت در حرکت اعتصابی خودداری کرد و خواهان مذاکره شد. بر اساس پیشنهاد رهبری سندیکاهای رای گیری در مجامع عمومی، اعتصاب برای آغاز مذاکرات پایان یافت. در طول این روند که مجموعاً تا پایان اعتصاب ده روز به طول انجامید تناقضی آشکار در میان ظرفیت پایه‌های اتحادیه‌ها برای پیش برد اعتصاب تا شکست طرح دولت و تمایل اکثریت رهبری اتحادیه‌ها برای استفاده از اعتصاب جهت کسب امتیازات بیشتر در پشت میز مذاکره به چشم می‌خورد.

امسال فرانسه شاهد گسترش اعتصابات در بخش خصوصی است که طی آن کارگران خواهان دستمزدهای بالاتری برای مقابله با تورم هستند. اعتصابات در فروشگاه‌های زنجیره‌ای بزرگ نظیر "کارفور" و کارخانه‌ها مانند کوکاکولا و نیز بنادر سازمان یافته است. کارگران مهاجری که بدون اقامت قانونی در رستوران‌ها کار می‌کنند دست به اعتصاب زده و خواهان قانونی شدن اقامت و برخورداری از مزایای قانون کار شده اند. دانش‌آموزان دبیرستان هفته‌هاست که علیه حذف کادر آموزشی دست به اعتصاب زده‌اند و مزدو حقوق بگیران بخش عمومی اعلام کرده‌اند که برای پانزدهم ماه مه دست به اعتصاب خواهند زد. این مجموعه اعتراضات و بویژه اعتصابات ماه اکتبر و نوامبر مسلماً نقش مهمی در کاهش محبوبیت سارکوزی و نیز حزب حاکم داشته که در انتخابات محلی اخیر خود را به خوبی نشان داد. سارکوزی با مشاهده سقوط آزاد خود و حزبش عمده را چرخانده و با نوشتن سنتونی در روزنامه لوموند اعلام کرد که خواهان آن است که در مورد پیش برد اصلاحات با اتحادیه‌های کارگری و

اتحادیه‌های کارفرمایان (سه جاتیه گرانی) مذاکره کرده و از طریق جلب همراهی آنها اصلاحات لازم را به اجراء بگذارد. اما این تدابیر هنوز قادر نشده است لطمات جدی وارد شده به او و حزبی را جبران کند. در عین حال دولت در حال تنظیم لایحه جدیدی است که بر اساس آن نفوذ سندیکاهای کوچک را در جنبش سندیکایی به سود سندیکاهای بزرگ بشدت کاهش می‌دهد.

اعتصاب لوکوموتورانان آلمان

بالاخره پس از یک سال مبارزه پی‌گیر سندیکای لوکوموتورانان آلمان ژ.دل (اتحادیه لوکوموتورانان آلمان) موفق شد یکی از بزرگترین پیکارهای کارگری در پس از جنگ جهانی دوم در آلمان را به نفع خود ثبت کرده و مدیریت شرکت راه آهن آلمان را وادار سازد که به افزایش دو رقی دستمزد (بازده در صد)، پرداخت یک باره هشتصد یورو، کاهش یک ساعت از کار هفتگی (از چهل و یک ساعت به چهل ساعت) و نیز قرارداد جداگانه برای تضمین بهبود شرایط کار لوکوموتورانان تن در دهد.

بدون اشاره‌ای به متن اجتماعی که این مبارزه در آن جریان دارد قادر نخواهیم بود به اهمیت عظیم این پیکار کارگری و نتایج حاصل از پیروزی آن پی ببریم.

در دهسال گذشته دستمزدهای واقعی کاهش یافته و آلمان این ثروتمندترین کشور اروپا از نظر افزایش دستمزدها در رتبه آخر در میان پانزده کشور سابق اتحادیه اروپا (یعنی کشورهای اروپای غربی) قرار گرفته است. در نتیجه اصلاحات نئولیبرالی انتلاف سوسیال دمکراتها و سبزا که بنام "دستورکار ۲۰۱۰" معروف است بخش دستمزد ارزان، یا بخش مک دونالدیزه شده نیروی کار در طی چندسال اخیر به صورت بی سابقه‌ای رشد کرده و به ۲۲ درصد کل نیروی کار شامل شده است. طبقه حاکم قادر شده است از طریق همکاری با سران اتحادیه‌های کارگری و با مستمسک حفظ قدرت رقابتی صنایع آلمان در سطح جهانی جام زهر این اصلاحات ضداجتماعی را به خورد اکثریت مردم بدهد.

در چنین شرایطی سندیکای لوکوموتورانان آلمان با طرح سی درصد افزایش دستمزد، کاهش ساعت کار، بازپرداخت مزایای حذف شده و بستن یک قرار کار جداگانه برای تضمین آنها، هتیت مدیره شرکت راه آهن را به چالش طلبید. طرح چنین درخواست‌هایی از سوی یک اتحادیه در فضای سازش حاکم در جنبش کارگری آلمان خود یک اقدام متهورانه بود. هتیت مدیره راه آهن برای مدت‌های مدید حتی حاضر به مذاکره با اتحادیه لوکوموتورانان نبوده و همراه با دو اتحادیه دیگر راه آهن یعنی "ترانس نت" و "گ.د.ب.آ" شروع به مذاکره نموده و با آنها بر سر یک افزایش دستمزد چهار و نیم درصدی به توافق رسید. "ترانس نت" بخشی از اتحادیه‌های کارگری متحد آلمان یا "گ.د.ب.آ" می باشد. و "گ.د.ب.آ" اتحادیه کوچکی است که بیشتر کارمندان بخش اداری راه آهن را در صفوف خود جای داده است. رهبری این دو اتحادیه خود را در دست در اختیار مدیریت شرکت راه آهن قرار داده و در تمامی عرصه‌ها از سیاست‌های مدیریت پیروی می‌کنند. مدیریت راه آهن تاکتیک‌های گوناگونی را برای مقابله اختیار کرد که عبارت بودند:

الزام اتحادیه لوکوموتورانان به هماهنگی با دو اتحادیه دیگر، تنظیم مطالبات مشترک و مذاکرات مشترک! تنظیم یک قرارداد مشترک توسط سه اتحادیه برای گشودن باب مذاکرات. مدیریت در نظر داشت که با رای دو بر یک در این تجمع اتحادیه‌ای، اتحادیه لوکوموتورانان را منزوی کرده و آنها را وادار سازد از درخواست‌هایشان دست بردارند.

شکایت به "دادگاه کار" برای غیرقانونی کردن اعتصاب. مدیریت راه آهن با این استدلال که اعتصاب در بخش حمل و نقل امنیت شغلی مردم و منافع ملی آلمان را به خطر می اندازد شکایتی را به "دادگاه کار" ارائه داد. "دادگاه کار" بدوی استدلال هتیت مدیره راه آهن را پذیرفته و با نقض حق اعتصاب اعلام کرد که تنها در بخش حمل و نقل محلی اعتصاب مجاز است.

اتحادیه لوکوموتورانان اعتصاب بعدی خود را در سطح حمل و نقل محلی شروع کرده و از رای "داده گاه کار" فرجام خواسته و توانست در دادگاه بعدی حق اعتصاب را در کلیه خطوط حمل نقل محلی، شهری، کشوری و حمل و نقل کالا) به دست آورد. به این ترتیب اتحادیه لوکوموتورانان اعتصاب شصت و دو ساعته در همه رشته‌های حمل و نقل را آغاز کرد. این اعتصاب حمل و نقل کالا و مسافر را به طور کامل به حالت فلج در آورده و صدها میلیون یورو

خسارت به شرکت راه آهن وارد کرد و به خاطر اختلال در حمل و نقل بار خط تولید کارخانه‌های بزرگ نظیر کارخانه ماشین‌سازی" اودی" در خطر تعطیل قرار گرفت. اتحادیه اعلام کرد که در صورت عدم توافق کارفرما اعتصاب خود را به طور نامحدود ادامه خواهد داد. این اعتصاب کار خود را انجام داد و موجب شد که کارفرما مذاکرات در چهارچوب شرایط اعلام شده از سوی اتحادیه لوکوموتورانان را بپذیرد.

پس از اتمام اعتصاب، برای رسیدن به نتیجه قطعی هفته‌ها میان اتحادیه و هتیت مدیره راه آهن در جریان بود. هتیت مدیره راه آهن تلاش می‌کرد از طریق کارشکنی در توافقات، وقت کافی بخرد تا در نتیجه مرور زمان و مذاکرات فرساینده، ظرفیت و آمادگی لوکوموتورانان از میان برود... در این میان بویژه دو سندیکای دیگر نیز نقش بسیار مهمی ایفاء کرده و اخطار می‌کردند چنانچه مدیریت در برابر سندیکای لوکوموتورانان کوتاه بیاید آنها نیز درخواست‌هایشان را افزایش خواهند داد و در صورت لزوم دور جدیدی از اعتصابات را آغاز خواهند کرد. برای خنثی کردن این جنگ فرسایشی سندیکای لوکوموتورانان با قطع مذاکرات در بیست و چهارم دسامبر اولتیماتوم نهایی را منتشر و اعلام کرد که از هفتم ژانویه اعتصاب نامحدود در همه خطوط حمل و نقل مسافر و بار شروع خواهد شد. مدیریت راه آهن دوباره خواهان ادامه مذاکرات شده و قول داد موضع خود را تصحیح کند. مذاکرات پس از ژانویه از سرگرفته شد و بار دیگر سیزدهم ژانویه اتحادیه مذاکرات را به خاطر عدم انعطاف مدیریت قطع کرده و آمادگی خود را برای شروع اعتصابات و عدم مذاکره بعدی اعلام نمود به این ترتیب ضربه نهایی وارد آمد و هتیت مدیره راه آهن سرفروود آورد. اما امضاء قرارداد نهایی تا اول فوریه به طول انجامید.

مبارزه قاطع اتحادیه موجب شد که هزاران لوکوموتوران به عضویت اتحادیه بپیوندند. پیوستن اعضای جدید به صورت انبوه به اتحادیه لوکوموتورانان در حالی به وقوع می‌پیوندد که اتحادیه‌های دیگر مرتباً" در روند از دست دادن اعضای خود می‌باشند. علاوه بر آن، بخشی از اتحادیه حمل و نقل شهری مونیخ (وابسته به اتحادیه "وردی" اتحادیه بخش خدمات عمومی "د.گ.ب.آ" است)، و نیز بخش‌هایی از اتحادیه‌های حمل و نقل شهری دربرلین و در چند شهر دیگر نیز به اتحادیه لوکوموتورانان پیوسته و یا مذاکره برای پیوستن به اتحادیه لوکوموتورانان را شروع کردند. واکنش ایجاد شده موجب شد که رهبری "وردی" اتحادیه خدمات آلمان که دارای بیش از دو میلیون عضو است به دست و پا افتاده و برای حفظ موقعیت خود به میان کارگران حمل و نقل وابسته به اتحادیه رفته و شعارهای مبارزه‌جویانه درباره ضرورت افزایش چشمگیر دستمزدها و بهبود شرایط کار مطرح سازد.

نکته دیگر قابل ذکر مباحثاتی بود که در جریان اعتصابات لوکوموتورانان به وجود آمد. احزاب انتلاف حاکم به شدت به اتحادیه لوکوموتورانان حمله می‌کردند. از جمله سردم داران این حمله "گوریتس بک" رهبر حزب سوسیال دمکرات آلمان بود که هم درخواست‌های لوکوموتورانان را نامعقول!!! قلمداد کرد و هم آنها را متهم کرد که از طریق جداسری صفوف متحد سندیکایی را برهم می‌زنند. در حزب چپ آلمان شکاف شدیدی بر روی حمایت یا عدم حمایت از این حرکت به وقوع پیوست و مباحثات بسیار حادی را در درون و بیرون حزب در میان فعالین چپ دامن زد و حتی سایت ویژه‌ای نیز برای این مباحثات ایجاد شد. حزب چپ در لحظه آخر، یعنی زمانی که دیگر اعتصاب شصت و دو ساعته شروع شده بود طی نشست فوق‌العاده رهبری حزب تصمیم گرفت از این حرکت حمایت کند. اما "د.ک.ا.پ" یا حزب کمونیست آلمان" (که یک حزب کوچک است) همچنان این حرکت را به عنوان شکاف در صفوف اتحاد سندیکایی و طبقاتی کارگران محکوم کرد.

در میان سندیکاهای نیز قضیه به همین قرار بود. سندیکاهای که با حرکت انجام شده بویژه طرح درخواست افزایش دورقمی دستمزدها موقعیت خود را در خطر می‌دیدند به شدت با اقدامات سندیکای لوکوموتورانان به عنوان اقدام تفرقه‌افکنانه در میان جنبش سندیکایی مخالفت کردند. از جمله "تنو زومر" رهبر "د.گ.ب.آ" اتحادیه عمومی سندیکاهای آلمان و عضو حزب سوسیال دمکرات، بشدت به لوکوموتورانان حمله کرد. اما بر عکس در پایه اتحادیه‌ها و بویژه در تجماعت و مجامع عمومی محلی سندیکاهای حمایت بسیار

ماه مه

آتک
ماه سرخ به فراز می آید
قلزبر فلز
دندان بر دندان
انفجار ستاره
در بغض پیر کار
صدای یکی شدن
در آسمان زندگی
موج بر می دارد
خیابانهای جهان
آتک
خروش نهنگ
بر دریای آسفالت
صف در صف
اردوی کار
بر پلکانی از آتش و گل
بر مدار نمک و ستاره
برای جهانی بهتر
بوسه بر پیشانی ی تاریخ می زند
در خیابان های جهان
پرچم های همبستگی در اهتزازند
آتک
ماه سرخ به فراز می آید
قلز بر فلز
دندان بر دندان
تندری در آسمان
آذرخشی جانفشان
رود جاری انسان
موج بر می دارد
خیابانهای جهان
اردوی کار
رژه می رود
فواره های فریاد
قد می کشند:
نان - مسکن - آزادی
عرق می کند پیشانی شرمگین تاریخ
در آستانه ی آرزویی پیر
در خیابان های جهان
پرچم های همبستگی در اهتزازند
پنجره را باز می کنم
آنجا هوای بالکنی تازه تر است
ماه سرخ به فراز آمده
و هنوز شب از ترانه و خون خیس است
سیگاری می گیرانم
شکوفه می بندد شعله آتش
بر ساقه ی خیال
فردا
اردوی کار
در خیابان های جهان
رژه می روند
و در رنگین کماتی از صدا
جهان پوست می اندازد
و حرمت آدمی
چونان گلی
چتر می زند
بر بام جهان
سرشار از امید
شکوفه می بندد شعله ی آتش
بر ساقه ی خیال
ماه سرخ
بر شانه ی من می ایستد
روز جهانی کارگران
بر شما مبارک باد

عیدی نعمتی

گسترده‌ای از درخواست‌ها و اعتصابات جسورانه لوکوموتیورانان به عمل آمد.

بدین ترتیب اتحادیه لوکوموتیورانان هنگامی که اعتصاب بزرگ خود را آغاز کرد در میان طیف احزاب آلمان از هیچ نوع حمایتی برخوردار نبود. اما آمارگیری‌های انجام شده نشان می داد که اکثریت بسیار نیرومندی از مردم آلمان علیرغم اختلافات عظیمی که اعتصابات اخطاری و اعتصاب نهانی در ارتباط با رفت و آمدشان به وجود می آورد قویاً از اعتصاب حمایت می‌کردند. همین حمایت افکار عمومی بود که اتحادیه لوکوموتیورانان را در پیش‌برد مبارزهای که قریب یک سال به طول انجامید همراهی کرد.

نقطه ضعف قرارداد بسته شده توسط اتحادیه لوکوموتیورانان این است که قرارداد فقط شامل لوکوموتیورانان می‌شود و سایر پرسنل قطارها را در عرصه‌های گوناگون که بسیاری از آنها عضو اتحادیه بوده و در اعتصاب به طور فعال شرکت کردند را در بر نمی‌گیرد. این امر هم موجب نارضانی این بخش از پرسنل شده و هم مانع از آن می‌شود که این اتحادیه به اتحادیه‌ای همگانی حمل نقل میل شود. مسئولین اتحادیه قول داده اند که در دور دوم مذاکرات که از سال ۲۰۰۹ شروع خواهد این محدودیت را از میان بردارند.

همانطور که در بالا گفتیم اعتصاب لوکوموتیورانان و پیروزی آنها در دست یابی به افزایش دستمزد دو رقمی نقش بن‌بست شکن (اصلاحی که برخی از فعالین سندیکانی از آن در توصیف این حرکت استفاده می‌کنند) ایفا نمود. از جمله اتحادیه‌هایی که تحت تاثیر این حرکت قرار گرفتند اتحادیه خدمات عمومی آلمان بود که در مجامع عمومی محلی آن، طرح افزایش دو رقمی دستمزد مطرح شد و رهبری اتحادیه با همین طرح وارد مذاکره برای بیش از دومیلیون نفر از اعضای خود شد. فروشنده‌گان فروشگاههای زنجیره‌ای نیز در قبل از سال نو حرکات گسترده‌ای را برای طرح درخواست‌های خود آغاز کردند. دولت فدرال و دولت‌های محلی که در بخش خدمات عمومی کارفرمای اصلی هستند ابتدا با درخواست‌های بخش خدمات عمومی مخالفت کردند اما هنگامی که کار به آستانه رای گیری برای آغاز اعتصاب رسید با افزایش هشت درصدی در طی دو سال در برابر افزایش یک ساعت کار در هفته موافقت کردند. همچنین اکنون اعتصابات اخطاری کارگران پست آلمان برای افزایش دستمزد شروع شده که در طی آن میلیونها نامه بخاطر اعتصاب پخش نشده و اتحادیه کارگران پست در آستانه رای‌گیری برای آغاز یک اعتصاب نامحدود قرار دارد. فشار بر روی رهبری اتحادیه‌ها در بخش فولاد و صنایع سنگین توسط مجامع عمومی اتحادیه‌های محلی در حال افزایش است...

در این جا به بسیاری از حرکات کارگری دیگر در سطح اروپا نظیر اعتصابات معلمین و کادر آموزشی در انگلیس، اعتصابات پرستاران در سوئد، اعتصابات کارگری در ایرلند و هلند ... نپرداخته‌ایم. اما از آن چه که در بالا نقل شد می‌توان ظرفیت اعتراضی بالقوه وقابل ملاحظه‌ای را مشاهده کرد. با توجه به مختصات تکوین اتحادیه اروپا که در مقدمه این نوشته به آن اشاره شد تعرض نئو لیبرالی به موقعیت طبقه کارگر و دست‌آورد‌های آن در چشم انداز آینده هر چه بیشتر افزایش خواهد یافت. اکنون در راس چهار کشور کلیدی اروپا یعنی آلمان، فرانسه، انگلستان و ایتالیا کسانی قرار دارند که برای به اجراء نهادن همه جانبه‌تر اصول نئولیبرالی نه فقط در اتحاد کامل با هم قرار دارند بلکه هر یک تلاش می‌کنند گوی سبقت را از دیگری بریابد. شکی نیست که این روند ظرفیت اعتراضی هر چه بیشتری را در صفوف کارگران بر خواهد انگيخت. اما برای به فعل درآوردن این ظرفیت چه موانعی وجود دارد؟ این ظرفیت در بطن خود چه تحولاتی را در جنبش کارگری ایجاد می‌کند؟ جنبش سندیکانی اروپا به مثابه قدیمی‌ترین جنبش سندیکانی در جهان اکنون در چه موقعیتی قرار دارد و این ظرفیت را در کدام راستا جهت می‌دهد؟ تحولات سرمایه‌داری در سی ساله اخیر چه تاثیراتی بر روی ساختار طبقه کارگر و در نتیجه جنبش سندیکانی بر جای نهاده است؟ احزاب چپ و جنبش‌های اجتماعی در این میان چه نقشی ایفاء می‌کنند؟ این سوالاتی است که برای داشتن تصویر روشن‌تری از تحولات جنبش کارگری اروپا باید درباره آنها به بحث پرداخت!

29 آوریل 2008

یک جمع بندی فشرده از چالش های کارگری وراه های برون رفت از آن

تقی روزبه

در ضرورت گذرا نبردهای موضعی به نبردهای سراسری در ارزیابی از وضعیت و کم و کیف یک جنبش، شاخص های متعددی وجود دارند که با استناد به آنها می توان مختصات کلی آن را کمابیش به تصویر کشید. در مورد جنبش طبقه کارگرایران می توان شاخص های زیر را در نظر گرفت:

گسترش دامنه تقابل رژیم و طبقه کارگر
آیا نشانه هایی از ورود به مرحله ای تازه در منحنی اعتراضات کارگران مشاهده می شود؟

اکنون بنظر می رسد که گسترش ابعاد تقابل و تصادم کارگران و رژیم، هم به مثابه یک حکومت سرکوبگر، هم به مثابه یک کارفرمای غول پیکرو مستقیم بسیاری از موسسات بزرگ، هم مدافع سرمایه داران و کارفرمایان خصوصی و منفرد- دیگر قابل پرده پوشی نباشد. چرا که در موارد گوناگونی در طی سال های اخیر و بویژه در سال گذشته شاهد بوده ایم که تهاجم رژیم به فعالین کارگری و درگیر شدن با توده های کارگر-واجمله پرونده سازی و دستگیری های انبوه و زندان کردن های ولو کوتاه مدت - ابعاد تازه ای یافته است. دستگیری های متعدد و مکرر فعالین کارگری و سرشناس، مانند اسانلو و صالحی ... و دستگیری و بازجویی و پرونده سازی برای هزاران کارگر در طی سالهای اخیر، از جمله نزدیک به 200 نفر از کارگران کارخانه البرز در همین روزهای اخیر، و یا چنانکه بخاطر داریم 1200 نفر از کارگران شرکت واحد در گذشته و یا شماری از هفت تپه ... از سنج از... و یا اخراج و تعلیق دهها معلم شغل و پرونده سازی و زندانی کردن صدها تن از آنها و... از نمونه های تیبیک یورش رژیم هستند. چنین تهاجمی نه فقط در مجموع بر قدر مطلق تعداد زندانیان موسوم به سیاسی بسی افزود، بلکه ترکیب اجتماعی آن را نیز دگرگون ساخت و یافت توده ای و کارگری آن را برجسته کرد. در هر حال وجود چنین پدیده ای برشی است از آن چه در جامعه می گذرد و معرفی ورود کارگران و بطور کلی مزد و حقوق بگیران بیشتری به متن مبارزه برای دفاع از مطالبات خود است. (چنین پدیده ای بخودی خود هم نشان دهنده ماهیت سیاسی اعتراضات و لویظاهر صنفی در یک نظام استبدادی را بیان می کند و هم این که ماهیت اعتراضات کارگری تدافعی باشد و یا تهاجمی و این که ظرفیت تحمل رژیم پانین آمده باشد و یا کاسه صبر کارگران لبریز شده باشد، توفیری در اصل مساله یعنی افزایش محسوس تقابل رژیم و کارگران نمی دهد. ضمن آنکه می دانیم اصل روبروشدن و مقابله طبقاتی تجربه مهمی است که به مثابه مکتب مبارزه همواره حامل درسهای گران بها و ارزنده ای برای جلوگیری از تکرار است. این مبارزات البته در سکوت و بی خاموشی صورت نگرفته است. بخصوص با اتخاذ تاکتیک های معطوف به اشغال جاده و یا خیابان و رسانه ای کارگران اعتراض، بعضا پژواک گسترده، حتا در سطح جهانی داشته است و همین بازتاب موجی از همبستگی و حمایت را در سطوح گوناگون داخلی و بین المللی برانگیخته است که این حرکات را از حالت یک حرکت منفرد و منزوی بیرون آورده است. در هر حال مجموعه چنین اعتراضاتی که تنها نمایش دهنده بخشی از پتانسیل جنبش طبقه کارگری است، تا همین جا

حضور سنگین جنبش کارگری را به مثابه یک جنبش فعال و حی و حاضر در صحنه مبارزاتی به نمایش گذاشته است که دیگر کسی نمی تواند آن را نادیده بیاورد. وقتی سازمان ملل تصمیم می گیرد که سرکوب کارگران و جنبش های مدنی در ایران را در دستور کار خود قرار دهد، صرف نظر از نیابت و مقاصد قدرت های جهانی- نشان دهنده آن است که دیگر نمی توان نادیده اش گرفت. البته این جنبش هنوز به میزان لازم توده ای نشده و بخش ها و گردان های گوناگون آن با یکدیگر هم آهنگ و همراه نشده است، هنوز گسست های مهم و بزرگی وجود دارند که باید بر طرف شوند، با این وجود در مقایسه با گذشته، ورود تعداد هر چه بیشتری از احاد طبقه به صحنه مبارزه و جرگه فعالین کارگری، این تغییر و دگرگونی را بخوبی نشان می دهد. اگر تادیروز مشغله رژیم عمدتا روشنفکران و دانشجویان و زنان و بازجویی و متهم کردن آنها به هم صدانی با قدرت های بیگانه بود و تلاش می کرد که از طریق شوهای تلویزیونی آنها را به مثابه گروگان های جنبش بدنام کند، اکنون دارد همین آزمون را

در مورد کارگران و فعالین آنها بکار می گیرد. نگرانی گسترده رژیم در آستانه برگزاری ماه مه امسال و اقدامات گسترده پلیسی و بازدارنده نظیر تهدید فعالین و قرق کردن پیشاپیش اماکن تجمع آنها و... همه و همه نشان دهنده آنست که برآستی مقابله با مبارزه طبقه کارگر به یکی از اذل مشغولی های فزاینده اصلی رژیم تبدیل شده است. اینکه رژیم مجبور می شود، برای این روز حالت فوق العاده بخود بگیرد تا اجازه تکرار نمایشات اعتراضی سال گذشته را ندهد، و اینکه مقابله با کارگران به دغدغه عمده رژیم و سازمان اطلاعات امنیت رژیم تبدیل شده است، همه و همه نشانه های همان واقعبیت مطرح شده در محور نخستین شاخص است: پس افزایش قدر مطلق کمیت معترضین و حضور هر چه بیشتری از کارگران در میدان اعتراضات و نیز پیوستگی و تداوم مبارزه، مثلا اعتصابات متوالی در موسسه بزرگی هم چون نیشکر هفت تپه (در مقایسه با وفقه هانی که معمولا در گذشته در میان مبارزات بوجود می آمد)، آنها هم در شرایط تشدید جوسرکوب و تهدید، حاکی از پیدایش روحیه جدید مبارزاتی است.

چنین تغییری نشان دهنده خروج تدریجی از لاک دفاعی صرف و ورود به مرحله انتقالی است که خود می تواند مقدمه ورود به مرحله بعدی باشد. در مرحله گذار هر چه هنوز نشانه ها و بقایای دوره دفاعی وجود دارند، اما در کنار و به موازات آن شاهد جوانه زدن مرحله بعدی نیز هستیم. شکل گیری چنین تمایز دوگانه ای در مبارزات کارگران، آن بستر عینی است که در روند تکوین خود می تواند این جنبش را وارد فاز شکوفای بعدی خود بکند. اگر این واقعبیت را در کنار تحول بخش های دیگری از جنبش مزد و حقوق بگیران هم چون معلمان و یا سایر جنبش های اجتماعی مانند زنان و دانشجویان و... قرار دهیم وجود این مرحله انتقالی با وضوح بیشتری نمایان می گردد.

شاخص دوم را در عنصر کیفیت یعنی در افزایش نسبی میزان همبستگی و حمایت، سیاسی، و بعضا مالی و عملی کارگران از یکدیگر و نیز از سوی سایر جنبش ها مشاهده کرد. صدور اطلاعیه های گوناگون حمایتی، دادن برخی شعارهای معطوف به همبستگی در متن اعتراضات این جنبش ها، و نیز رشد پاره ای هماهنگی های عملی در طی سال گذشته نشان دهنده جوانه زدن نهال همبستگی است. وجود چنین پدیده ای بویژه در مورد کارگران شرکت واحد و هفت تپه و در میان بخشی از کارگران خودروسازی و تشکل بیکاران و... و در مورد حمایت از فعالین کارگری زندانی شده هم چون محمود صالحی و منصور اسانلو و... بخوبی مشهود بود.

اشاعه ضرورت تشکل یابی مستقل کارگران و رشد تلاش های معطوف به آن، در میان احاد طبقه، گرایش روبه رشدی برای پیوند و تقویت همبستگی با جنبش ها و تشکل های کارگری در سطح جهان، و به موازات آن انزوای هر چه بیشتر تشکل های وابسته به رژیم، گوشه دیگری از همین رشد مربوط به کیفیت یعنی فاکتور همبستگی و سازمان یابی را نشان می دهد. ضمن آنکه پیدایش کمیته ها و جمعاعات گوناگون فعالین کارگری در طی سالهای اخیر نیز به نوبه خود گوشه ای از همین پوست اندازی طبقه از بی شکلی و پراکندگی بسوی سازمان یابی و اتحاد صفوف طبقاتی را به نمایش می گذارد.

و بالاخره باید به شاخص سوم یعنی به تغییرات در حال وقوع معطوف به مضمون و مطالبات اشاره کنیم:

برخلاف شکل مبارزه که در موارد متعددی حامل اشکال تعرضی هم چون بستن جاده و گروگان گیری و آتش زدن لاستیک ... بوده است، اما در حوزه مطالباتی معمولا شاهد مطالبات دفاعی که بیان گرد دفاع مطلق در برابر تعرض مطلق رژیم نسبت به تعویق دستمزدها و اخراج ها، تهدید به تعطیل کارخانه ها... و شرایطی که منجر به باز تولید روحیه مبارزه انفرادی که همواره بخشی از تاکتیک تفرقه افکنی بورژوازی و رژیم را تشکیل می داده است، بودیم. بی شک چنین پدیده ای خصلت نمای یک دوره مبارزه را تشکیل می داد و البته هنوز هم بدرجاتی تشکیل می دهد. با این وجود نشانه هایی از ظاهر شدن پیوند بین مطالبات محلی و مطالبات کلان دیده می شود. چنین روند در حال نضج حاصل الف- یک دور تجربه نافرجام و بی حاصل مبارزات پراکنده و منفرد در بخش های گوناگون کارگری بود. ب- ابعاد بحران اقتصادی، چنان است که هیچ دستاورد کوچکی، اگر هم بدست آمدنی باشد، پایدار نماند و بیسرعت دود شده و به هوای رود بطوری که پاسخی گوی هیچ دردو مشکلی

نبوده و نیست. حتی در حد یک مسکن (مانند افزایش صوری 20 درصد حقوق های حداقل در برابر تورم گسترده بالای آن). ج. رژیم بیش از پیش شمشیر داموکلس اخراج ویستن کارخانه را- در کنار سرکوب مستقیم-بر بالای سر کارگران نگهداشته است تا کارگریه تب و بدتر از تب، راضی بماند. چنین وضعیتی در کنار افت شتابان سطح زندگی و مد شتابان فقر، مد غرق کننده، جزگزینش یکی از دوراهی یا سقوط به غرقاب نابودی و یا حرکت به جلو برای آزاد کردن نیروی مشترک حول مطالبات مشترک را در برابر خود نمی یابد. معنای چنین دوراهی در یک کلام یعنی یا گذریه نبردهای کلان و سراسری و یا بزیر آب رفتن و تپاه شدن است. البته چنین دوراهی هنوز به یکسان و بصورت همه گیر، فهم نشده و اینجا و آنجا با امید به نجات از طریق مبارزه منفرد و نبرد موضعی و نیز تفرقه افکنی های رژیم و کارفرمایان ویا هنوز جان سختی فرقه گرانی به حیات خویش ادامه می دهد. باین وجود ناکامی این تجربه ها و تشدید و خامت عمومی، با دوقطبی کردن اوضاع بسرعت این گزینش را- آنهم با شتاب- در برابر همه قرار می دهد. هم اکنون نیز ما بدرجاتی شاهد ترکیب و گره خوردگی مطالبات و خواست های موضعی با خواسته های کلان هم چون به چالش کشیدن سیاست های کلان اقتصادی از جمله خصوصی سازی ویا سیاست های وارداتی و فساد و مافیای در سطح کلان، و مخاطب قراردادن و محکوم ساختن دولت ووزراء و... هستیم. کارگران در هرگامی برای احقاق خود، نه فقط کارفرمای مشخص و منفرد، بلکه کل هیولای رژیم را در برابر خود می بینند. و همین مساله پیوند با مطالبات حتما اخص را با مطالبات کلان، با استبداد، و باسیاست های اقتصادی کلان و نئولیبرالیستی روبرو ساخته است. این که در شرایط سرکوب شدید، معمولا خواست های کلان و سیاسی پشت مطالبات صنفی سنگرمی گیرند، مطالباتی که به محض مستعد شدن فضابلافاصله جهش واریه طرح مستقیم مبارزت کلان گذرمی کنند، نباید فعالین را در ارزیابی ماهیت مطالبات و نادیده گرفتن پیوند لاینفک مطالبات جاری و صنفی با مطالبات کلان دچار اشتباه محاسبه کند. این نیز کاملا قابل فهم است که کارگران در محیط های مشخص کاری بدلیل اجتناب از آسیب پذیری در شرایطی که هنوز توان نیرویه سود آتان بهم نخورده است، به سنگرمی در پشت مطالبات صنفی می پردازند. اما همین کارگران به عنوان شهروندان در کارزار تحریم گسترده رژیم شرکت می کنند و هر جا که فرصت ابراز وجود داشته باشند رژیم را تنها می گذارند. با این همه نگاهی به بیانیه ها و شعارهای کارگران و معلمان و دانشجویان و.... همه همه بدرجات روز افزونی ترکیب مطالبات موردی و کلان را به نمایش می گذارند.

البته ادعای ورود گام بیگام جنبش به مرحله ترکیب نبردهای موضعی و کلان به پیشگویی و آرزو شباهت پیدای کرد، اگر که هر آینه بستر عینی و پیش شرط های آن فراهم نشده بود. یعنی بدون شنیده شدن کوس رسوایی شکست رژیم در دو عرصه "دموکراسی و اصلاحات سیاسی، و نان و عدالت". چنین فراشدهی به معنای درهم شکستن دوسد بزرگ و بهم پیوستن تدریجی دو طغیان بزرگ (می توانید نام آن را سیلاب بگذارید)، دوشط خروشان و فراهم آمدن بستر مشترک و بزرگی است که رژیم همواره در جلدانی اشان و در تقابل هم قراردادنشان- نان در برابر آزادی- حول آنها به مانور و توهم پراکنی پرداخته و تلاش می کرده است که بدین وسیله آرایش صفوف جنبش مقاومت را بهم بریزد.

اکنون باشکست کامل در هر دو عرصه و عده "آزادی و مردم سالاری" و آوردن پول نفت به سر سفره ها، رژیم مانده است با تنها اهرمش که همانا سرکوب و سرکوب بیشتر است. همه تلاش او بران است تا با ایجاد ترس و استفاده از اهرم زندان و گروگان گیری مالی (وثیقه) و پرونده سازی و برافراشتن شمشیر دستگیری بر سر هر فعال و معترض، و با برخ کشیدن لحظه به لحظه مأمورین اطلاعاتی برای تک تک کارگران، نفس ها را در سینه حبس کند. با این همه در این تنها عرصه هم دست رژیم بی حد و مرز باز نیست. کاربرد سرکوب هم قانون بندی خود را دارد و هم چون داروئی است که اگر از حد معین و مجاز بیشتر تجاوز شود، می تواند به ضد خود تبدیل شود. مترسک تامادامی موثر است که کسی پی به مترسک بودنش نبرده باشد. یعنی همان سخن معروف که بر "سرنیزه" می توان تکیه کرد اما بر سرنیزه نمی توان نشست!

وقتی از چنین روندی انتقالی و شرایط مساعد برای فرار رفتن از نبردهای موضعی به نبردهای سراسری سخن می گوئیم، بی شک کوشندگان و فعالین کارگری آگاه با در نظر گرفتن بستر مساعد و عینی چنین روندی و با عنایت به قواعد بالندگی آن، می توانند بعنوان یکی از عوامل میانجی جنبش، نقش مهم و درخوری را در باغ کردن این شرایط، از جمله فراگیر کردن یک خواست بالقوه فراگیر و داغ و بسیج کننده (مثلا خواست حداقل حقوق 600 هزار تومان ویا دستمزدها معادل تورم و...)، پراکندن ایده اعتصاب (اعتراض) سراسری حول آن، جلب حمایت قبلی کارگران مؤسسات مهم و نقش آفرین و... به عمل آورند. بی تردید، چنین کاری در شرایط سرکوب امر سهل و آسانی نیست و خود فعالین حاضر در صحنه بهتر از هر کسی می توانند میزان عملی بودن یا نبودن آن را تعیین کنند. اما همانطور که گفته شد، این شتاب و خامت و اوضاع و گرائی و تشدید بی اندازه شکاف های طبقاتی و اجتماعی است که اندازه و شتاب گام های ما را تعیین می کند و در چنین شرایطی بسنده کردن به اقدامات "میکرو" و مربوط به شرایط عادی، به شیوه آسیاب به نوبت، کار ساز نیست. بر عکس پیشبرد مطالباتی هم چون تشکل های مستقل و ظهور همبستگی سراسری و مقابله با تورم، مقابله با اعلام ورشکستگی، مقابله با میزان خط فقر اعلام شده وحتا انکار ضرورت چنین خطی، مقابله با سیاست های خاتمه خراب کن رژیم و تأمین مواد اولیه برای کارخانجات در حال تعطیل و بحرانی، مقابله با خصوصی سازی، مقابله با تعویق پرداخت دستمزدها وده ها مطالبه کامبیش فراگیر و کلان هم اکنون موجود (با شعار خواست مشترک، اقدام مشترک)، در متن چنین گام هائی است که جنبش می تواند یک شبه ره صدساله برود. و البته عطف به نبردهای بزرگ، هرگز به معنی تازاندن به جلو بدون در نظر گرفتن زمینه مساعد عینی، غفلت از پوشش های لازم و به آب و آتش زدن فعالین و پیشروان کارگری... نیست. بر عکس درگام نخست هدف توده ای کردن مقاومت است و ایجاد فضای تزلزل و رعب متقابل برای دشمن و سست کردن اهرم سرکوب، تاراه پیشروی های بعدی گشوده شود.

باین ترتیب سه شاخص اصلی، یعنی افزایش قدر مطلق تعداد کارگران شرکت کننده در اعتراضات که گویای رشد نسبی روحیه مبارزاتی و هزینه پذیری است، رشد نسبی همبستگی و تشکل یابی، و بالاخره بدرجاتی پیوند مطالبات و مبارزات موضعی با مبارزات و مطالبات کلان و مشترک، در مجموع خود نشاندهنده واقعبیت دوره انتقالی کارگران از حالت دفاعی صرف به حالت تعرضی و آمیزه ای از هر دو است. با این همه راه هموار نبوده و آکنده از چالش های نفس گیر و خوان های گوناگون است. بیش از همه از دو چالش مهم می توان نام برد: نخست، اهرم سرکوب (چه بصورت قهر و سرکوب مستقیم و چه بصورت قهر و سرکوب غیر مستقیم نظیر اخراج ها و تعطیلی مؤسسات). چالش فوق مستقیما از سوی رژیم منشأ می گیرد. چالش دوم را می توان بحران بلوغ و نامید و متعلق به تنش ها ی درونی جنبش است.

در مورد بحران اخیر، می توان از جمله به چند مورد زیر اشاره کرد: -نوع و ماهیت تشکل های توده ای طبقه کارگر و چالش هائی که حول آن شکل گرفته است -چگونگی پیوند "فعالین کارگری" با مبارزات توده ای و بدنه کارگری

رابطه حزب و تشکل های توده ای ماهیت مطالبات کارگری و چگونگی پیوند مطالبات صنفی و سیاسی در شرایط استبدادی و هم چنین پیوند فعالیت علنی و مخفی و....

چگونه می توان بر بحران بلوغ فائق آمد و دوره گذار را با موفقیت طی کرد؟

1- قبل از هر چیز باید از دوقطبی کردن و تقابل قراردادن مصنوعی مبارزه برای مسائل جاری و فوری و مبارزه علیه نظام سرمایه داری و علیه نظام کارمزدی اجتناب کرد. بی تردید در نظام سرمایه داری هم مبارزه برای دستمزدها و بهبود شرایط زندگی اهمیت داشته و هم مبارزه علیه نظام مزدی و بقول انگلس علیه تکیت اصلی. مهم آنست که علیرغم تمایز نسبی بین آنها، دیوار چینی بینشان وجود ندارد. 2- تأکید بر مبارزات جای به مثابه نقطه عزم، مبارزه طبقاتی بصورت یک فرایند است و از مطالبات بی واسط و هم اکنون شروع شده و تعمیق پیدای می کند. مهم است بدانیم که این مبارزه علیه نظام

سرمایه داری در دسترزمبارزه جاری و نیازهای بیواسطه شروع می شود و متناسب با تجربه و آزمون توده ها و وبه موازات توانایی آنها به سطح سازمان یابی به مثابه یک طبقه ارتقاء پیدامی کند. بنابراین کانونی کردن مطالبات جاری و فراروی ازان به مثابه دوروی یک فرایند محسوب می شوند. و کارگران در آزمون تغییر شرایط زیستی و مبارزه برای تأمین نیازهای فوری و اولیه خود، خویش را نیز می آفرینند و راه عبور از تاروپود های بهم تنیده شده نظام طبقاتی را می گشایند. وقتی از اعتصاب و مبارزات دسته جمعی حول خواستههای فوری به مثابه مکتب مبارزه طبقاتی نام برده می شود، دقیقاً ناظر بر فراروی از وضعیت جاری و ظرفیت خود دگرگون سازی کارگران در میدان مبارزه است.

در یک کلام، همانطور که مطالبات معطوف به نفی سیستم را باید به مثابه نتیجه مبارزه دانست و از پیش شرط قراردادن آن به مثابه نقطه شروع حرکت اجتناب ورزید، بهمان اندازه باید از جدا کردن مصنوعی عرصه مبارزه برای دستمزد (بهبود در شرایط بردگی) از مبارزه علیه کلیت سیستم و لاجرم از جدا کردن مبارزه اقتصادی و سیاسی و نظری از یکدیگر اجتناب ورزید. مبارزه ای که علیرغم تمایزشان سه وجه گوناگون یک واقعیت-مبارزه طبقاتی- را تشکیل می دهند و به مثابه سه وجه مکمل و هم طراز مبارزه طبقاتی در دسترزمبارزات هم اکنون موجود جاری اند. اگر اولی موجب رویکرد سکتاریستی (فرقه ای) به جنبش می شود، دومی راه رفرمیسم و ادغام در نظام سرمایه را هموار می کند.

3- تاکید بر خصلت و الزامات حرکت جنبشی، سازماندهی افقی، و احتراز از افتادن به دام چاله مباحثات اساننامه ای (صرف نظر از آن چه که برای پوشش دادن به فعالیت علنی لازم است) و ایدئولوژیک و "برنامه های حزبی" و ایجاد تشکل های دستوری و از بالا برای جنبش توده ای. نباید فراموش کرد که مساله اصلی، نه اسم و عنوان تشکل و لاجرم ایجاد قطب بندی های کاذب حول عناوین واسامی، بلکه تاکید بر محتوای تشکل ها به مثابه ظرفی برای جاری شدن مبارزه طبقاتی هم اکنون موجود است که مستلزم نقش آفرینی بدنه و دمکراسی فعال و از پایین، به همراه مقابله با بوروکراسی و ساختار سلسله مراتبی است.

4- تاکید بر پیوند هر چه بیشتر بین فعالین و بدنه جنبش. هدف، آنگونه که درمانیفست در بخش مربوط به نسبت کمونیست ها با پرولترها آمده، تبدیل شدن فعالین آگاه و پیشرو کارگری به بخش ارگانیک و اندام و اربطه است: "آنان منافع جدا از منافع کل پرولتاریا ندارند. آنها هیچ حزب خاصی در برابر دیگر احزاب کارگری نیستند. آنها همواره منافع مجموعه جنبش و منافع پرولتراها همه ملت ها را برجسته کرده و نمایندگی می کنند". هدف فوری کمونیست ها، هدفی بی بروبرگرد، و در هر شرایطی مبارزه برای سازمان یابی پرولتاریا به یک طبقه است. بی شک چنین کارکردی مطلقاً در برابر کارکرد فرقه هائی قرارداد که عملکرد تیبیک اشان تفرقه افکنی در برابر تبدیل شدن پرولتاریا به یک طبقه برای خود، از طریق "قراردادن کشف و شهود خودشان به جای عملکرد اجتماعی و قراردادن یک سازمان اجتماعی من در آوردی بجای تشکل تدریجی پرولتاریاست". خود بورژوازی و رژیم به حد کافی برای تفرقه کارگران برنامه ریزی می کند و نقش اصلی فعالین طبقه در خنثی کردن آن است. نگاه کمونیست ها به طبقه کارگر به مثابه یک طبقه حامل اکثریت بزرگ با بخش ها و خودویژگی ها و حتا دارای منافع اخص و گوناگون، در عین داشتن منفعت و موقعیت عام و مشترک که همانا زندگی از طریق کار و مزد خود و استثمار شدن بوسیله بورژوازی، و لاجرم مبارزه به مثابه یک طبقه در برابر طبقه بورژوازی، و در یک کلام یک طبقه بزرگ و متکثر و پلورالیستی است. در نظر گرفتن اصل تعدد تشکل ها، و دست کشیدن از تمامیت گرانی سنگر گرفته در پشت ادعای "مارکسیستی" یک حزب واحد و یک تشکل واحد، یکی از نتایج نگرش دموکراتیک و غیر تمامیت خواهانه و غیر ایدئولوژیک به مارکسیسم است.

5- تقویت هر چه بیشتر پیوند متقابل با جنبش های اجتماعی دیگر، هم در سطح کشوری و هم در سطح جهانی با جنبش های کارگری و جنبش های اجتماعی و ضد سرمایه داری (نباید ضرورت پیوند با جنبش های اجتماعی و طبقاتی مدافع ساختن جهانی دیگر را، جایگزین پیوند با نهادهای بوروکراتیک و رسمی همساز با جهان موجود و امپریالیستی- البته بدون آن که بخواهیم پیوند و تعامل با آنها را بطور مطلق نفی کنیم- کرد). مهم آنست که بدانیم که پیوند های انترناسیونالیستی

و در جهت مبارزه مشترک برای ساختن جهان دیگر از اولویت استراتژیک و غیر قابل قیاس برخوردار است.

6- اشتراک عمل بین گرایش ها و جریان ها گوناگون حول مطالبات جنبش کارگری و جاری کردن بحث و دیالوگ غیر خصمانه حول اختلافات و برای حل و یا شفاف تر شدن آنها. مهم آنست که هیچ گرایشی خود را معادل جنبش طبقه کارگر و نماینده تام الاختیار آن نداند و بداند که در نظر گرفتن واقعیت پلورالیستی جنبش، از جمله در عرصه نظری و نیز نوع تشکل یابی یک شرط لازم و حیاتی برای نقش آفرینی پرولتاریا به مثابه یک طبقه است. و البته همانطور که گفته شد، پذیرش پلورالیسم به معنی دست کشیدن از مبارزه نظری- سیاسی و نفی حقانیت نظر خود و تلاش برای اشاعه و فراگیر کردن آن نیست. مهم آنست که این کار را بقیمت مثله کردن جنبش و به قیمت تکه تکه کردن طبقه کارگر پیش نبریم. مهم آنست که بدانیم هیچ اصولی نمی تواند بالاتر از اصل تبدیل شدن پرولتاریا به یک طبقه فرارونده و "برای خود" (و از جمله نفی خود و تقسیم جامعه انسانی به تقسیم طبقاتی)، در دسترزمبارزه و تجربه زنده خود طبقه و بدست خود، بشود. بقیه مسائل و "پرنسیپ ها" باید در ذیل این اصل مادر جای بگیرند و جایگاه و اهمیت و ضرورت خود را در رابطه با آن تبیین کنند. اگر حول مساله ای- هر چند مهم و درجای خود اصولی- نقدا اجماع و توافق عمومی وجود ندارد، بجای پرنسیپی کردن آن لاقول زودرس و پیش شرط اقدام و اتحاد عمل مشترک قراردادن آن و لاجرم تکه تکه کردن صفوف هم اکنون بقدر کافی پراکنده کارگران، می توان آن را به عنوان مبنای اتحاد عمل گرایشات گوناگون- تا اطلاع ثانوی و تاهنگامی که هنوز قادر به ایجاد اجماع حول آن نشده ایم- باز گذاشت و حول آن به مبارزه نظری همت گماشت، تا شرایط برای پذیرفته شدنش و اقتناع عمومی فراهم شود.

نباید فراموش کنیم که اصل تلاش برای سازمان یابی پرولتاریا به عنوان یک طبقه فرارونده، و خودرهان و خودگردان، به مثابه اصل مادر و زاینده اصول دیگر، و وظیفه مبارزه علیه تفرقه و پراکندگی- منشا اصلی اقتدار سرمایه- را بعنوان مهمترین وظیفه در برابر هر کمونیست و هر مدافع طبقه قرار می دهد. و اینکه کارگران تنها در جریان مبارزه برای مطالبات عاجل و برای تغییر شرایط زندگی خود قادر به تغییر خود و تبدیل شدن به سوژه ای در انطباق با اصل فوق می شوند. و از همین لحاظ آئینی کردن اصل فوق و تبدیل آن به یک ایدئولوژی و سپس پیش شرط قراردادن آن، در حکم نقض گوهر اصل فوق و پراکنده کردن صفوف پرولتاریا می شود.

در کتب و روایات مذهبی آمده است که وقتی ستمکشی - تاچه برسد به کارگری که تولید کننده جان هستی و زندگی است - شلاق می خورد عرش خدایان بلرزه می افتد. شلاق زدن برگردان کارگران، به جرم برگزاری روز مستقل کارگری و مبارزه برای مطالبات اولیه خود، بی شک از آن نوع جنایت ها است که عرش خدایان آسمانی را به لرزه می افکند. بدین سان جمهوری اسلامی در شرایطی که جاپایش بر روی زمین بیش از هر زمانی سست ترمی شود، اگر حمایت خدایان آسمان را نیز از دست بدهد، خود را بیش از پیش در محاصره "برندگان شورشی" و "بندگان عاصی به ولایت" خواهد یافت. گرچه رژیم به مقتضای خوی کژدمی اش، همواره تعرض و تجاوز را شروع کرده است و بخیال خود داردمی تازد و راه های انقلاب را یکی پس از دیگری کور می کند. اما هم چون همه مستبدان سر مست و کوته بین تاریخ و بدتر از بسیاری از آنان، غافل از آن است که الزاما هر شروع کننده ای پایان دهنده نیست و پایانش می دهند.

87-02-10-29-04- 2008



جنبش اتحادیه ای و اهمیت آن برای انقلاب کارگری و یا سوسیالیستی

پرفسور مری دیویس

گفتگو با پرفسور مری دیویس، مدیر مسئول دانشکده مطالعات جنبش اتحادیه ای در دانشگاه متروپولیتن لندن درباره جنبش اتحادیه ای و اهمیت آن برای انقلاب کارگری و یا سوسیالیستی. مری دی ویس، از بنیان گذاران مدرسه مطالعات اتحادیه ای و جنبش کارگری در دانشگاه های انگلیس از سال 1975 است. رشته تخصصی او تاریخ جنبش کارگری است و کتاب و مقاله های متعددی درباره تاریخ جنبش کارگری و اتحادیه ای نوشته است. **سوال-** می توانید لطفا توضیح بدهید که چه رابطه ای بین جنبش اتحادیه ای و جنبش ویا انقلاب سوسیالیستی به طور کلی وجود دارد؟

جواب- اتحادیه های کارگری، سازمان های پایه ای و توده ای طبقه کارگر هستند. آن ها مهم ترین عنصر برای جامعه مدنی در هر جامعه ای به شمار می روند. لنین می گفت که اتحادیه های کارگری مکتب کمونیسم هستند. منظور او این بود که اتحادیه ها جانی است که کارگران در آن هم یاری در مبارزه را یاد می گیرند. گفته می شود که لنین نقش اتحادیه های کارگری را با نقش احزاب سیاسی یکی گرفته است. ولی من فکر می کنم که در دیدگاه او چنین درهم ریختگی ای هیچ گاه وجود نداشته است. من فکر می کنم که اتحادیه های کارگری نقش خودشان را دارند برای دفاع از دست مزد ها و استانداردهای زندگی کارگران. اتحادیه ها نمی توانند انقلاب کارگری را رهبری کنند. چنین نظری یک نظر سندیکالیستی است. میدانیم که در هیچ کشوری انقلاب سوسیالیستی توسط سندیکالیسم رهبری نشده است.

البته سازماندهی و مبارزه کارگران در محیط کار بسیار اهمیت دارد. ولی اگر مسئله تسخیر قدرت سیاسی مطرح نباشد، انقلاب سوسیالیستی هم در کار نخواهد بود. خواندن آثار لنین در رابطه راه گشا است.

لنین تاکید می کند که به سادگی نمی توان به مبارزه اقتصادی کارگران، خصلتی سیاسی داد. منظور لنین این بود که شما نمی توانید مطالبات اقتصادی کارگران را به مطالبه سیاسی ارتقا بدهید مگر آن که آگاهی سیاسی در میان کارگران رشد یافته باشد. و این با بردن آگاهی سیاسی در میان کارگران و از طریق سازمان های سوسیالیستی امکان پذیر است. از این رو، این دو محور زمانی می توانند با هم به پیش بروند که به این مساله توجه شود که کارگران از طریق تجربه مبارزاتی خودشان آموزش می بینند. ولی این کار به طور اتوماتیک به پیش نمی رود. چرا که سوسیالیسم به طور اتوماتیک وارد مبارزه کارگران نمی شود. سوسیالیست ها باید بتوانند با افکار بورژوازی در میان کارگران مبارزه کنند. نه با این درک که آن ها نادان هستند و یا مسائل را درک نمی کنند. بلکه به این دلیل که ایدئولوژی سرمایه داری، ایدئولوژی حاکم است.

سوال- در جنبش سوسیالیستی کشور ما بحثی در جریان است در مورد اتحادیه های کارگری که می گویند که این اتحادیه ها در کشورهای غربی رفرمیست هستند. سوال این است که در چنین حالتی رابطه بین جنبش سوسیالیستی و جنبش اتحادیه ای چه طور می تواند باشد؟

جواب - فکر می کنم که اتحادیه ها در طبیعت شان رفرمیست هستند. چرا که آن ها به دنبال رفرفرم هائی درون نظام سرمایه داری هستند. با این حال رهبران آگاه کارگری به سوسیالیسم جذب می شوند. به این دلیل که آن ها می توانند دریابند که در نظام سرمایه داری برای دست یابی به خواست هایشان محدودیت وجود دارد. از این جاست که نقش احزاب سیاسی مطرح می شود. به این ترتیب، این مساله به عنوان مثال در این کشور به شکل رابطه اتحادیه های کارگری و حزب کارگر نشان داده می شود. معلوم است که عناصر متمایل به چپ باید تلاش کنند که این رابطه را تغییر بدهند. منظورم این است که در تمام سازمان ها و مبارزات کارگری، مبارزه ای بین چپ و راست وجود دارد. ولی به هر حال اتحادیه ها برای رفرفرم مبارزه می کنند، از این نظر مبارزه شان رفرمیستی تلقی می شود. اگر به جز این بود دیگر شما به حزب

سیاسی و یا سوسیالیست نیازی نداشتید. در حالی که فکر شود که اتحادیه ها می توانند و باید هر دو وظیفه را انجام بدهند.

البته وظیفه سوسیالیست ها ویا کمونیست ها، همان طور که مارکس این مساله را در ماتویست کمونیست توضیح داده، این است که منافع کل کارگران را صرف نظر از منافع صنفی ویا تمایزات حرفه ای مطرح کرده و طوری پیش بکشند که تمامی جنبه های مبارزه کارگری را به هم پیوند بدهند. فکر می کنم که این جنبه از فعالیت حائز اهمیت فوق العاده است. در این جاست که رهبران کارگری راست وچپ از هم متمایز می شوند. رهبران سوسیالیست کارگری و رهبرانی که طرفدار نظام سرمایه داری هستند و یا نمی توانند از نظام موجود فراتر بروند. می خواهم این نکته را هم اضافه کنم که هر سوسیالیستی که به طور فعالی در اتحادیه های کارگری درگیر است باید به نکته توجه کند که با طرح چه مسائلی و چگونه می تواند با برقراری ارتباط میان مسائل مختلف جنبش، طبقه را متحد نگهدارد. نه آن طور که خود را از توده ها جدا کند و نه آن طور آهسته حرکت کند که از توده ها عقب بماند. این مسائل باید طوری مطرح شود که توجه کارگران را به کل سیستم معطوف کند و در برابر تلاش هائی که می خواهد یک گروه از کارگران را در برابر گروه های دیگری قرار دهد. ویا تلاش هائی که می خواهد گناه ناتوانی نظام سرمایه داری در پاسخ به نیاز کارگران را به دوش بخشی از کارگران و مثلا کارگران مهاجر بیاندازد.

سوال - می دانیم که کارگران برای دست یابی به خواست های شان باید متحد شوند، که این یک جنبه از اهمیت اتحادیه های کارگری است واین با منطق عقل سلیم هم قابل درک است. ولی چرا اتحادیه برای انقلاب سوسیالیستی هم ، آن طور که مارکس در تئوری انقلاب سوسیالیستی اش تاکید کرده، مهم است؟

جواب - فکر می کنم که این سوال اشاره داشتیم. ولی به هر حال گفتیم که اتحادیه ها، اولین سازمانی هستند که کارگران درون آن ها در می یابند که برای دست یابی به خواست های مشترک شان باید متحد بشوند. و در همین سازمان های مبارزاتی است که آن ها در جهت کسب این آگاهی حرکت می کنند که تضاد آشتی ناپذیری بین کار و سرمایه وجود دارد. تمامی کارگرانی که درگیر اعتصاب می شوند ویا وارد مجادله با سرمایه داران برای دستمزد های شان می شوند مداوما شاهد آن هستند که چگونه سرمایه داران برای استثمار هر چه بیش تر آن ها تلاش می کنند. این ها درس هائی است که کارگران می توانند از طریق مبارزه اتحادیه ای به آن ها دست یابند. اساسا بدون اتحادیه های کارگری امکان آموزش، مبارزه، پیش روی و درک مسائل وجود ندارد. درک این مساله که چرا این نظام بد است. کارگران نمی توانند دراز بکشند تا سیستم سرمایه داری آن ها زیر بگیرد. از این نظر اتحادیه واقعا جنبه حیاتی دارند. هر چند که تاکید کردم که آن ها به تنهایی نمی توانند فراتر از نظام بروند. به جز این ، این نگرش سندیکالیستی خواهد بود و فکر نمی کنم این نظر، نظر درستی باشد. این مصاحبه در 23 آوریل 2008 توسط یوسف آبخون انجام گرفته است.

.....

بگو چگونه بخوانم

که دل بسوزد پاک

بگو چگونه بگویم

ز باغ خون، برخاک

بگو چگونه بسوزم

چگونه آتش قلم را

بیاد آنهمه خون شعله ی خیابانی

بیاد اینهمه گلهای سرخ زندانی

به چار جانب این دشت خون برافروزم؟

سعید سلطانیپور

.....

قراردادهای موقت کارگری و پیامدهای آن در زندگی کارگران!

امیرجوهری لنگرودی

در اول ماه مه سال ۱۳۸۶ تابوت قانون کار ایران و قراردادهای موقت بردوش کارگران حمل می شد، امروز همچنان این جنازه روی دست کارگران مانده است!

سال ۱۳۸۶ نیز همانند سال‌های قبل، قراردادهای موقت، چه بصورت مستقیم و چه از جانب پیمانکاران در سطح واحد های بزرگ صنعتی نظیر پالایشگاه آبادان و در سطح واحد های تولیدی و کارگاهی بخدمت گرفته شده است.

بحث های مربوط به حقوق کار:

از جانب تعدادی از کارگران برائش نا آشنایی با قوانین کار، هنگام بستن قرارداد، آنچه را که کارفرمایان می خواهند، عمدتاً از احتیاج کارگران به کار، سوء استفاده کرده و هنگام استخدام، مستقیماً از خود کارگران یا ضامن شان - که بیشتر پیمانکاران - موجود هستند، سند معتبر یا کاغذ سفید امضاء می گیرند. در سال گذشته دیده شده که تعدادی از کارفرمایان با سوء استفاده از موقعیت بیکاری بسیاری از کارگران، با گذاشتن یک دوره ۲ تا ۳ ماهه ی آزمایشی، بدون پرداخت هیچ حقوقی، کارگران را به کار و می دارند، این خود کاملاً برخلاف قانون است.

در قانون کار مصوب ۱۳۸۶ آمده است؛ که دوره ی آزمایشی، تنها دو ماه است و در این مدت حقوق کارگر نباید کم تر از حد اقل حقوق مصوب سالانه باشد. جدا از این در همین دوره ی آزمایشی، واگذاری حق بیمه، عیدی، پاداش، سنوات و مرخصی نیز به کارگران تعلق می گیرد و از نظر قانون هیچ فرقی با دیگر کارگران یا پرسنل ندارند.

هر قرارداد کاری، به محض انعقاد، کلیه ی حقوق کار را برای کارگر تضمین می کند. این حقوق کار شامل حداقل دستمزد برای هر کارگر ساده است. یعنی هر قراردادی که کمتر از حداقل دستمزد در آن ذکر شده باشد، غیرقانونی است و کارگر می تواند تمام حقوق خود را مطالبه کند، حتی اگر آن قرارداد را امضاء کرده باشد. امروز تحت هیچ شرایطی این مصوبه بخدمت گرفته نمی شود.

از سال های اولیه دهه ۷۰ یعنی با آغاز برنامه تعدیل اقتصادی توسط دولت هاشمی رفسنجانی و ادامه آن به نام های مختلف در دولت خاتمی و احمدی نژاد، و در راستای تامین امنیت سرمایه به بهای نابودی امنیت شغلی زحمتکشان، قراردادهای موقت سال به سال گسترش یافت، تا اینکه امروزه بیش از ۸۰ درصد کارگران و زحمتکشان شاغل در کارخانجات، کارگاه های تولیدی و خدماتی را کارگران قرارداد موقت تشکیل می دهند. به این ترتیب، جمهوری اسلامی در ابتدا با نفی تشکل های مستقل کارگری و حق اعتصاب و حق انعقاد قراردادهای دسته جمعی در قانون کار، ضمانت اجرایی آنرا از بین می برد و سپس با خارج کردن کارگاههای کمتر از ده نفر از شمول قانون کار، تمامی کارگران ساختمانی و کارگاههای قالبی باقی و کوره پزخانه ها و ریخته گری ها و جوشکاری ها و واحد های کارگاهی نظیر؛ مکانیکی ها و تراشکاریها، بلورسازی ها و کارگران نقاش، خیاط ها و نانوایان، کفاش ها و بزاز ها و سایر کارگران صنوف را با گسترش قراردادهای موقت تقریباً تا بیش از ۸۰ درصد کارگران در سطح صنایع بزرگ را از حمایت قانون کار محروم می کند. حتی به این هم راضی نیستند و با تغییرات پیشنهادی قصد دارند همان بخش ۲۰ درصدی کارگران را هم که مشمول این قانون می شوند را به راحتی اخراج کنند و هر قراردادی را تحت عنوان "توافق کارگر" و "توافق کارفرما" به آنها تحمیل کنند و حتی با پرداخت ۷۰ درصد حداقل حقوق تحت عنوان "کارآموز" یا "آموز" آنها را به برده گی کامل بکشاند. این است مفهوم واقعی ادعایی "عدالت گستری" در رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی. قانون کار، شیر بی پال و دم و اشکمی است که در خدمت سرمایه داران و کارفرماها و علیه طبقه کارگری باشد. در ادامه لازم است که بگوییم؛ دولت ها از سال های اول دهه ۷۰ به اینطرف با تفسیر جدید وزارت کار از ماده ۷ قانون کار، قراردادهای بدون تاریخ، از شمار قراردادهای دائمی و دسته جمعی کارگران خارج شدند، و بجای آن قراردادهای موقت در کشور

رسمیت و عمومیت پیدا کرد. در سال های بعد مثلاً تا سال ۱۳۷۳ هر قرارداد موقتی حتی یک ماهه، اگر ۴ بار تمدید می شد، حکم قرارداد دائم را داشت. در این سال قانون عالی کارفرمایان برای قانونی کردن خلافکاری های خود، به موجب استفساریه ای، وزیر کار را به کمک طلبیده است، از آنجا که سیاست تعدیل اقتصادی نیز کاملاً علیه کارگران بود، وزیر کاردر پاسخ به این استفساریه، قانون کار را لغو کرد. از آن به بعد، حتی اگر دو بار هم قرارداد موقت میان کارگر و کارفرما بسته شود، معیار تشخیص برای هیات تشخیص وزارت کار، همان قرارداد آخری است. رجیعی شهسواری، رییس اتحادیه کارگران پیمانی و قراردادی سراسر کشور، در گفتگو با خبرنگاری مهر (۲۱ مرداد ۸۵) اصلاحیه قانون کار را، افزایش ۵۰ برابری اخراج کارگران ارزیابی کرده و می گوید: «طرح اصلاح قانون کار موجب اخراج دسته جمعی کارگران می شود.» وی در همین گفتگو می گوید: «کارگران قرارداد موقت در مقابل ۴۰۰ ساعت کار ماهیانه ۱۵۰ هزار تومان دستمزد دریافت می کنند. در حالی که طبق قانون کار (فعلی) کارگران باید در مقابل ۱۹۰ ساعت کار ماهیانه ۱۸۰ هزار تومان دستمزد دریافت کنند.»

موجودیت چنین قانون سیاهی، هم در دوره هشت ساله خاتمی و هم پس از آغاز ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد، و سیاست های اعمال شده وزیر کار کابینه او "محمد جهرمی"، براساس تعیین پایه حقوق متفاوت برای کارگران استخدامی و موقت بخدمت گرفته شده است. کارفرمایان برای این که بیمه کارگران را تامین نکنند، قراردادهای کوتاه تر از ۶ ماهه و ۳ ماهه و ۲۹ روزه و سفید امضاء را به مرحله اجرا گذاشتند. شرکت های دولتی نیز در این مورد با شرکت های خصوصی در حال رقابت هستند. کارگران اخراجی نیز که همگی قبل از آن، براساس قراردادهای موقت و وجوه گوناگون آن مشغول کار بوده اند، با واگذاری واحد کار یا تعطیلی کارخانه ها همگی از کار بیکار میگردند. آمارهای بی شماری در این میان موجود است. کارگران ایران، در چهارچوب همین «قراردادهای موقت و کوتاه مدت» توسط بخش خصوصی و شرکت های دولتی به شدت استثمار می گردند. در تمامی طول سال گذشته در معرض اخراج و تسویه شدن جای داشتند.

براساس آمارهای رسمی بیش از ۸۵ درصد کارگران شاغل، تحت قراردادهای موقت کار می کنند. اوج بیکارسازی ها با بهره گیری از همین سیاست، در سراسر سال پیش و در سطوح مختلف واحد های صنعتی و تولیدی از شهرهای مختلف ایران از جمله؛ سنندج، زنجان، بجنورد، طبس، قزوین، اراک، تبریز، عسلویه و منطقه غرب تهران که بیشترین کارخانه های صنعتی استان تهران در آن قرارداد، اعمال گردید. از غرب تهران بیش از ۳ هزار کارگر اخراج شده اند. رجیعی شهسواری، به ایننا گفت: «روزانه هزار کارگر قراردادی و پیمانی در استان تهران اخراج می شوند و متأسفانه دولت نیز از کارگران قراردادی حمایت نمی کند.» او افزود: «از این تعداد کارگر اخراجی، کمتر از ۲۰ درصد آنها حکم بازگشت به کار دریافت کرده و بقیه به بیکاران اجتماع اضافه می شوند. دولت، مقصر اصلی در معضل عدم برقراری امنیت شغلی کارگران پیمانی و قراردادی کشور است...»

بیش از هزار کارگر فنی معدن ذغال سنگ طبس نیز با پایان قرارداد کاری اخراج شدند. عیدعلی کریمی، یکی از دست اندرکاران خانه کارگر در منطقه شهر صنعتی قزوین از اخراج ۳۰ هزار کارگر در این شهر خبر داده و به سایت دسترنج گفته است: «بیش از ۵۰ درصد از کارگران قراردادی استان قزوین بدون دریافت حقوق، سنوات، عیدی و پاداش، با اتمام قرارداد کاری خود بی کار شدند تا در صورت تمایل کارفرمایان و مالکان واحدهای تولیدی، در نیمه دوم فروردین ماه به کار گرفته شوند.» به گفته کریمی، «انعقاد قراردادهای ۲ ماه و ۶ ماهه با کارگران باعث شده تا خیل عظیم کارگران این استان نتوانند در صورت اخراج از بیمه بی کاری استفاده کنند.» و فراتر از این ها شهرستان های رشت، تبریز و زنجان را در بر می گیرد. مرتضی ریحانیان، از دست اندرکاران خانه کارگر در زنجان، ضمن اعلام این که ۴۷ هزار کارگر در زنجان مشغول به کار هستند، به "سایت دسترنج" گفت: «از این میان ۸۰ درصد آنان را کارگرانی با قراردادهای موقت تشکیل می دهند.» او گفت: «سال گذشته نیز در روزهای پایانی سال قرارداد تعداد کثیری از کارگران تمام شد و آنان از مزایای کامل آخر سال و همچنین

مرخصی های با حقوق ایام عید محروم شدند و پس از عید تنها ۶۷ درصد آنان توانستند، قرارداد خود را تمدید کنند و باقی برای همیشه اخراج شدند».

در تمامی سال گذشته در مقابل افزایش مشاغل قراردادی و شرکت های پیمانکاری که در رابطه تنگتنگ با کارفرما ها عمل می کردند، کارگران وجود شرکت های پیمانی را یک معضل اساسی در برابر خود دانسته و وزارت کار را موظف می شمردند که می بایست با حذف آنها از سرنوشت کارگران، موجبات تضمین امنیت شغلی کارگران قراردادی، بویژه در رابطه با دریافت حقوق ها از کارفرمایان تضمین نمایند.

کارگران ایران، در مقابل وحشیگری های بیماند حکومت حامی سرمایه و خودسرمایه داران غارتگر، ساکت ننشسته و به عنوان مختلف مبارزه طبقاتی خود را گسترش می دهند. در سال گذشته، صدها اعتصاب کارگری در ایران به وقوع پیوسته که اخبار بخش وسیعی از آنان - علیرغم جوسانسور و اختناق حاکم بر فضای مطبوعات و رسانه های خبری ایران- انعکاس یافته است.

شرکت های پیمانکاری و نقش آنان در قراردادهای موقت کار:

دولت اسلامی ایران و کارفرمایان کشور، برای سلب مسئولیت از خود، با باز گذاشتن دست شرکت های پیمانکاران و دعوت آنان، برای حضور در مسابقه مناقصه های ارزان قیمت، تامین نیروی انسانی لازم خود را به شکل بردگی کار، فراهم می آورد و کارگران قراردادی را بخدمت می گیرند. این شرکت ها در سطح صنایع بزرگ (پالایشگاه نفت)، بخش خدمات (شهرداری ها) و غیره بکار مشغولند. "مصطفی نظری"، در گفت و گو با خبرنگار گروه کارگری ایلنا، گفت: «حدود ۲۰۰ شرکت پیمانکار تامین نیروی انسانی در پالایشگاه نفت آبادان در جذب نیروی قراردادی فعالیت دارند و متأسفانه حق و حقوق قانونی کارگران را به طور کامل پرداخت نمی کنند و پس از سه یا چهار ماه استفاده از کارگران، دست به اخراج شان می زنند.» وی اضافه کرد: «... کارگران قراردادی پالایشگاه نفت آبادان از دریافت حداقل حقوق کار محروم هستند.» در همین رابطه شاپور مرحبا به خبرنگاری کارایران - ایلنا گفت: «... در حال حاضر پیمانکاری در وزارت نفت بیاد می کند، دولت یک پمپ بنزین می سازد و بلافاصله آن را به پیمانکار می دهد، اما پس از پایان دوره پیمان، این پیمانکار می رود و پیمانکار بعدی کارگران موجود را اخراج و افراد باب میل خودش را با دستمزدی پایین جایگزین می کند که این تغییرات باعث تنش های جدی در عرصه روابط کار شده و این معضل به اشکال دیگر در سایر نهادها و وزارتخانه ها وجود دارد.» و باز رجبعی شهسواری رییس اتحادیه کارگران پیمانی و قراردادی سراسر کشور، در رابطه با نقش دولت و بی وظیفه بودن آن در امر دفاع از موجودیت کارگران کشور، به ایلنا می گوید: «دولت ... در اثر به کارگیری شرکت های پیمانکاری و خدماتی که با کمترین قیمت پیشنهادی در مناقصه شرکت می کنند. کارگران کشور را به دست قانون شکنان سودجو می سپارد.» و این بی توجهی در سطوح مختلف واحدهای کارگری کشور جاری و ساری است.

در این میان هم وزیر کار دولت احمدی نژاد و هم مجلس اسلامی، مواضع همسانی در برابر رفع مشکل کارگران قراردادی از خود نشان داده اند. در ابتداء روی کار آمدن وزیر کار، خبرنگاری ایسنا در تاریخ ۵ تیر ۸۵ سخنان وزیر کار محمد چهرمی در اولین همایش ملی مدیریت و راهبری سازمانی را اینگونه اعلام کرد: «در هیچ کشوری نمی توان قانون قراردادهای موقت را تغییر داد ما نیز بر اساس شرایط اقتصادی و ماهیت برخی کارها که موقت هستند، نمی توانیم این تغییرات را به طور کلی اعمال کنیم.» همین وزیر، در سومین همایش مدیران، معاونان و روسای روابط کارسراسر کشور در مورد مسائل روابط کار در واحدهای اقتصادی در تاریخ ۲۶ بهمن ۸۶، گفت: «... نمی توان با قانون و تکلیف، موضوع قرار دادهای موقت را حل کرد، بلکه وقتی کارگری آموزش مهارت، کسب کند برای کارفرما به صرفه است که در حفظ آن کارگر در آن واحد اقتصادی کوشا باشد...» همین حد گواه این است که وزیر کار، نگران وضعیت کارفرمایان است و اینکه بر زندگی کارگران چه می گذرد، کمترین دغدغه ای بر خود راه نمی دهد. اما مجلس اسلامی نیز در سال گذشته چشم خود را فرو بست و تعیین تکلیف نسبت به وضعیت کارگران و کارکنان قراردادی را بی پاسخ گذاشت.

خبرگزاری ایسنا، در تاریخ دی ۱۳۸۶، طی گزارشی اعلام کرد: «طرح دو فوریتی قانون تعیین تکلیف کارگران و کارکنان قراردادی با سابقه ۱۰ سال کار تقدیم هیئت رئیسه مجلس شورای اسلامی شد.» در ادامه گزارش آمده است: «نمایندگان مجلس با دو فوریت طرح تعیین تکلیف کارگران و کارکنان قراردادی با بیش از ۱۰ سال سابقه کار با ۷۶ رای موافق، ۴ رای مخالف و ۳ رای ممتنع و یک فوریت آن با ۷۹ رای موافق، ۳۶ رای مخالف و ۱۵ رای ممتنع موافقت نکردند.» یعنی اینکه مجلس هفتم به این طرح واکنش قابل پیش بینی و پر معنایی نشان داد، به این ترتیب که حتی به یک فوریت طرح مذکور رای مثبت داده نشد.

عوارض حاصل از قراردادهای موقت کار در سطح خانواده ها و جامعه:

کارفرمایان در سطح صنایع گوناگون کشور، سیاست های چند گانه ای را در رابطه با عدم تمدید قراردادهای به بهانه های مختلف در دستور کار خود دارند. در صنایع نساجی و آنچه در سطح نیشکر، فرش البرز و شرکت های مشابه شاهدش بودیم، به این شکل بازتاب یافته است:

کارفرما یان، با عدم پرداخت بموقع دستمزد کارگران، مداوماً با تحمیل یک مبارزه فرسایشی بر آنان تلاش مینمایند که کارگران را بگونه ای مستأصل نمایند که کارگران، بتدریج به عدم تمدید قرار داد، باز خرید و بازنشستگی پیش از موعد تن در دهند.

کارفرمایان تلاش میکنند که با عمده کردن مسئله بحران در اینگونه مراکز و طرح آن در میان کارگران- با هدف ایجاد نومیذی در میان کارگران به لحاظ سر پا ماندن کارخانه - بخشی از کارگران را برای باز خرید و یا بازنشستگی پیش از موعد قانع نمایند.

کارفرمایان، در صورت اعتراض کارگران، با شناسایی فعالان و سخنگویان، تهدید، اخراج و یا منفعل کردن و یا دستگیری آندسته از کارگرانی که به عنوان نماینده و... که در جلوی صف اعتراضات کارگران قرار داشته و دارند، به جدایی صفوف آنان از هم می اندیشند. در کنار بی توجهی مسوولان، کارگران قراردادی کشور که محکوم به دل نگرانی و گذشت از حقوق مسلم شغلی خود هستند، همچنان در آینده سیاه خود، قوانین کار و مجریان آن را جستجو می کنند. در پایان این نوشته از قول، سایت انجمن دفاع از کارگران و بیکاران ف این نوشته گواه این واقعیت است که کارگران از قبل وجودی این نظام، جز تنهایی و خانه خرابی هیچ نصیب نمی برند.

«کارگری می گوید: ما در شرکت "میماس" در جاده قدیم کرج ۹ کیلومتر هستیم. من یک کارگر از ۳۱۶ نیروی کار این شرکت هستم که فقط ۵۶ نفرمان رسمی و بقیه قراردادی هستیم. در حالی که در گذشته اصلاً بحثی به نام کارگر قراردادی نداشتیم. الان این ۵۶ نفر رسمی هم هر روز امکان قراردادی شدن شان هست. صاحبان شرکت به پشت گرمی سیاست های وزارت کار حکومت، دنبال بهانه ای هستند که این ها را هم قراردادی کنند. با این وضعیت، امنیت شغلی کارگر زیر سوال است. چون واقعا در همه کارخانه ها شرکت ها با کارگر قراردادی مثل برده برخورد می شود. قراردادهای بعضاً یک ماهه، دوماه یا سه ماه است. یک برگ سفید جلوی ما می گذارند و می گویند امضا کن. هیچ چهارچوب رسمی وجود ندارد. کارفرما هر موقع دلش بخواهد این قراردادی ها را بیرون می کند. هیچ مزایایی هم بع آنها تعلق نمی گیرد. فقط ما هم نیستیم. الان در کل جامعه همین طور است. بروید بررسی کنید تمام جامعه کارگری با این معضل روبرو است. بسیاری از شرکت ها به درد ما مبتلا هستند هیچ نظارت و کنترلی از طرف دولت یا موسسه ای یا تشکل کارگری بر این کار وجود ندارد.»

در نظر بگیرید که الان ۶۰ درصد کارگران حتی رسمی در شرکت میماس از خودشان مسکن ندارند و اجاره نشین هستند. طرح ۹۰ ساله هم که واقعا مضحک است. از طرفی شاهد هستیم حتی به طور رسمی در طول سال، دوبار قیمت ها افزایش پیدا کرده است. حال غیررسمی دیگر همه میدانیم که، افزایش قیمت ها بعضاً ماهی یک بار حتی بعضاً هفته ای است. و این در حالی است که حقوق کارگر ثابت میماند.

شورای اسلامی ها تشکل هایی هستند که توسط حکومت به ما تحمیل میشوند و در چهارچوب رسمی کار می کنند، اما حتی در شرکت ما شورای اسلامی کار را هم نگذاشته اند پا بگیرد. ما سالیان است که حتی شورای اسلامی کار هم نداریم. آنها می گویند که قراردادی ها حق رای ندارند و رسمی هاراهم به شدت زیر نظر

کارگران و ملیت های تحت ستم

ارژنگ پامشاد

جنبش کارگری در کشوری کثیرالملله، نقش ویژه ای در ایجاد انسجام درونی و پیوند داوطلبانه ی خلق های کشور بر عهده دارد. امروز بر کسی پوشیده نیست که اگر جنبش کارگری بخواهد با توان و قدرت برای گسترش دموکراسی و احقاق حقوق خود مبارزه کند و در این راه موفق شود نمی تواند از جنبش های گوناگون اجتماعی صرف نظر کند. پیوند و همبستگی جنبش کارگری با مبارزات خلق های تحت ستم؛ با جنبش زنان و با جنبش جوانان بی شک، نه تنها جنبش عمومی علیه استبداد و برای ندایی بهتر را تقویت خواهد کرد بلکه خود این جنبش را از توان پیشروی بیشتر و قدرت مقاومت گسترده تری برخوردار خواهد ساخت. فراموش نباید کرد که کارگران ملیت های ساکن کشور با هزاران رشته با همدیگر پیوند خورده و در تماسی دانمی هستند و هم سرنوشتی شان نیز این پیوندها را مستحکم تر می کند. این هم سرنوشتی بدان معناست که کارگران فارس و آذری و بلوچ و کرد و ترکمن و عرب؛ نه تنها توسط بورژوازی به طور عموم استثمار می شوند بلکه اکثر کارگران آذری توسط سرمایه داران آذری استثمار می شوند؛ یا کارگران و زحمتکشان بلوچ توسط خوانین و ملاکین بلوچ استثمار می شوند در مورد دیگر ملیت ها نیز وضع به همین منوال است. از این روست که کارگران ملیت های گوناگون کشور که توسط بورژوازی خودی مورد استثمار واقع می شوند احساس همبستگی بیشتری با کارگران دیگر ملیت ها خواهند داشت تا با بورژوازی خودی. از سوی دیگر به دنبال در هم ریختن مناسبات تولیدی در مناطق سکونت ملیت های تحت ستم و عدم جذب نیروهای رها شده برای بازار کار، بخش وسیعی از نیروی کار این مناطق برای یافتن کارهای فصلی و موقتی و یا دامن راهی شهرهای بزرگ صنعتی شده اند. از این رو در بسیاری از شهرهای کشور با تعداد وسیعی از کارگران آذری، کرد، بلوچ و .. روبرو هستیم که در کارهای کشاورزی، ساختمان سازی و یا در کارخانه ها و یا کارگاه ها مشغول به کارند. این نیروی گسترده کار، به دلیل خصلت کارش با کارگران دیگر مناطق در تماس دانمی قرار دارد و زمینه ی هم سرنوشتی و پیوندهای وسیع تر را فراهم آورده است.

به دلیل چنین پیوند طبیعی و گسترده ای زمینه مناسبی برای کارگران فراهم شده که می توانند با قدرت از دموکراسی دفاع کرده و عملی برای گسترش همبستگی گردند. تلاش در این راستا بدون حمایت قاطع جنبش کارگری از خواست ملیت های تحت ستم کشور برای احقاق حقوق خود امکان پذیر نیست. محوری ترین خواست خلق های تحت ستم کشور، به رسمیت شناخته شدن حق تعیین سرنوشت حتی به قیمت جدایی است. تنها از طریق به رسمیت شناخته شدن چنین حقی است که می توان به ظلم و ستمی که بر نیمی از جمعیت کشور روا می شود پایان داد. فراموش نباید کرد که هم اکنون نیمی از جمعیت کشور کثیرالملله ی ایران نمی توانند و اجازه ندارند به زبان مادری خود بخوانند و بنویسند و آموزش ببینند، آن ها عموماً در بدست آوردن مقامات اداری و دولتی مورد تبعیض شدید واقع می شوند؛ تا چه رسد به اداره ی استان های خود توسط نیروهای محلی مجرب و خیره ای که فراوانند. مردم مناطق ملی حتی در بدست آوردن امکانات دولتی در امور اقتصادی با مشکلات جدی روبرو می شوند. فراموش نکنیم که در ایران، تبعیض علیه ملیت های تحت ستم به حدی است که در رادیو و تلویزیون سراسری و حتی محلی گوینده یا مجری برنامه ای یافت نمی شود که فارسی را با لهجه صحبت کند. زیرا تبعیض جافتاده به حدی است که سخن گفتن با لهجه بویژه در رسانه های سراسری، کفر ابلیس است. از این رو مسئله ستم بر ملیت های ساکن کشور، امری نیست که به سادگی بتوان از کنار آن گذشت. تبعیض ملی واقعی است انکارناپذیر و تلاش برای از بین بردن آن یکی از مهمترین ارکان مبارزه برای دموکراسی در ایران است. از یاد نباید برد که تبعیض و تحقیر ملیت های تحت ستم بیش از هر کس در مورد کارگران و مردم زحمتکش روا داشته می شود. از این زاویه نیز کارگران و زحمتکشان ملل تحت ستم در از بین بردن این تبعیض و تحقیر منافع جدی دارند و همین امر نیز نیروی بالقوه دفاع از دموکراسی را گسترده تر می سازد.

دارند و کنترل می کنند که اسم شورای اسلامی کار را نیاورند چسبند به تشکل مستقل و غیروابسته کارگری، که اصلاً اسمش را هم نمی شود آورد.

خوب وقتی تشکل کارگری نباشد، حکومت هم که خودش ضد کارگر باشد، نتیجه اش همین می شود. به عنوان نمونه به ظاهر این برگه ای که از ما قراردادی ها می گیرند در ۴ نسخه نوشته می شود، اما به جایی داده نمی شود. هیچ کس نمی آید نظارت کند که این چه وضعی است. کارگر هم کاری نمی تواند بکند. چون در جامعه که کاری نیست و واقعا نان بخور و نمیر خودش و خانواده اش در گرو هر یک روز کارش است. لذا کارگر مجبور است که تن به این طور وضعیتی بدهد و برگه سفید را با این شرایط امضا کند.

درد زیاد است اگر قرار باشد ما کارگران از دردهایمان بگوییم، روزها می توانیم حرف بزنیم. در شرکت میماس در تهران و در کل جامعه کارگری، استرس کار به قدری بالاست، که کارگر نمی داند فردایش چه میشود؟ کارگر نمی داند که آینده اش چیست؟ امروز را کار دارد اما نمی داند که فردا چه میشود...» با اینهمه در وضعیت آشفته فعلی که حق صدها و هزاران کارگر قراردادی آشکارا تضییع می شود. سازمانیابی تشکل مستقل صنفی کارگران قراردادی در واحدهای تولیدی و صنعتی، کارگاه های کوچک و بزرگ، و تحرکات سراسری آنان در پیوند با سایر جنبش های اجتماعی کارگران، زنان، دانشجویان، ضرورتی انکارناپذیر است و این تشکل ها با مکانیزم استقلال عمل خود، می توانند از تمامیت حقوق کارگران قراردادی دفاع کنند.

خبرفوری

صبح امروز برای جلوگیری از مراسم اول ماه مه در پارک چیتگر بیش از هزار نفر از نیروهای امنیتی و انتظامی این پارک را به کنترل خود در آوردند

صبح امروز هزاران کارگر بنا بر سنت هر ساله که طی آن در آخرین جمعه قبل از اول مه در آبشار خور این روز را گرامی می داشتند عازم پارک چیتگر شدند تا با گرامی داشت اول ماه مه به استقبال این روز بروند.

اما از اولین ساعات صبح امروز نیروهای امنیتی شامل نیروهای یگان ویژه، صدها موتور سوار با تجهیزات کامل و نیروهای انتظامی و اطلاعاتی تمامی دره های ورودی پارک را بسته و به اتوبوسها و مینی بوسهای حامل کارگران اجازه ورود به پارک را ندادند.

با اینحال جمعیهایی از کارگران با پای پیاده و از نقاط مختلف وارد پارک شدند، اما در داخل پارک نیز نیروهای امنیتی و یگان موتور سوار با تجهیزات کامل حضور پیدا کرده و بطور مرتب در داخل پارک جمعیت را تحت نظارت داشتند.

بدنبال این وضعیت جمعیهایی از کارگران عازم پارک جهان نما در کرج شدند و هم اکنون صدها نفر در این پارک جمع شده اند و نیروهای انتظامی و امنیتی نیز بصورت گسترده ای در آنجا حضور دارند و از رفتن خانواده ها به نقطه ای که کارگران در آن جمع شده اند جلوگیری میکنند و در حال حاضر چند نفر از کارگران از طرف نیروهای امنیتی به نگرهبانی پارک برده شده اند و مشغول مذاکره هستند.

خبر های تکمیلی از مراسم پارک جهان نما متعاقباً به اطلاع عموم خواهد رسید

اتحادیه آزاد کارگران ایران 61211387



جنبش کارگری به عنوان استوارترین نیروی مدافع دموکراسی اگر نتواند از این خواست دموکراتیک ملیت های تحت ستم قاطعانه دفاع کند این خطر پیش می آید که به همبستگی کارگری لطمات جبران ناپذیری وارد شود زیرا این کارگران ملت های تحت ستم هستند که بیش از دیگران از این تبعیض و ستم رنج می برند و از سوی دیگر این خواست بر حق، می تواند مورد بهره برداری نیروهای ضد دموکراتیک و قدرت های خارجی قرار گیرد. در این عرصه جنبش کارگری تنها نیروی است که با گرد هم آوردن کارگران و زحمتکشان ملیت های مختلف ایران می تواند خطر نیروهای مرتجع در میان خلق ها را کاهش دهد و از نقش تخریبی آن ها بکاهد.

جنبش خلق های تحت ستم که برای در هم شکستن ظلم و اجحاف نهادی شده و حمایت شده از سوی دولت مرکزی و انواع و اقسام نگرش های شوونیستی و ناسیونالیستی حمایت می شود، از یک سو عمدتاً تحت نفوذ یا رهبری بورژوازی محلی است و از سوی دیگر مورد توجه بورژوازی بین المللی قرار دارد. نگاهی به وضعیت خلق های تحت ستم کشور نشان می دهد که اوضاع امروزی تا چه حد می تواند خطرناک باشد. جنبش ملی در حال حاضر تحت فشار و سرکوب شدید استبداد مذهبی قرار دارد. هر حرکت و مبارزه ملی گرایانه اش به اتهام تجزیه طلبی و همسویی با بیگانگان سرکوب می شود. اما همین سرکوب حقوق و هویت ملی خود به خود هم بستگی و هویت ملی را در میان خلق های تحت ستم تقویت می کند و هر تأکیدی بر همبستگی ملی، خواه نا خواه نقش نیروهای بورژوازی محلی در جنبش را تقویت می کند. اما بورژوازی محلی برای گسترش مقاومت در برابر سرکوب دولت مرکزی، از یک طرف روی افتراقات ملی و مذهبی تکیه می کند و از سوی دیگر از دست دراز کردن به سوی بورژوازی بین المللی و طلب کمک از آن هراسی ندارد و گاه از آن استقبال نیز می کند. از همین روست که امپریالیسم آمریکا در راستای اهداف سلطه طلبانه ی خود در ایران، روی مسئله ی ملیت های تحت ستم، سرمایه گذاری عظیمی کرده و بودجه های کلانی اختصاص داده است. دولت آمریکا به دنبال اشغال عراق و افغانستان و برای به زانو درآوردن جمهوری اسلامی، جنگ اعلام نشده ای را از طریق مناطق ملی آغاز کرده است. تحرکات نیروهای آمریکایی در میان نیروهای آذری، کرد، عرب و بلوچ امر پوشیده ای نیست. آمریکاییان چه در مورد ایران و چه در مورد عراق و حتی در مورد افغانستان و پاکستان اهداف دراز مدتی دارند و روی سناریوی یوگسلاویزه کرده این کشورها نیز کارهای مقدماتی انجام داده اند. همین اقدامات است که حساسیت روی مسئله ملی را پشتت بالا می برد و چاره اندیشی در مقابل خطرات پیش روی این جنبش را در الویت قرار می دهد.

در شرایطی که جنبش ملیت های تحت ستم از درون با بورژوازی محلی همراه است و در بیرون با بورژوازی حاکم و استبداد مذهبی دست و پنجه نرم می کند و بورژوازی بین المللی نیز در راستای اهداف شوم خود حاضر است به این جنبش کمک های گسترده ای ارائه دهد، خطر کشاندن شدن این جنبش به جنگ های فرقه ای و مذهبی و حتی دامن زدن به شعار تجزیه طلبی روز به روز قوی تر می شود. در صورت تحقق چنین سناریوی شوم و سیاهی، مصیبت خونباری سراسر کشور را فرا خواهد گرفت. در این جا سنوآل کلیدی این است که کدام نیروست که می تواند در مقابل این سناریوی شوم و سیاه در کنار جنبش ملی خلق های تحت ستم قرار گیرد و از همبستگی انسانی کارگران و زحمتکشان و توده های ملیونی کشور دفاع کند. این نیرو، جنبش کارگری است. این کارگران سراسر کشور، چه در میان ملیت های تحت ستم و چه در دیگر مناطق هستند که نه تنها منافعی در جنگ های فرقه ای و مذهبی ندارند بلکه برافروخته شدن آتش چنین جنگ هایی در گام اول زندگی آن ها را به تیاهی می کشاند. در این جنگ ها اولین کسانی که زندگی شان به نابودی کشیده می شود مردم کار و زحمت هستند. آن هاینده که هم گوشت دم توپ خواهند بود و هم خانواده هایشان در آتش فقر؛ بدبختی؛ بی خانمانی و در بدری خواهند سوخت. و به دلیل حضور گسترده کارگران و زحمتکشان مناطق ملی در حصارآبادها و حلبی آبادهای کنار شهرهای بزرگ، دامن گرفتن آتش جنگ های فرقه ای و مذهبی و ملی، جنگ برادرکشی را به همه ی نقاط کشور خواهد کشاند.

اگر چنین است پس برای جلوگیری از تحقق سناریوهای شومی که برای مناطق ملی آماده می شوند، باید روی همبستگی توده های کار

و زحمت در سراسر کشور با همه ی توان کار کرد. برای تحقق این همبستگی باید روی چند نکته تأکید کنیم :

اولاً. تنها کارگران هستند که می توانند روی دموکراسی گسترده و توده ای در سراسر کشور کار کرده و منافع خود را در آن ببینند. تأکید روی دموکراسی بدان معنا نیز هست که باید از حقوق خلق های تحت ستم بصورتی پیگیر دفاع کرد. دفاع پیگیر از حقوق خلق های تحت ستم بدون دفاع بی قید و شرط از حق تعیین سرنوشت خلق ها معنایی نخواهد داشت. در چهارچوب به رسمیت شناختن این حق مسلم خلق هاست که می توان روی اتحاد داوطلبانه خلق های ساکن کشور تبلیغ کرد و نشان داد که در چهارچوب چنین اتحادی است که منافع زحمتکشان و عموم مردم رعایت خواهد شد.

ثانیاً. کارگران و توده های زحمتکش از عمده ترین نیروهایی هستند که نه تنها منافعی در جنگ های فرقه ای ندارند بلکه در صورت وقوع چنین جنگ هانی بیشترین آسیب ها را خواهند دید و زندگی خود و خانواده هایشان نابود خواهد شد. نگاهی به وضعیت مردم عراق اشغال شده که هم اکنون به دایره جنگ های فرقه ای و مذهبی کشانده شده است بخوبی این سرنوشت شوم و سیاه را نشان می دهد. در عراق امروز وضع به گونه ای شده است که دیگر از همزیستی میان خلق ها و یا معتقدان به مذاهب گوناگون خبری نیست. بسیاری از شهرک ها و محلات با دیوارهای بلند سیمانی از هم جدا شده اند و گتوهای فرقه ای و مذهبی به وجود آمده اند که با پاکسازی قومی همراه بوده است. آن هایی که در این حصارهای سیمانی زندگی شان نابود می شود مردم کار و زحمت هستند که به آتش کینه های ملی و مذهبی و فرقه ای بر افروخته شده توسط مرتجعین، می سوزند.

ثالثاً. در صورتی که کارگران پای خود را از جنگ های ملی و مذهبی کنار بکشند، نیروهای ارتجاع از هر دو سوی جبهه قادر به ادامه این جنگ ها نخواهند بود. بنابراین اگر مانع تأثیرگذاری تبلیغات دروغین مرتجعین در میان کارگران و توده های زحمتکش شویم، نیروی ارتجاع به سرعت امکانات خود برای ادامه جنگ و برادرکشی را از دست خواهد داد. مرتجعین در پیشبرد سیاست های پشتت ضدردمی همواره روی توده های تهیدستی که فریب شعارهایشان را خورده اند حساب باز می کنند و آن ها را به قتل گاه های گوناگون گسیل می دارند.

با این که دامن گرفتن جنگ های قومی و مذهبی، چنین خطرناک و نابود کننده است اما بورژوازی و مرتجعین در صورتی که منافع شان ایجاب کند، در برافروختن آن هیچ تردیدی به خود راه نمی دهند. برای جلوگیری از این خطر تنها می توان روی همبستگی کارگری حساب کرد. می توان این آگاهی را به میان توده های کار و زحمت برد که تنها آن ها هستند که می توانند با متشکل شدن و ایجاد سد های دفاعی توده ای در مقابل این خطر خاتمانسوز بایستند. در این میان تشکل های کارگری می توانند با سازماندهی کارگران بخش های گوناگون و ایجاد فرصت های مساوی برای کارگران مهاجر ملیت های تحت ستم و مجهز کردن آن ها به این آگاهی ها، آن ها را به پیغام بران صلح و دوستی تبدیل کنند و مانع از گسترش روحیات فرقه ای و مذهبی و نفرت های تحریک شده گردند.

و در پایان باید تأکید کنیم که :

* اگر کشوری دموکراتیک می خواهیم که بر پایه گسترده ترین آزادی ها بناشده باشد؛

* اگر کشوری می خواهیم که در حمام خون غرق نشده و ناامنی و جنگ و برادرکشی آن را به ویرانه ای تبدیل نکرده باشد؛

* اگر کشوری می خواهیم که در آن از تبعیض ملی؛ تبعیض جنیستی؛ و سرکوب و تحقیر خبری نباشد؛

* اگر کشوری می خواهیم که در آن سرمایه داران و زراندوزان و زورمندان حرف آخر را نزنند؛

آنگاه به جنبش کارگری قدرتمند،

متشکل و متحد نیاز داریم.

9 اردیبهشت 1387- 28 آوریل 2008

ارزیابی از نتایج مبارزات کارگران ایران

در سال ۱۳۸۶ :

برپایه روز شمار جمع آوری شده در بولتن خبری کارگری ضمیمه، طی سال ۸۶ جنبش کارگری ایران مجموعه گسترده ای است از سازماندهی اعتصابات، اعتراضات، تجمعات، راه پندان ها، راه پیمایی ها، لاستیک آتش زدن ها که گزارش آن در این بولتن آمده است.

در این روز شمار، مواردی از گروگان گیری کارفرمایان، صدور اطلاعیه ها و قطعنامه ها و برپایی تریبون های بحث و مناظره و ارتباطات تلفنی فعالان کارگری داخل کشور با رسانه های خارج از کشور و غیره... نیز در بولتن گزارش شده است.

استقامت و پایداری و هزینه های زندان فعالانی همچون: منصور اساتلو- محمود صالحی- ابراهیم مددی- رضا دهقان- تیراندازی به فعالان کارگری به قصد ترور و مصدوم کردن آنان، و هم چنین حوادث و سوانح کاری در محیطهای کارو... که گزارشات روزانه آن ها فهرست شده است.

برپایه اخبار و گزارشات حرکات و مسائل کارگری در این بولتن میتوان ارزیابی زیر را ارائه داد که:

در سالی که گذشت مطالبات کارگران؛ بریستر درخواست ها و مطالبات از قبل پاسخ نگرفته کارگران سراسر ایران اعم از واحد های بزرگ تولیدی صنعتی، کارخانه ها، شبکه وسیع بخش خدمات، سطوح وسیع کارمندان و بازنشستگان و بیکاران کشور عبارت بودند از:

امنیت شغلی کار - افزایش سطح دستمزدها - اجرای قراردادهای دسته جمعی و لغو قرارداد های موقت - توقف اخراج ها و بازگشت همه کارگران اخراجی بر سرکار - برخورداری از حق تشکله مستقل - حق اعتصاب - بیمه های اجتماعی برای کلیه کارگران و بیمه بیکاری - لغو کار کودکان - پایان بخشیدن به نابرابری جنسی در محیط کار - تعطیلی رسمی اول ماه مه و رفع هرگونه ممنوعیت از برگزاری مراسم مستقل کارگری در این روز و آزادی کارگران زندانی و پایان بخشیدن به احکام ضد کارگری رژیم و... بوده است.

مبارزه برای دست یابی به مطالبات فوق طی سال گذشته (۱۳۸۶) توسط کارگران در بخش های گوناگون در برابر کارفرمایان و تمامیت رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران ادامه یافت.

در این سال، بخش وسیع اعتراضات و اعتصابات خصلت دفاعی داشته و بیش تر برای حفظ حداقل های موجود صورت گرفتند. کارگران در راه دست یابی به مطالبات خود، در حوزه های موفق و جاهایی ناموفق بوده و سرکوب شده اند.

سالی که گذشت، سالی پراز التهاب در برابر زیر پا گذاشتن حقوق کارگران بوده است و در نتیجه با موج اعتصاب بیش از یکماهه کارگران آزمایش مرودشت، اعتصابات کارگران درخشان یزد - کیان تابر (البرز سابق) - شادریس و نیشکر هفت تپه شوش و بخش های فعال معلمان و تا حد زیادی در کلان شهر تهران و در مناطق مختلف سراسر ایران روبرو بودیم.

اخبار و مطالب گرد آوری شده، گواه این است که امنیت شغلی، بمثابة بزرگترین معضل جنبش کارگری طی سال گذشته، نتیجه و وجه مشخصه سیاست های ماجراجویانه دولت احمدی نژاد در سال ۱۳۸۶ بوده است.

یکی از کارگران شهرداری به درستی در رابطه با امنیت کار می گوید: «امنیت شغلی واژه ای بیگانه برای ماست و هر روز نگران فردای خود هستیم» (ایلنا ۷ مرداد ۱۳۸۶)

سالی که گذشت، سال سختی برای کارگران سراسر ایران به لحاظ اقتصادی و سیاسی بود. بر اساس اخبار انتشار یافته در بولتن خبری کارگری سالیانه، نظام جمهوری اسلامی ایران، با واگذاری صنایع کارخانه ای و تولیدی و اموال عمومی به بخش خودشانی و خارج کردن آنها از زیر کنترل دولت، دهها هزار کارگر از کار اخراج شدند و یا در آستانه اخراج قرار گرفتند.

در مطبوعات رژیم آمده است که "از مجموع ۵ هزار کارگری که به صورت قراردادی در کارخانه های غرب تهران شاغل هستند، قرارداد ۶۰ درصد آنان در آستانه سال نو تمام شده است." علت اخراج این کارگران "پرداخت نکردن مطالبات پایان سال" و "عدم اعطای مرخصی نرورزی با حقوق" به کارگران است.

در سال ۱۳۸۶ نیز همانند سال های قبل، قراردادهای موقت، که از سال های اول دهه ۷۰ که با تفسیر جدید وزارت کار از ماده ۷ قانون کار قراردادهای بدون تاریخ از شمار قراردادهای دائمی دسته جمعی کارگران خارج شده بودند، رسمیت و عمومیت پیدا کرد. بطوری که پس از آغاز ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد، و سیاست های اعمال شده وزیر

کارش "محمد جهرمی" براساس تعیین پایه حقوقی متفاوت برای کارگران استخدامی و موقت، علاوه بر اخراج نزدیک به ۳۲۰ هزار کارگر، کارفرمایان برای این که بیمه کارگران را تامین نکنند قراردادهای کوتاه - تراز ۳ ماهه و ۶ ماهه و بخشا ۲۹ روزه و سفید امضاء رابه مرحله اجرا گذاشتند. شرکت های دولتی نیز در این مورد با شرکت های خصوصی در حال رقابت بوده هستند. کارگران اخراجی همگی براساس قراردادهای موقت و کوتاه مدت و سفید امضاء مشغول به کار بوده اند. این کارگران در چهارچوب همین "قراردادهای موقت و کوتاه مدت" توسط بخش خصوصی و شرکت های دولتی به شدیدترین طریقی استثمار شده و در تمامی طول سال در معرض اخراج و تسویه شدن قرار داشتند.

براساس آمارهای رسمی، اکنون بیش از ۸۰ درصد کارگران شاغل تحت قراردادهای موقت کار می کنند. بیش تر بیکارسازی ها از قبیل همین سیاست در سراسر سال و در سطوح مختلف واحد های صنعتی و تولیدی اعمال گردید. این اخراج ها در گسترده ترین شکل درواحد های صنعتی و تولیدی در شهرهای مختلف ایران از جمله: سنندج، زنجان، بجنورد، طبس، قزوین، منطقه غرب تهران که بیشترین کارخانه های صنعتی استان تهران در آن قرار دارد، اجراء شده و در نتیجه بیش از ۳ هزار کارگر اخراج شده اند. همینطور در بخش شهرداری بجنورد، تعداد ۳۸۰ کارگر فضای سبز و خدمات شهرداری این شهر به دلیل اتمام قرارداد بیکار شدند. در منطقه شهرتپس بیش از هزار کارگر فنی معدن ذغال سنگ آن نیز با پایان قرارداد کاری اخراج شدند. در شهر صنعتی قزوین عبدالعلی کریمی، یکی از دست اندرکاران خانه کارگر از اخراج ۳۰ هزار کارگر در این شهر خبر داد و به سبب دسترنج گفت: "بیش از ۵۰ درصد از کارگران قراردادی استان قزوین بدون دریافت حقوق، سنوات، عیدی و پاداش با اتمام قرارداد کاری خود بیکار شدند تا در صورت تعادل کارفرمایان و مالکان واحدهای تولیدی در نیمه دوم فروردین ماه به کار گرفته شوند." همچنین در شهرستان های رشت، تبریز و زنجان، عسولیه ما با مشکل قرارداد های موقت کاری و بحران بیکاری کارگران روبرو بودیم.

مرتضی ریحانیان، از دست اندرکاران خانه کارگردرزنجان، ضمن اعلام این که ۴۷ هزار کارگر در زنجان مشغول به کار هستند، به "سایت خبری دسترنج" گفت: «از این میان ۸۰ درصد آنان را کارگرانی با قراردادهای موقت تشکیل می دهند...» در تمامی سال گذشته در مقابل افزایش مشاغل قراردادی، وجود شرکت های پیمانکاری که در رابطه تنگاتنگ با کارفرما ها عمل می کردند، مشکل آفرین بودند. بطوری که کارگران وجود شرکت های پیمانی را یک معضل اساسی در برابر خود دانسته و وزارت کار می خواستند که با حذف آنها از سرنوشت کارگران، موجبات تضمین امنیت شغلی کارگران قراردادی و در یافت بموقع حقوق ساعات کاری شان را از کارفرمایان تضمین نمایند.

کارگران ایران طی یکسال، در مقابل وحشیگری های بیمانند حکومت حامی سرمایه و خودسرمایه داران غارتگر، ساکت ننشسته و به شیوه های گوناگون، مبارزات خود را عمق و گسترش دادند. در سال گذشته، صدها اعتصاب کارگری در ایران به وقوع پیوست که شرح بخش وسیع آنان - علیرغم جو سانسور و اختناق حاکم بر فضای مطبوعات و رسانه های خبری ایران- در همین روز شمار خبری کارگری آمده است.

از دیگر مشخصات دولت احمدی نژاد طی سال گذشته؛ پیشبرد بیش از پیش تصریح سیاست "خصوصی سازی" بود. سیاستی که کارگران و اقتصاد دانان چپ و سوسیالیست در ایران از آن به نام "خودمانی سازی" یاد می کنند و ترجیح می دهند از آن به نام سیاست "خودشانی سازی" یاد کنم. باین سیاست به بخش های معینی از امکان دولتی و کارخانه ای و بخش های وسیع ویلاهای دولتی و تا حدی عمومی، چوب حراج زدند و پول های حاصله را به جیب بخش انگلی بازار، بورس بازار و سهام داران، سپاه و نیروهای امنیتی، نو محافظه کاران و ارتجاعی ترین بخش حجره دارن ریختند و یا با پوشش با شعارهای پوپولیستی و با نوعی سرمایه گذاری به کشورهای امارات عربی سرازیر کردند.

بر اساس اخبار روزنامه ها؛ اخیرا دولت احمدی نژاد، ابتکار تازه ای را بعد از پخش سهام عدالت به نام پذیره نویسی "صندوق های سرمایه گذاری عوامر بیانه در سهام" با عنوان نهادی جدید در بازار سرمایه جمهوری اسلامی به کار گرفته است. در این رابطه رییس سازمان بورس، تاسیس این صندوق ها را یک امکان استثنایی برای افرادی که سرمایه اندک دارند و می خواهند در بازار بورس فعال باشند، قلمداد کرد و متذکر شد: "یکی از مزیت های اساسی این صندوق ها پول های خرد را جمع کرده و اقدام به خریداری سهام شرکت های مختلف می کنند و

سید سهام خود را مرتب متنوع می‌کنند. "روزنامه "دنیای اقتصاد"، در گزارشی از تاسیس این صندوق های سرمایه گذاری نوشت: « روز دوشنبه ۲۰ اسفند ماه ۱۳۸۶ در ساختمان جدید سازمان بورس و اوراق بهادار، پنج کارگزار بازار سرمایه مجوز تاسیس صندوق سرمایه گذاری سهام را دریافت کردند. شرکت های "سهام آشنا"، "حافظ، نهایت نگر"، "بانک صادرات" و "خبرگان سهام"، جزو اولین شرکت هایی هستند که مجوز پذیره نویسی برای صندوق های سرمایه گذاری در سهام، برای ۲ سال به آنها تعلق گرفت.» از آنچه بعد از روی کار آمدن دولت جدید آثارش آشکار گردید، کارکرد چند ساله اش در برابر پیشبرد سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در راستای واگذاری سرمایه های کلان کشور به بخش "خودشانی" است.

در اولین هفته نوروزی امسال سایت رجانویز در تاریخ ۶ فروردین نوشت: « دبیر ستاد تسهیلات نوروزی استان مازندران اعلام کرد، در اجرای مصوبه دولت بر واگذاری ویلاهای دولتی و (عمومی) تاکنون ۴۲ ویلا در ساحل دریای خزر در این استان در خدمت مردم قرار گرفته است. در هر یک از این ویلاها یک نفر از سازمان گردشگری بر کار قیمت گذاری و تعیین نرخ نظارت دارد» در ادامه خبر آمده است: « در استان مازندران ۶ هزار و ۳۰۰ ویلا خصوصی ساماندهی شده است و بر آوردها حاکی از وجود بیش از ۱۰ هزار ویلا خصوصی در این استان است، تاکنون با ابتکار دولت، ۲ هزار و ۵۰۰ ویلا خصوصی توسط ۸۰ مرکز رزروسیون و مشاوران املاک سامان دهی شده است.» معاون سیاسی و امنیتی استان مازندران نیز با حمایت از این سیاست دولت گفتند: « راهبردی اصلی نظام را مقام معظم رهبری ترسیم کرده اند و واگذاری ویلاها به اشخاص تحقق شعار نوآوری و تحول است» پاره ای از آگاهان درآمد ناشی از واگذاری این ویلاها درآمد ناشی از اجاره آن به مسافری در ایام نوروز را در برآوردهای اولیه بیش از ۱۰۰ میلیارد تومان می دانند. خود این عمل پیگیری سیاست حراج اموال دولتی و فروش همه دارایی های عمومی و سرازیر کردن آن به جیب همان پدر و پسر خوانده های مافیای حاکم بر ایران در سال جدید تلقی کرد. جدا از رابطه بورس و بازار، باید از انتقال سرمایه هادرباربر سیاست های جنگ طلبانه دولت احمدی نژاد و رژیم حاکم یاد کرد که در برابر اعمال تحریم های شورای امنیتی سازمان ملل و صدور قطعنامه هایان بر علیه ایران، خروج سرمایه از کشور شتاب نگران کننده ای به خود گرفته و یکی از مناطقی که سرمایه های ایرانی را جذب می کند، کشور دوبی واقع در امارات متحده عربی است.

سایت خبری "دسترنج"، در تاریخ ۲۵ اسفند ماه ۱۳۸۶، نوشت: « گرمی بازار اعراب از محدودیت های اقتصادی ایران، سرمایه های بسیاری به دلیل بی اعتبار شدن بانک های داخلی در عرصه بین المللی که حاصل درگیری های سیاسی است، به سوی امارات متحده عربی و بطور متمرکز به دوبی در حال انتقال است. ارزش این سرمایه ها در سال ۲۰۰۷ میلادی بیشتر از ۱۲۰ میلیارد دلار و معادل بیش از نیمی از بودجه دوبی بوده است. بانک هایی که در مجادلات سیاسی مرعوب شده اند، دیگر توان گشایش اعتبار برای شرکت ها و بازرگانان را ندارد، در این شرایط برای ادامه حیات اقتصادی باید راه دیگری را به کار گرفت. انتخاب نقطه سوم یا واسطه، هر چند پر هزینه تر است، اما ادامه فعالیت های اقتصادی و صنعتی را امکان پذیر می کند.» خبرگزاری "فارس"، یک روز بعد، ۲۶ اسفند ماه ۱۳۸۶، به نقل از نشریه "مید" گزارش داد: « ایران در حال مذاکره با مسنولان بورس دوبی است تا یک شرکت سرمایه گذاری نفتی را به ارزش ۹۰ میلیارد دلار در این بورس بین المللی به ثبت برساند. در حال حاضر مذاکرات سازمان خصوصی سازی جمهوری اسلامی ایران با مقامات بورس دوبی در این زمینه جریان دارد.» و این سازمان عریض و الطویل "خصوصی سازی" بعد از فرمان خامنه ای، مبنی بر جنبه اجرایی بخشیدن و راه اندازی اصل ۴۴ قانون اساسی و چپاول اموال عمومی در شبکه عظیم "خودشانی سازی" ها، در درون مافیای قدرت حاکم، راه اندازی شد و از سال گذشته به اینسو پُر شتاب به پیش گرفته است! همچنین در دولت احمدی نژاد، بناهای تاریخی نیز از سری اموال عمومی خارج شده و قرار است به بخش خصوصی واگذار گردد. توجه به این نقل قول نیز بر اهمیت است: « فریبرز دولت آبادی، معاون سازمان میراث به خبرنگاران گفته است که کمیته از طرف سازمان میراث تعیین شده که از این پس کارش از لیست خارج کردن اموال عمومی و نفیس از فهرست ثبت شده و واگذار کردن آن به بخش خصوصی است. اکنون پس از سه ماه سازمان میراث اعلام می کند که هشت بنای تاریخی را از فهرست نفیاس ملی خارج کرده اند تا بتوانند آن را به بخش خصوصی واگذار کنند. یعنی علاوه بر غیر قانونی بودن واگذاری اموال عمومی به

بخش خصوصی، دست به یک عمل غیر قانونی دیگر نیز زده اند و آن هم این است که هشت مکان تاریخی را که به عنوان اموال عمومی و نفیس به ثبت رسیده است با تصمیم شخصی سازمان میراث فرهنگی از فهرست نفیاس بیرون آورده اند

طی سال گذشته (۱۳۸۶) برپایه آمارهای ارائه شده در سطح مطبوعات رژیم، رقم واردات کشور نزدیک به ۶۰ میلیارد دلار برآورد شده است. به عقیده کارشناسان، دولت ایران این حجم کالا را به منظور جبران نرخ تورم داخلی وارد کرده، درحالیکه نتیجه آن برعکس تعطیلی تولیدات داخلی و افزایش بیکاری بوده است. دکتر بهمن آرمان در مصاحبه با دوپچه وله در این ارتباط اشاره می‌کند: علیرغم آنکه ایران یازدهمین کشور تولید کننده محصولات باغی است، دولت در آستانه سال جدید تقاضای ۲/۱ میلیارد دلار میوه وارداتی از محل حساب ذخیره ارزی کرده است، به گفته عبدالله رمضان زاده قائم مقام دبیر کل جنبه مشارکت ایران اسلامی: دولت احمدی نژاد در سال ۸۶ ۶۵ میلیارد دلار پردرآمدترین سال تاریخ کشور را داشته است، ولی در طول چند ماه بیش از ۳۰۰۰۰۰ کارگر در نتیجه ورشکستگی کارخانه ها کار خود را از دست دادند. (۸۶/۳/۱۲)

اگر چه ما در سال گذشته و بویژه در پایان سال ۸۶، با درآمد کلان نفتی رقمی نزدیک به ۸۰ میلیارد دلار تخمین زده شده رویرو بودیم، درآمدی که در مقایسه با دولتهای قبلی بی‌سابقه است، ولی از یک سو در برابر عوام فریبی های رئیس جمهور که ما پول نفت را بر سر سفره بی چیزان خواهیم برد، نه تنها هیچ پولی به سفره خالی مردم راه نیافت بلکه اوضاع زندگی آن ها از آن چه بود بدتر شد. از دیگر سو با اینکه دست دولت با داشتن چنین درآمدی کلانی، بنا بر قاعده برای انجام هرگونه پروژه صنعتی، عمرانی و زیربنایی و تقویت زیرساخت های پیشین بازبود، پروژه‌هایی که انجام هر کدام از آنها در عمل می توانست برای کاهش بیکاری، تورم و جلوگیری از گرانی افسار گسیخته و پیشگیری از اخراج های بیرویه ترمبش باشد ویا مثلا مانع از این می شد که جان هزاران نفر در جاده های ایران طعمه حوادث رانندگی گردد، ولی در برابر آن نه تنها کارگران بیش تری بیکار شدند بلکه تعدادی بیش تر جان خود را در حوادث گوناگون از دست دادند.

در این رابطه روزنامه اعتماد نوشت: "در دو سالی که از عمر دولت نهم می‌گذرد ۴۱ میلیارد دلار مزاد در آمد نفتی در هاله ابهام باقی مانده است." دولتی که قصد داشت "نفت را بر سر سفره مردم ببرد" و ریشه مافیای نفتی را بسوزاند؛ در عمل نه تنها نفت را بر سر سفره مردم نبرد بلکه گاز را هم در سرمای شدید زمستان بر روی شان بست و قطع نمود و بر قیمت برق و گاز نیز ۴۰ درصد افزود. این‌ها همه از "مهرورزی"، "عدالت پروری" و "سران حکومت برای مردم سراسر کشورمان می‌باشد. بی دلیل نیست که توده ای به پا خواسته در طلب حقوق اولیه شان را سرکوب می‌نمایند. بی دلیل نیست که جامعه را به نابودی و قهرقانی کامل کشانده اند. علی‌رغم وجود چنین واقعیات و تأسفباری، باز هم سران حکومت و قبحانه دارند از "بهبودی" و "سازندگی" سخن به میان می‌آورند و همچنان در صدد فریب مردم‌اند. رفسنجانی، رئیس مجلس خبرگان در خطابه‌ای گفت: "ما در ۳۰ سال گذشته به اندازه ۳۰۰ سال کار کردیم". روشن است که از نظر توده محروم مردم، منظور "۳۰۰ سال کار" سردار سازندگی، چیزی جزء گسترش بی خانه مانی و فقر نیست. سازندگی مورد ادعایی اینها، یعنی افزایش اخراج سازی‌های ممتد کارگران از واحد های کارخانه ای، کارگاهی و تولیدات صنعتی، بعبارتی سازندگی و پیشرفت آقایان یعنی بردن میزان بیکاری‌ها، گسترش افزایش اعتبار در درون جامعه، یعنی تبدیل کودکان به بردگان خردسال، گسترش فحشاء، ویرانی زندگی توده محروم و تخریب هر چه بیشتر اوضاع زندگی سازندگان اصلی جامعه، یعنی توده کارگران است.

حاصل درآمد نفتی، بازار داغ کالاهای وارداتی است که از یکطرف صنعت داخلی را با ورشکستگی رویرو می سازد و از جهت دیگر، سود آن به جیب تجار بزرگ و واسطه‌ها و آقا زاده های گردن کلفتی می رود که با نفوذ پدران خود براریکه قدرت سوارند و دلارهای های خود را در کشورهای عربی خلیج فارس و سرمایه گزاری های کلان به خدمت می گیرند و به جولان درمی آورند. حاصل چنین سیاستی برای محرومان، بی چیزان، تهیدستان، زحمتکشان و توده کارگران سنگینی هزینه مسکن، گرانی خرید گوشت و میوه، نان ویرنج است که جیب های خالی توده زحمتکشان را از آنچه که هست خالی‌تر می سازد. نکته قابل توجه سال ۱۳۸۶، در عرصه سرمایه و کنترل گمرکات و ورود کالا ها، پیشروی باندهای نظامی - امنیتی و نیروهای بسیج و سپاهی و طرفداران دولت

احمدی نژاد بوده و اینها تمام مجاری ورود و خروج سرمایه ها را کنترل می کردند و این روند همچنان ادامه دارد و سپاه خود بزرگترین سهم بر این سرمایه گذاری ها بوده است.

در سال گذشته؛ نرخ دستمزد سال جدید را در آخرین روزهای سال، برای یک کارگر ۲۱۹ هزار ۶۰۰ تومان تصویب کردند، دستمزدی که با توجه به بالا بودن نرخ تورم و سید هزینه های زندگی، محقرترین سطح زندگی هم برای یک خانواده چهارپنجه نقری کارگری در شهرهای بزرگ تامین نمی کند. آمارهای تا حال ارائه شده در رابطه با سید هزینه ها، گواه سطح نابرابری غیر قابل یاور در نظامی است که رهبران آن روزی حکومت " کوخ نشینان" و " مستضعفین" را فریاد می زدند خود را حجه نشینان طلبه معرفی می کردند. سعید شیرکوند، معاون وزیر امور اقتصاد و دارایی دولت محمد خاتمی، روز ۲۲ اسفند ۸۶ در رابطه با نرخ تورم و سید هزینه هادر گفتگو با خبرنگاری حکومتی آفتاب گفت: «نرخ تورم بر اساس حدود ۳۸۰ قلم کالا توسط بانک مرکزی مورد محاسبه قرار می-گیرد. این ۳۸۰ قلم کالا در چند بخش مختلف طبقه بندی می شوند و از آن ها میانگین گرفته می شود. بنابراین، بسیار طبیعی خواهد بود که در سید هزینه برخی خانوارها نرخ تورم بسیار بیش تر از تورم رسمی اعلام شده احساس گردد.» اگر این چنین است، اعلام ۲۰ درصد افزایش تعیین دستمزد نسبت به سال گذشته، بی خانه مانی، زاغه نشینی، تباهی و فساد و فقر شکن زندگی کارگران و زحمکشان جامعه سراسر ایران را با خود به دنبال خواهد داشت و ما در تمامی سال ۱۳۸۷ با وضعیت به مراتب بحرانی و اسفباتری روبرو هستیم!

در بحث دستمزد ها خیرگزاری حکومتی مهر، روز جمعه، ۲۴ اسفند، به نقل از علیرضا محمد علی، مشاور وزیر و مدیرکل روابط عمومی وزارت کار و امور اجتماعی اعلام کرد: بر اساس تصمیم شورای عالی کار، حداقل دستمزد کارگران در سال ۱۳۸۷، مبلغ ۲۰ درصد افزایش می یابد. بدین ترتیب، حداقل دستمزد کارگران که در سال ۸۶، مبلغ ۱۸۳ هزار تومان بوده است، برای سال جدید به ۲۱۹ هزار ۶۰۰ تومان می رسد. این مسئول وزارت کار و امور اجتماعی، افزود: برای سایر سطوح دستمزدی کارگران، ۸۴۵ تومان به مزد روزانه آنان، به علاوه ۵ درصد که به صورت پلکانی محاسبه می شود، اضافه خواهد شد. اعلام این رقم در شرایطی است که عبدالله مختاری، یکی از اعضای «کمیته مزد کشور» میزان خط فقر را در سراسر کشور ۵۵۰ الی ۶۰۰ هزار تومان اعلام کرد. یعنی هر کارگری که ماهانه کمتر از ۶۰۰ هزار تومان درآمد داشته باشد نمی تواند نیازهای ضروری و معیشتی خود را تامین کند و به زندگی در زیر خط فقر محکوم است. در شرایطی که بحث دستمزد ها در کردیورهای وزارت کار و در نژد " کمیته تعیین دستمزد" و مذاکرات سه جانبه نمایندگان دولت - کارفرما و به اصطلاح نماینده کارگران، با چانه زنی دو سویه پیش می رفت، جمع وسیعی از کارگران با نوشتن نامه جمعی و جمع آوری طومار، خود نرخ دستمزد ها را به شکل زیر فرموله کردند: « دستمزد و حقوقی که طی سالهای گذشته از سوی دولت و شورایی کار برای ما کارگران و سایر بخشهای حقوق بگیر همچون معلمان و بازنشستگان و کارمندان جز تعیین شده است، بهیچوجه در طول این سالها کفاف هزینه های زندگی ما را نکرده و سال به سال خانواده های ما در فقر و فلاکت بیشتری فرو رفته اند. بطوریکه در شرایط حاضر، ما دیگر قادر به تامین یک زندگی بخور و نمیر برای خود و خانواده هایمان نیستیم و نمیتوانیم با دستمزدهای فعلی حتی اجاره بهای منازل مسکونی خود را نیز تامین کنیم.

روال هرساله افزایش حداقل دستمزدها که تا کنون اجرا شده است، بهیچوجه جبران این وضعیت را نمی کند. در طول چند سال گذشته هزینه های زندگی دهها برابر شده و قدرت خرید ما کارگران و سایر مزد بگیران بطور مرتب و بی سابقه ای پائین تر آمده است.

سال قبل حداقل دستمزد را ۱۸۳۰۰۰ تومان تعیین کردید، اما میزان خط فقر بالای پانصد هزار تومان بود. این در حالی است که در طول سال جاری با بالا رفتن سرسام آور هزینه های زندگی، کمر کارگران و حقوق بگیران زیر فشار نداری خرد شده است.

خودتان در این مملکت زندگی میکنید و میدانید که حتی با یک میلیون تومان هم نمیتوان آنچه که شایسته ی شان انسان است در این جامعه زندگی کرد. حال سوال ما از همه شما کسانی که در کلیه سطوح دولتی در تعیین حداقل دستمزدها سیاست گذاری می کنید این است که آیا واقعا حاضرید با این حقوقهایی که به ما کارگران داده میشود، حتی یک ماه زندگی کنید؟ پس چرا ما کارگران باید این را قبول کنیم؟ پس چرا ما باید این را قبول کنیم که سهم ما از تولید اینهمه ثروت و نعمت در جامعه، فقر و فلاکت روز افزون باشد؟

ما اعلام میکنیم که دیگر نمیتوانیم زیر خط فقر زندگی کنیم و تداوم این زندگی برای ما غیر قابل تحمل است. ما خواهان حداقل دستمزد با احتساب تامین یک زندگی شرافتمندانه و مرفه برای یک خانواده چهار نفره از طریق دخالت و نظارت خود کارگران در کلیه سطوح مزد بگیران هستیم.

تامین یک زندگی شرافتمندانه و انسانی حق ما کارگران و تمامی مزد بگیران است و این خواستی است که ما با امضاء این طومار بران پای می فشاریم و امیدواریم پاسخ ما مانند سالهای گذشته افزایش بیست درصدی حداقل دستمزدها نباشد، که نه تنها هیچ دردی را دوا نخواهد کرد بلکه معنایش تحمیل فقر و فلاکت بی حد و حصر و غیر قابل تحمل در سال ۸۷ بر ما و خانواده هایمان خواهد بود.» این نامه خیل وسیع امضاء ها در سطوح واحد های بزرگ تولیدی و کارخانه ای تا واحد های کوچک تولیدی و کارگاهی، جمع گسترده معلمین، کارگران خباز، راننده، بازنشسته، جوشکار، مکانیک و کارگران ساختمانی و.... از شهرهای تهران، سنج، مریوان را زیر پوشش قرار داد از جمله: " توسط کارگران و فعالین اتحادیه سراسری کارگران اراچی و بیجار، از میان کارگران شرکت توان توسعه (توسعه سیلوها) عسلویه، شاهر، کشت و صنعت مهاباد، پتروشیمی پلی اتیلن سنگین کرمانشاه، نساجی بابکان، شرکت واحد تهران، پتروشیمی مهر (عسلویه)، پتروشیمی مروری (پاسارگاد) عسلویه، پتروشیمی پارس عسلویه، شرکت ساختمان و نصب (ای، سی، سی) عسلویه، شرکت پویا روش جنوب (پتروشیمی مبین، عسلویه)، شرکت درریز (پالایشگاه فازهای ۹ و ۱۰، عسلویه)، کارخانه پوشش لوله سلفچگان، شهر صنعتی تبریز و کارگران بخشهای غیر کارخانه ای شهرهای گوناگون ایران را زیر پوشش قرار داده است. کارگران ایران صدرا همچون ده ها هزار کارگر کارخانه ها و مراکز صنعتی کشور در پی اجرای سیاست های ضد کارگری رژیم مشمول اخراجهای دسته جمعی و عدم پرداخت حقوق و مزایای معوقه شده اند. اهرمی که رژیم با اجرای آن کارگران را آنقدر سر میبندد تا از این دوندگی خسته شده و تن به اخراجهای دسته جمعی با کمترین مزایا بدهند. این سیاست سالها است که توسط رژیم و سرمایه دارانی که میخواهند صاحب این کارخانه ها و مراکز صنعتی شوند و یا هم اکنون صاحب آنها هستند بمرود اجرا گذاشته میشود.

درباره مسئله گسترده اخراج ها، سیاست دولت در دوره های مختلف در امر اخراج ها با این هدف اجرا می شد و می شود که اخراج کارگران از کارخانه های نامبرده و دیگر کارخانه ها، بعد از اخراج بخش وسیعی از نیروی کار آن واحد ها، کارخانه ها را به سرمایه داران جدید که همان وابستگان به مافیای قدرت هستند، واگذار می نمایند و سرمایه داران نیز که متکی به سرنیزه ارگانهای دولتی هستند. می خواهند تا قبل از تحویل گرفتن این کارخانه ها، کارگران رسمی آنها توسط دولت اخراج شده باشند تا مدیران کارخانه ها اگر هم قصد راه اندازی آن واحد ها را داشته باشند. هرچند که دیده می شود، اغلب اینطور نیست و سرمایه داران با خرید ارزان قیمت کارخانه ها و گرفتن وام های کلان دولتی از بانکها، زمینهای آنها را به قیمت گزاف فروخته و سرمایه هنگفت حاصل از آن را در تجارت و دلالی پرسود که عمدتاً برج سازی ها و آپارتمان سازی ها سود آور است به کار می گیرند، تا با پس زدن کارگران استخدامی و بیرون کردن و باز خرید کردن آنان، موج جدید کارگران قراردادی، که آن هم گزین شده توسط ارگانهای سرکوب تفتیش عقاید و اسلامی صورت می گیرد تا خیال خود را از بروز مسائل کارگری معوقه و پیشروی راحت کنند و در عین حال با دادن دستمزد کمتر و حذف مزایایی که به کارگر رسمی و دایمی تعلق می گرد، شدت فشار و استثمار را بیشتر و هزینه تولید را کم کنند تا به سود بیشتری دست یابند.

اما جدا از ضعف ها و اشکالات جنبش کارگری در سال ۸۶، ما با پیشروی و اعتراضات کارگران نیشکر هفت تپه شوش در این سال روبرو بودیم. کارگران این بخش صنعتی با توجه به تجربه تلخ سرکوب پیشروی کارگران و فعالان سندیکای مستقل شرکت واحد تهران و حومه، حاصل اولیه سازماندهی اعتراضات خود را بشکل یک سند مطالباتی و نامه سرگشاده در اختیار سازمان جهانی کار قرار دادند و از نیروهای کارگری داخل و خارج از کشور استمداد طلبیدند و خود به پای اعتصاب رفتند.

طی دو سال اخیر به دنبال کاهش تعرفه وارداتی و مجوز ورود شکر خارجی از سوی دولت، فعال شدن آقازاده ها و آیت الله های شکر خوار، برای ورود بیرویه شکر، محصول داخلی با مشکلات چندی روبرو شدند. بحران کارخانه تولید نیشکر هفت تپه و چندین کارخانه مشابهی بخشی غیر قابل پیش بینی در آمده بود. کارگران این کارخانه ها طی دو سال گذشته یازده بار اعتصاب کرده اند و ضمن پرداختن هزینه های چندی ولی همواره در مقابل بی توجهی مسئولین استان، کارفرما و دست

اندرکاران کارخانه و در شرایط اعتصاب در برابر برخورد های خشن و خشونت آمیز نیرو های ضدشورش و امنیتی نیز مقاومت کرده اند. در برابر سکوت رسانه ای، خود از طریق سخن گویانش با رادیو ها و بویژه "رادیو برابری" ارتباط گسترده داشته و بدین طریق افکار عمومی را در جریان فعالیت ها و خواسته هایشان قرار می دادند، هر چند متحمل هزینه نیز شدند. در این رابطه گزارش فعالان حقوق بشرداخل کشور خواندنی است: «در طی روزهای یکشنبه ۲۵ آذر ماه و دوشنبه ۲۶ آذر ماه ۷ تن از فعالین کارگری را به اداره اطلاعات شوش فرآخوانده شدند و در آنجا در حالی که این فعالین چشم بسته بودند مورد اهانت و تحقیر بازجوی وزارت اطلاعات قرار گرفتند. سپس آنها را به بازپرسی شعبه ۱ شوش انتقال داده شدند. در روز یکشنبه ۲۵ آذر ماه آقایان فریدون نیکو فرد، رمضان عیپور و جلیل احمدی شرکت داشتند. فعالین کارگری نامبرده به صورت مفرد به این شعبه فرآخوانده میشدند و با آقای ابوالفضل عابدینی روبرو می کردند. علت روبرو کردن انتشار اخبار اعتصاب و اعتراضات کارگران از طریق رسانه ها و اینکه آقای عابدینی عامل ارتباط دهنده آنها با رسانه ها و موارد دیگر، که سعی در پیرونده سازی علیه فعالین کارگری و آقای عابدینی را دارند. در روز ۲۶ شنبه ۲۶ آذر ماه آقایان نجات دهلوی، رحیم بساق، محمد حیدری مهر و علی نجاتی در حالی که تازه شبقت کار شبانه را به پایان رسانده بودند و بسیار خسته بودند مستقیم به اداره اطلاعات شوش برده شدند و تا ساعت ۹:۰۰ با چشمان بسته مورد اهانت و بد رفتاری بازجوی اداره اطلاعات شوش قرار داشتند. سپس آنها را به شعبه ۱ بازپرسی شوش برده شدند. بازپرس شعبه که فردی به نام جعفری بود فعالین کارگری را به صورت منفرد فرآ می خواند و آنها را با آقای عابدینی روبرو می کرد و در مورد انتشار اخبار اعتصاب و اعتراضات کارگری، بدلیل به تعویق افتادن حقوق و سایر مشکلات کارگری، آنها را مورد بازپرسی قرار می دادند. این جلسات که از ساعت ۹:۰۰ صبح شروع شده بود تا ساعت ۰۰:۰۰:۱۳ پایان یافت در حالی که فعالین کارگری و آقای عابدینی از داشتن وکیل و حق دفاع از خود محروم بودند و موظف بودند که هر آنچه که جعفری نوشته بود بدون اطلاع یافتن از محوای متن نوشته ها می بایستی آنرا امضا می کردند. وقتی که فعالین کارگری خواستار خواندن متن نوشته شدند، با تهدید جعفری که اگر بخواهید اعتراض کنید و متن را بخوانید دستور بازداشت شما ها را همین الان صادر خواهم کرد مواجه شدند. فعالین کارگری نسبت به متن نوشته شده بازپرسی که نظرات جعفری در آن نوشته شده و نه گفته های کارگران و مجبور به امضای آن شدند اعتراض دارند و آنرا فاقد ارزش حقوقی می دانند.» (گزارش؛ فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، ۲۷ آذر ۱۳۸۶ برابر ۱۸ دسامبر ۲۰۰۷)

خواست های اصلی کارگران نیشکر از کار بر کنار کردن کارفرما، عوض کردن چند تن از مقامات شهری در سطح استان، خروج از شوراهای اسلامی کار و پشت کردن به آن و سازماندهی تشکل خود بود. کارگران نیشکر هفت تپه شوش، برای دفاع پایدار از خواسته هایشان، در عزمشان به ایجاد سندیکا هیچ ابهامی از خود نشان ندادند. آنها به صراحت اعلام داشتند، ما نه انجمن اسلامی می خواهیم و نه شورای از پیش ساخته، آنها سندیکا می خواهند. گفتند که چیز دیگری نمی خواهند. نه شورا و نه چیزی بینابینی، بلکه سندیکا، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر. بیان این صراحت بیش از هر چیز سیلی محکمی به گوش " وزارت کار"، " شوراهای اسلامی کار"، دار و دسته علیرضا محبوب " خانه کارگر" و "مقامات به اصطلاح کارگری" بود. این صراحت همه تشبیهات مبتنی بر سیاست مدعیان اصلاح طلب و مشارکتی ها و محافل راست هیات مؤسسانی را در آستانه شکست قطعی قرار داد. به این ترتیب در سال ۸۶ بعد از پیکار فراموش نشدنی کارگران شرکت واحد تهران و حومه که مدافع سندیکا نشان بودند و وقتی که در ۴ دی ماه ۸۴ کلان شهر تهران را با اعتصاب خود " قفل " کردند. پیام قدرتمند و متشکل کارگران به سرتاسر ایران رسید. با روانه شدن بیش از هزار کارگر شرکت واحد در تهاجم سباعانه و شبانه به منازل شان، بخشا به همراه اعضاء خانواده هایشان در سحرگاه ۸ بهمن ۸۴ به زندان اوین برده شدند، یکایک آنان شایستگی طبقاتی و پایداریشان در برابر نظام ضد کارگری را بنمایش گذاشتند و نشان دادند که این طبقه کارگر است که می تواند سکوت را بشکند و دیوار حاشا را در هم بریزد. بعد از سال ۸۴ به این سو و این بار در سال گذشته (۸۶) بار دیگر جنبش کارگری ایران از زبان کارگران نیشکر هفت تپه آرایش طبقاتی تشکلهای توده ای دوره ای خود را اعلام کرد. این آرایش طبقاتی در سندیکاها صورت خواهد گرفت. می توان این واقعیت سرسخت را انکار نمود. اما انکار آن تنها به انزوی انکارکننده گانی خواهد انجامید که

خواست کارگران را به عینه می شنوند ولی گوش های خود را می بندند. باید اعلام کرد که بخش وسیع جنبش کارگری ایران تصمیم خود را برای تشکل توده ای محل کار خود از طریق سازماندهی سندیکا گرفته است. کارگران نیشکر هفت تپه با روشنی و صراحت بی نظیر و جسارت آمیزی در بیان عزم خود در برابر کلیت نظام ضد کارگری، برای ایجاد سندیکا فریاد خود را بر آوردند و این خواست بدون پیش زمینه ای که کارگران شرکت واحد تهران و حومه در برابر ایجاد تشکل مستقل سندیکایی خود، طی این چند سال تلاش ورزیدند و پیشزمینه لازم را برایشان آماده کرده بودند، امکانپذیر نبود.

کارگران شرکت نیشکر هفت تپه، باردیگر برای تحقق مطالبات خود دست به اعتصاب زدند. آخرین نمونه اعتصاب کارگران شرکت نیشکر هفت تپه، صبح روز یکشنبه ۲۵/۱۲/۸۶ آغاز شده است. درسال گذشته یک دعوا نیز درسطح وزارت کاروشوراهای اسلامی کاروخانه کارگریبرجسته گردید که خود این دعوا، بستن سایت ایلنا نزدیک به علیرضا محبوب و روزنامه کاروکارگرموجب گردید. بعد تر نیز سایت دسترنج جایگزین گردید. می شود گفت: محمد جهرمی وزیرکار از زمان گماشته شدن به وزارت کوشیده است، تشکل های دست ساز خود را چه درعرصه «کارگری» و چه تشکل های سرمایه داران را بوجود آورد. درشرایط فعلی دو کانون عالی کارفرمایی خود را صاحب رای و نماینده سرمایه داران می دانند. همچنین کانون عالی هماهنگی شوراهای اسلامی کاردرکشوروجود دارند. که هم اینان دراجلاس سالیانه سازمان جهانی کارشرکت کردند. این تشکلات یکی دست ساز محمد جهرمی از میان نیروهای اسلامی کارو باندهای نظامی - امنیتی و نیروهای بسیج و سپاهی و طرفداران دولت احمدی نژاداست و دیگری دست سازخانه کارگر و وزیران سابق کارمی باشد. از میان این تشکل های دست ساز بود که یکی به نمایندگی سرمایه داران و دیگری به نمایندگی از سوی به اصطلاح «کارگران» درشورای عالی کار جهت تعیین میزان حداقل دستمزد شرکت کردند و نرخ دستمزد سال جدید (۱۳۸۷) را اعلام داشتند.

طی سال گذشته و درآستانه ۱۱ اردیبهشت، روز جهانی کارگر، مامورین حکومت اسلامی درکردستان ایران، محمود صالحی فعال کارگری سندیکایی خبازان سفر، یکی از سخن گویان کمیته هماهنگی را به بهانه مذاکره با فرماندار درمورد برگزاری اول ماه مه، از محل کارش ربودند و به زندان مرکزی سنندج انتقال دادند. هدف حکومت این بود که با دستگیری این چهره شناخته شده کارگری، زهر چشم از طبقه کارگر بگیرد تا به فکر برگزاری مراسم مستقل اول ماه مه نیفتد. اما این سیاست به ضد خود تبدیل شد و مراسم اول ماه مه درجای جای کشور، برگزار گردید و درهمه تحركات این روز در بین کارگران- دانشجویان - زنان داخل و خارج از کشور، خواست آزادی فوری و بی قید و شرط محمود صالحی برجسته بود. تا به امروز علیرغم دهها اعتراض و پیگیری همسرایشان خاتم نجیبه صالحی، و تحركات "کمیته دفاع از محمود صالحی" و پیگیری وکیل ایشان با این که محمود صالحی در وضعیت جسمی وخیمی بسر می برد اما مسئولین قضایی حکومت اسلامی حتی او را برای معالجه نیز به مرخصی نفرستادند.

بر اساس گزارش " کمیته دفاع از محمود صالحی"، روز دوشنبه ۲۷ اسفند ماه «محمود صالحی» را از زندان به بازپرسی شعبه ۴ دادگستری سنندج احضارکردند. پس از ساعت ها انتظار، برای محمود به جرم ارتباط با خارج از زندان و انتشار پیام های حمایت آمیز مانند پیام به برگزارکنندگان اعتصاب غذای ۲۷ تیر ۸۶ و اعلام پشتیبانی و حمایت از مبارزات دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب، قرار بازداشت موقت صادر کردند.

صدور قرار بازداشت موقت برای محمود صالحی در حالی است که روز ۴ فروردین ماه مدت یک سال زندان وی به پایان می رسد و خانواده و دوستانش در انتظار راهی وی از زندان بودند. محمود صالحی، به محض صدور حکم قرار بازداشت، در اعتراض به این حکم و همه تلاش های حاکمان جهت در زندان نگهداشتن وی، اعلام کرد تا آزادیش از زندان دست به اعتصاب غذای خشک خواهد زد. این اعتصاب هر چه پیش تر وضع جسمی او را به مرحله خطرناکی سوق خواهد داد. اعتراض دیگر باره محمود صالحی در داخل و خارج از کشور با اعتراضات دفاعی از ایشان همراه بود. تجمع عده کثری در برابر دادگستری سنندج و دفاع از جان وی و خواست پایان بخشیدن به آزار و کم توجهی به وضعیت جسمی وی، و قرار ملاقات با محمود و مقامات قضایی، سرانجام شنیده شد که محمود را در تاریخ شنبه ۱۰ فروردین آزاد خواهند ساخت. محمود صالحی در برابر درخواست خانواده و یاران بیشمارش در داخل و خارج از کشور مبنی بر پایان بخشیدن به اعتصاب غذای خود، به اعتصاب غذای

تشدید سرکوب و پیگردهای امنیتی در مقابل مطالبات کارگری در آستانه اول ماه مه

تماس تلفنی تهدید آمیز نیروهای اطلاعاتی و متعاقب آن دستگیری گروهی از فعالین کارگری، خودداری از صدور مجوز برای برگزاری مراسم مستقل اول ماه مه در تهران و شهرستان ها، محاصره کامل پارک چیتگر تهران و...

روشنگری: حراستی ها در دانشگاهها با صدور پی در پی احکام انضباطی، تعلیق از تحصیل، ممنوع ورود کردن دانشجو به دانشگاه و وزارت اطلاعات رژیم با پیگرد دانی فعالین دانشجو و دستگیری و شکنجه آنان سعی می کند جلوی فعالیت های دانشجویی را بگیرند و دانشگاه را به پادگان تبدیل کنند. تاکنون علیرغم همه تظاهرات و توانسته اند و اگر ذره ای عقل و شعور و قدرت جمع بندی واقعیت می داشتند باید پی می بردند که شیوه سرکوب و ارعاب جواب نمی دهد. دستگاههای سرکوب رژیم همین برخورد را با فعالین مسایل زنان صورت می دهند تا صدای اعتراض زن ایرانی علیه آپارتاید جنسی و قوانین قرون وسطایی و مردسالارانه را خفه کنند. اما دستگیری فعالین زنان، صدور احکام شلاق، جلوگیری از برگزاری اجتماعات، تهدید و توطئه، بستن نشریات، فیلترینگ سایت ها نتوانسته است صدای اعتراض زنان را خاموش کند و این صدا علیرغم فشارهای دانی نیروهای امنیتی و اطلاعاتی رژیم زنده و فعال است. با این دو نمونه کاملاً روشن است که تشدید فشارهای روزهای اخیر از سوی نیروهای امنیتی و اطلاعاتی علیه فعالین کارگری، تماس تلفنی با این فعالین و تهدید به مجازات و دستگیری در صورت برگزاری مراسم مستقل اول ماه مه، خودداری از صدور هر گونه مجوز برای برگزاری مراسم مستقل اول ماه مه در تهران و شهرستان ها، بازداشت گروهی از فعالین کارگری و بالاخره محاصره کامل پارک چیتگر تهران در صبح روز جمعه هفته جاری برای جلوگیری از برگزاری مراسم گرامی داشت اول ماه مه محکوم به شکست است. صدای کارگران ایران را با این ترسها نمی توان خاموش کرد. اگر سرکوب می توانست جلوی اعتراضات کارگری را بگیرد، قاعدتاً صدور حکم وحشیانه شلاق به خاطر شرکت در راهپیمایی اول ماه مه در فرودین ماه گذشته و اجرای این حکم ظالمانه و وحشیانه در حق پنج نفر از فعالین کارگری باید موثر می شد و نیازی به این نمی بود که به پارک چیتگر تهران لشکرکشی کنند و صدها موتور سوار با تجهیزات کامل و نیروهای انتظامی و اطلاعاتی در مقابل تمامی درهای ورودی پارک مستقر شوند تا جلوی ورود اتوبوس ها و مینی بوس های حامل کارگران را بگیرند و مانع ورود آنها به پارک شوند.

البته باید تاکید کرد که دستگاه های امنیتی و انتظامی رژیم علیرغم وقوف به بی حاصل بودن کارشان چاره ای جز پناه بردن به این روش های شکست خورده ندارند. جمهوری اسلامی هر مساله ای را که نتواند پاسخ دهد، سعی می کند صورت آن را پاک کند. جمهوری اسلامی از تشکل یابی مستقل کارگران، از بیان مستقل خواست ها و مطالبات آنها از زبان خودشان بیش از هر چیز وحشت دارد، زیرا می داند که در این صورت، کارگران هم حکم "باطل شد!" به شعارهای عوامفریبانه و ضد مردمی رژیم خواهند کوبید و هم سنگر اصلی ارتجاع را به عنوان عامل اصلی فلاکت و سیه روزی خود و مردم ایران نشانه خواهند گرفت. به همین جهت است که هر سال به همین روش های سرکوبگرانه پناه می برند تا به هر طریق که شده صدای اعتراض کارگرانی که ماهها حقوق نگرفته اند و از یک برده هم بی حقوق ترند در جایی شنیده نشود. اما سرکوب، توطئه، تهدید و دستگیری فعالین کارگری و جلوگیری از برگزاری مراسم مستقل اول ماه مه، فقط خشم و نفرت کارگران را از رژیم ضد کارگری اسلامی حامی سرمایه افزایش می دهد و عزم کارگران و فعالین مستقل کارگری را برای بیان مطالبات خود قوی تر می سازد. کارگران ایران "مساله ای" نیستند که رژیم سرکوبگر ولایت مطلقه بتواند صورت آن را با روش های امنیتی به سادگی پاک کند. جزئیات بیشتر در مورد دستگیری و پیگرد فعالین کارگری و جلوگیری از برگزاری مراسم اول ماه مه در پارک چیتگر تهران را در لینک های روشنگری بخوانید.

هفتم اردیبهشت - 26 آوریل

خشک خود پایان داد ، تا بتواند همچنان برای آزاد اش مقاومت ورزد. تا اینکه رژیم مجبور به عقب نشینی گردید. سرانجام محمود صالحی با پرداخت ۴۰ میلیون تومان وثیقه روز یکشنبه آزاد شد . لازم می نماید با حساسیت و حس مسئولیت و بدوراز شانیه انحصار طلبی و فرقه ای تمامیت جنبش مبارزاتی مطالباتی کارگران ایران را مورد پشتیبانی قرار دهیم . با حفظ نظرات خویش ، امر دفاع از محمود صالحی را به تخصص دفاع از منصور اساتلو بدل نسازیم . تاکید کنیم که ما در برابر رژیم سرمایه داری و ضد کارگری ایران ، دفاع بی قید و شرط همه کارگران و زحمتکشان سراسر ایران را در دستورکار خود خواهیم داشت و این دفاع را مبراورمند آذیخواهی و حرمت زندگی مان می شناسیم و بران پای می کوبیم .

همانگونه که در تمام سال گذشته ما شاهد این بودیم ؛ نظام جمهوری اسلامی ایران، از هیچگونه تلاش ضد انسانی برای جلوگیری از اعتراض و اعتصاب و تجمعات کارگران و حتی انحلال کارخانه ها فروگذار ننمود. اگر در گذشته نه چندان دور، درختون آباد کرمان کارگران را در برابر مطالبات و خواسته های شان به گلوله بستند، ولی در سال گذشته بیدادگاه حکومت تاریک اندیش اسلامی در سنجند، با یک حرکت مذبحخانه برای ۱۱ نفر از کارگران به بهانه شرکت در مراسم روز جهانی کارگر سال ۱۳۸۶، شلاق و جریمه نقدی صادر کرد. این حکم ضد انسانی تاکنون در مورد ۵ نفر از کارگران، صدیق امجدی، حبیب الله کلکاتی، فارس گویلیان، عباس اندرانی و صدیق سبحانی اجرا شده است. چنین حکمی شاید در تاریخ جنبش کارگری جهان و از جمله ایران بی سابقه باشد، این حکم اوج سبیت سرمایه داری هار و نظام پشتیبان آن در ایران را در مقابل چشمان جهانیان بر ملا می کند. طی تمامی سال فعالان کارگری تحت پیگرد بودند منصور اساتلو و فعالانی چند به اتهام جرم های ناکرده همچنان در زندان جمهوری اسلامی بسر می برند. روز پنجشنبه مورخ ۱۳۸۶/۷/۲۶ ساعت ۹ صبح مجید حمیدی فعال کارگری و از اعضا "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" و "کمیته دفاع از محمود صالحی" مورد سوء قصد قرار گرفت. این عمل و همینطور شیوه سازماندهی ریودن یک تن از فعالان کارگری (بهزاد سهرابی) از اعضا " کمیته هماهنگی و..." در این دوره در دستورکار سراسر رژیم قرار داشت تا با وحشت و هراس بیشتر، مانع از پیشروی کارگران گردند. خوشبختانه این جنایت ترور و آدم ربایی به بار ننشست، ولی خشم همگانی را برانگیخت. امسال نیز در آستانه اول ماه مه، علیرغم آزادی محمود صالحی، یکی دیگر از چهره های شناخته شده فعال کارگری سنجند، شیت امانی را دستگیر کرده و به تجمه آخازین کارگران در پارک چیتگر با بیش از هزار مامور ضد شورش حمله کردند تا مانع مارش همبستگی کارگری در بین کارگران ایران و هم طبقه ای هایشان در سراسر جهان در آستانه اول ماه مه ۲۰۰۸ گردند. امید مان بر آنستکه در تداوم جنبش همبستگی بین المللی و افزودن فشارها بر تمامیت نظام ، آزادی همه زندانیان سیاسی و منصور اساتلورانیز شاهد باشیم .

در یک ارزیابی عمومی در سال ۱۳۸۶ می توان گفت که ؛ تشکل های مستقل کارگری تا حدی شکل گرفته اند . نظیر ؛ تشکل های معلمان استخدامی و حق التدریسی ، سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه ، کارگران هفت تپه شوش در استان خوزستان در این راه گام های موثری بر داشتند و حرکاتی عمدتاً در کردستان (سقز - سنجند و...) از جانب فعالان سندیکای خیابان و فعالان اتحادیه سراسری کارگران اخراجی و بیکار ایران صورت گرفتند. سال گذشته مبارزات کارگری در ایران از دو جهت مورد توجه قرار گرفت. اول برپایی اولین اعتصاب وسیع و پیوسته کارگران نیشکر هفت تپه شوش پس از اعتصاب کارگران شرکت واحد و شاو در کردستان در سال پیش بود. این اعتصاب نشان داد که جنبش کارگری با وجود پشت سر گذاشتن یک سرکوب کم سابقه همچنان توانایی برپایی اعتراضات وسیع و تاثیر گذار را دارد. دوم نیز افزایش میزان توجهات بین المللی به جنبش کارگری در ایران است که نمونه موضعگیری های آنان را در روز شمار سال ۸۶ به طور مشخص - اینجا و آنجا - دنبال می کنیم.

براین پایه سالی که گذشت ، خصلت پشتیبانی جنبش کارگری از یکدیگر و همینطور دیگر نیروها از جنبش کارگری در داخل ایران نظیر ؛ اطلاعیه های کانون نویسندگان ایران ، موضعگیری فعالین زن و دانشجویان از مبارزات کارگران نسبت به سال های گذشته بمراتب آشکار تر بود. مراجعه به احزاب و سازمان ها و اتحادیه های کارگری ، فدراسیون ها و کنفدراسیون ها در سطح جهان ، برای برانگیختن پشتیبانی و همبستگی با مبارزات کارگران ایران ، توسط فعالان مدافع حقوق کارگران و زحمتکشان ایران در خارج از کشور در سطح اروپا - کانادا - استرالیا - آسیا و تا حدی آمریکا به نسبت سالهای گذشته به مراتب وسیع تر و عمیق تر از گذشته صورت گرفت امید آنکه سال ۱۳۸۷ (۲۰۰۸) ، سال راهی و آزادی توده مردم محروم مان از چنگال این نظام باشد .

تولین و گردآوری از : امیر جواهری لنگرودی - اردیبهشت ۱۳۸۷
بولتن خبری کارگری ضمیمه بزودی منتشر خواهد شد.



تصاویری که به ما نشان میدهند،
و تصاویری که از ما پنهان میکنند.
همه تصاویر از هابیتی است و منشاء مشترکی دارد.
شرح آن را در زیر مقاله بخوانید

گرانی غذا، شورش نان و دو چهره "جامعه جهانی"

*اگر مبلغین نولیبرال کشورهای شمال همه شعارهای شان را در مورد خودشان هم به اجرا در می آورند، این کلان سرمایه داران شمال بودند که باید بها میدادند، زیرا به گفته کارتر بهای تولید یک پوند پنبه در آمریکا 83 سنت و در آفریقای غربی 21 سنت بود.

*و ناگهان مسیر همه بی باکی های سرمایه در یک نقطه همدیگر را قطع کرده اند... و همه به صورت یک زنجیره علت و معلولی سراز نظامی در می آورند که گرسنگان خود را نمی تواند سیر کند، اما ارقام مربوط به توسعه، و رشد، ی که ارائه می دهد اعجاب آوراست.

دومینیک اشتراوس کان دبیرکل صندوق بین المللی در پایان هفته دوم آوریل 2008 هشدار داد به علت افزایش بهای مواد غذایی، صدها هزار نفر خواهند مرد، کان در کنفرانسی در واشینگتن، بعد از یک اجلاس مشترک با بانک جهانی صحبت میکرد. این ها دو نهادی هستند که نزدیک سه دهه تحت عنوان آزاد سازی، اقتصاد، با توانایی خارق العاده، از یک طرف بر شکاف طبقاتی و تعداد گرسنگان جهان افزودند، از طرف دیگر اقشار کم درآمد و مزدبگیر را در سراسر جهان از ایالات متحده تا هائیتی و مصر، در مقابل خطر گرسنگی و فشار برحیاتی ترین وسیله زیست یعنی غذا، خلع سلاح کردند. حالا آقای کان میگوید عواقب گسترش گرسنگی در نتیجه افزایش بهای مواد غذایی، وحشتناک خواهد بود.

خطاب هشدار آقای کان کیست؟ همان جامعه جهانی، که منبع قدرت خارق العاده، ی این دو سازمان جهانی است؟ چه رابطه ای بین این جامعه جهانی، که نام دیگر قدرت های برتر کشورهای شمال است، و گرسنگی توده ای وجود دارد؟ و این رابطه برای مقابله با گرسنگی چه ظرفیتی را به نمایش گذاشته است؟

چرا "وحشتناک"!

آقای کان گفت صدها هزار نفر در اثر گرسنگی خواهند مرد. ولی هم اکنون صدها هزار نفر از فقر و گرسنگی دارند میمیرند، سال گذشته، یاسال 2000، یا در همه سالهای 90 صدها هزار نفر به همین علت مرده اند، خلاصه این پدیده جدیدی نیست.

با وجود این، ابراز نگرانی ها یک توطئه خبری نیست. گرانی غذا رشد شتاب انگیزی داشته است. گاردین از قول رابرت زولیک رئیس بانک جهانی نوشته است بهای کلیه مواد غذایی در عرض سه سال، 80 درصد افزایش داشته است. سرجان هلمز رئیس بخش کمک های انسانی سازمان ملل میگوید از تابستان گذشته یعنی در عرض 9 ماه بهای مواد غذایی در سطح جهان بطور متوسط 40 درصد افزایش یافت. آنچه وضعیت را وخیم تر میکند این است که:

اولا افزایش قیمت ها بیشتر دامن اقلامی را میگیرد که غذای توده کم درآمد از آنها تامین میشود. مثلا در حالیکه بنا برپیش بینی کنونی صندوق نسبت تورم در کشورهای درحال توسعه بطور متوسط 7.4

است [در ژانویه این رقم 6.4 درصد پیش بینی میشد]، در سال گذشته بهای برنج دو برابر شده و بهای گندم 130 درصد افزایش داشته است. تانیا نسبت افزایش بها در کشورهای فقیر بطور غیرقابل مقایسه ای بالاتر از افزایش در کشورهای ثروتمند است.

ثالثا غذا برای فقرا رقم عمده هزینه زندگی را تشکیل میدهد. مثلا در آمریکا هزینه مواد غذایی 13 درصد هزینه یک خانوار را تشکیل میدهد. در حالیکه خانواده های فقیر چینی بیش از 60-50 درصد درآمد خود را صرف تهیه مواد غذایی میکنند. در درون خود کشورها هم فقرا و ثروتمندان همین الگو را به نمایش می گذارند.

به همه اینها باید چیزی را اضافه کرد که در گذشته خیلی نزدیک ظفرمندان به عنوان "گلوبالیسم، در بوق ها میدمند و وعده میدادند به رشد اقتصادی و کاهش عمومی قیمت ها و بهبود وضع رفاهی خواهد انجامید و نتیجه عمومی آن هم اکنون عبارت است از تورم، و کاهش عمومی دستمزدهای واقعی بر اساس الگوی نولیبرال.

افزایش بهای مواد غذایی یک شبه نازل نشده است. از دو سه سال پیش کارشناسان بطور جدی اعلا خطر میکردند دوران غذای ارزان به سر رسیده و گرانی غذا پایدار خواهد بود. آنها حتی چشم انداز نگران کننده ای برای حداقل یک دهه ارائه میدادند. اما این خبر مهم و هشدارها در رسانه های بزرگ انحصاری سرکوب میشد. حتی سال گذشته وقتی سیاست تغییر خط تولید سوخت از منابع فسیلی به منابع کشاورزی با اعتراض روبرو شد، سرکوب اطلاعاتی ادامه داشت و انتقاد کسانی که استدلال میکردند این سیاست نان را سفره مردم بر می دارد، عمدتا در رسانه های مستقل با برد محدود برای خود جا دست و پا کرد.

تحول ناگهانی در موضع گیری مقامات جهانی وقتی صورت گرفت که شورش های گرسنگی از حدی که بتوان اخبار آن را نادیده گرفت فراتر رفت. سخنرانی آقای کان بعد از شورش گرسنگی در هائیتی به عمل آمد. در حقیقت شورش ها بسیار فراتر از موارد معدود مثل هائیتی و مصر بود که اخبار آن ها باز تاب گسترده داشت. گاردین علاوه بر مصر و هائیتی از شورش های زیر در چند هفته ای که به اجلاس مشترک صندوق و بانک ختم شد، نام برد: شورش کامرون در فوریه که 40 کشته بر جای گذاشت، شورش های سنگین در موریتانیا، موزامبیک و سنگال، شورش در سواحل ایوری، ناآرامی های مرتبط با نان در ازبکستان، یمن، بولیوی، اندونزی، اردن. هنوز میتوان به لیست گاردین افزود: مراکش، نیجر، مکزیک، بورکینو فاسو... مقامات سازمان ملل تعداد کشورهایی را که در معرض خطر آبی شورش های نان و بی ثباتی سیاسی مرتبط با آن هستند، بیش از 36 کشور اعلام کرده اند.

بعضی از این شورش ها بسیار گسترده بوده است. مثلا در کامرون رقم 40 کشته را منابع دولتی داده اند، تعداد دستگیری ها را منابع رسمی حقوق بشری بیش از 1500 نفر ذکر کرده اند. آنها خود مستقیما زیر آتش نیروهای امنیتی قرار داشتند که به سوی جمعیت معترض شلیک میکردند. رویترز تعداد کشته ها را در یمن بیش از ده نفر ذکر کرد. مراکش، مقصد سفرهای توریستی کشورهای شمال، نیز شاهد اعتراضات گسترده و دستگیری بیش از 40 تن بود. به گزارش گاردین رشد ناآرامی برای دولت ها به حدی نگران کننده بوده که برخی از تولید کننده های بزرگ برنج مثل چین، هند، ویتنام و مصر صادرات خود را کاهش داده اند تا عرضه به بازار داخل را افزایش دهند، و این خود بر افزایش بها و وخیم تر شدن وضعیت کشورهای وارد کننده مواد غذایی افزوده است. در هائیتی خشونت تا آنجا بالا گرفت که در پایتخت، مامور گروه صلح سازمان ملل را از ماشینهای برای اعضای گروه غذا حمل می کرد بیرون کشیدند و با شلیک گلوله به گردن او را کشتند. جنایت در هر حال محکوم است و شاید هم مامور قربانی، فرد بی گناهی بود که تقاض جنایات دیگران را داده است. اما این حقیقت نباید مانع درک این مساله باشد که شورشیان گرسنه هائیتی به شرحی که به آن اشاره خواهد شد، در چهره ماموران جامعه جهانی، قاتلانی را می بینند که خانواده های آنها را قتل عام کردند تا غارتگران با دست باز بتوانند این گرسنگی را به آنها تحمیل کنند.

در هر حال این همان هائیتی است که بان کی مون دبیر کل سازمان ملل در ماه اوت سال گذشته نوید داد " نقطه عطف طلایی " تاریخ آن فرارسیده است. در آن زمان گروه های نظامی وابسته به سازمان ملل بعد از یک هجوم شش هفته ای محله های فقیر نشین را از زاغه

نشینان یا به اصطلاح خبرگزاری های رسمی، ارادل و اوباش، پس گرفته بودند.

با توجه به این شورش هاست که معنای وحشتناک، در توصیف رئیس صندوق روشن میشود. منظور رنج و مرگ مردم نیست، وگرنه صندوق، بانک جهانی، جی 8، سازمان تجارت جهانی و مقامات جامعه جهانی، و حداقل بخش مهمی از کارشناسان و پژوهشگران و اقتصاددانان، و بشوک تراپیست های مستخدم آنها، طی این دهه ها که سیاست "زاد سازی اقتصادی" را پیش می بردند، به خوبی میدانستند که میلیاردها انسان زیر ضربات این سیاست ها از پای در میابند، اما آنرا وحشتناک نمی یافتند. از میلیون ها کشته، مجروح و گرسنه در اثر جنگ در فاصله کمتر از 5 سال می گذریم. اوضاع وقتی وحشتناک شده است که شورش های گرسنگی، برای "نظم" و "امنیت" تهدید محسوب شد. این مساله راسر جان هلمز مسئول بخش هماهنگی کمک های انسانی سازمان ملل بهتر از آقای کان توضیح داده است. او در کنفرانسی در دویبی گفت: "در حالیکه شورش غذا از سراسر جهان گزارش میشود، عواقب امنیتی [بحران مواد غذایی] را نمی توان دستکم گرفت."

خاتم جوزت شیران، رئیس سازمان غذا سازمان ملل توصیف بازهم روشن تری از شورش گرسنگی ارائه داد که مستقیماً با سیاست های صندوق و بانک در ارتباط قرار میگیرد. او گفت: "ما اکنون چهره جدیدی از گرسنگی را می بینیم. ما اکنون بیش از هر زمانی در تاریخ شاهد گرسنگی در شهرها هستیم. ما شاهد آنیم که غذا در پیشخوان مغازه ها هست، ولی مردم قادر به خرید آن نیست."

این دیگر آن گرسنگی مزمن نیست که در عزلت روستاها بی صدا آدم می کشت، شبیه گرسنگی دهقانان هندی نیست که دسته دسته خودکشی میکردند، بی اینکه شهرها خم به ابرو بیاورند. این گرسنگی انبوه، درست در جوار و خانه به خانه ی ثروت انبوه است، و به همین جهت شعله های خشم را فروزان میکند و نظم را به هم میریزد و تفنگ حاکم را به سوی خود جلب میکند و میتواند ثبات نظامی را به هم بریزد که تا همین دیروز به ما میگفتند پایان تاریخ است.

چگونه انتخاب بیهینه، گزینه مرگبار از آب در آمد

گسترش گرسنگی تا به جایی که مقامات رسمی جهان به جای گلوبالیسم، و ضرورت جهانی شدن نولیبیرالی و برکات آن، از شورش گلوبال، گرسنگان و تهدید های آن برای نظم، و امنیت، و ضرورت سازمان دادن خیریه برای فقرای جهان صحبت کنند، آنهم در حالیکه توانایی انسان برای تولید ثروت بطور خارق العاده ای افزایش یافته است، قیل از هر چیز نشان دهنده عدم کفایت نظام حاکم بر جهان است. اگرچه معمول شده، همه چیز بر سر نولیبیرالیسم، سرشکن شود، اما مشکل از سیاست های ویژه یک دوره که نولیبیرالیسم نام گرفت، فراتر می رود و عیب درونی خود نظام را به نمایش می گذارد. کافی است به دو عاملی که مکرراً از آنها به عنوان عوامل پایدارتر افزایش بهای مواد غذایی نام برده میشود توجه کنیم: یعنی افزایش مصرف مواد غذایی در غول های آسیایی بویژه هند و چین، و تغییرات جوی که بر تعداد و دامنه حوادث ناگوار طبیعی و سیل و توفان و خشکسالی افزوده است.

نولیبیرال ها افزایش مصرف در غول های آسیایی را تا مدت هایک، امتیاز مثبت، برای کارنامه ی خود معرفی میکردند. داستان این بود که رشد اقتصادی در چارچوب سیاست های نولیبیرالی باعث شده که اکنون هندی های گرسنه دست شان به دهان شان میرسد و غذای بیشتر میخاوند. اما نکته زشتی که در این داستان زیبا از قلم افتاده است، این است که این نوع، رشد، نه فقط به فکر مدرنیزه کردن انسانی ضروری ترین ابزار حیات اکثریت مردم نبود، بلکه حتی کشاورزی سنتی یک کشور یک میلیاردی را از بین برد و دهقانان را وادار کرد دوجین دو جین خودکشی کنند و در عوض خیابان ها و جاده های بی ریخت و توسعه نیافته کشور را پر از ماشین هایی کرد که گازهای سمی به آسمان و زمین اهدا میکردند.

رشد اقتصادی بر اساس منطق بازار بر سر کشاورز هندی همان را آورد که استعمار جدید و قدیم، مدت ها قبل از آغاز دوره نولیبیرالی در دهه 80، بر سر زمین های آفریقا و بخش های وسیعی از آمریکای لاتین آورده بود. در این دومی شدت و نحوه بهره برداری از زمین بود که فاجعه زا بود هم برای کشاورزی محلی هم برای جو تمام کره زمین. نولیبیرالیسم فقط این پدیده را با شتاب زایدالوصفی شدت و گسترش بخشید.

نقش انسان، در تغییرات جوی اکنون دیگر یک پدیده مورد قبول اکثریت دانش مندان است. اما به جای اصطلاح نقش انسان، که در زبان رسمی به کار گرفته میشود، بواقع باید نقش سرمایه و سرمایه داران را گذاشت، که زبان رسمی از به کار بردن آن اجتناب میکند. کافی است فقط به یاد داشته باشیم اقتصاددانان بازار در معتبرترین موسسات رسمی نشسته اند و ثانیه به ثانیه شاخص های مصرف، را زیر نظر گرفته اند که اگر خدای نکرده پانین بیاید، منحنی ارزش سهام در بازار بورس فرو میریزد. تغییر الگوی مصرف اگر به معنای آن باشد که تقاضای مصرف کاهش یابد، کفر، محسوب میشود. به عبارت دیگر، مصرف زاید، اگر عامل انهدام زمین است، اما مایه حیات سرمایه هم هست.

سرجان هلمزمسوول بخش کمک های انسانی سازمان ملل در مورد فجایع طبیعی ناشی از تغییرات جوی و نقش آن در کمبود محصولات غذایی در دویبی گفت تعداد اینگونه فجایع در دو دهه گذشته بطور متوسط از 200 مورد به 400 مورد در سال افزایش پیدا کرده است. در حقیقت چالش در برابر تحولات ناگوار در اوضاع جوی که سرجان هلمز آن را بزرگ ترین چالش پیش روی بشر در دهه های آینده خواند، با چالش در برابر کمبود و گرانی مواد غذایی در هم تنیده شده است.

همین دو مورد به تنهایی نشان میدهد، انتخاب بیهینه، بازار، برخلاف تبلیغات اقتصاددانان بازاری، نه فقط در کوتاه مدت به بیکاری و کاهش دستمزدها و افزایش فقر منجر شده است، بلکه در دراز مدت هم اغلب به گزینه مرگباری برای اکثریت مردم میشود.

همه ناخشنود نیستند

افزایش بهای مواد غذایی برای همه خبر بدی نیست. مدت ها بود که به موازات پیش بینی افزایش بهای نفت، سرمایه گذاری از این بخش بطرف کالاهای مصرفی و از جمله مواد غذایی سوق داده شد. وقتی پرزیدنت بوش در مواجهه با شکست عراق و انتقادهای گسترده از جنگ برای نفت، در اواخر سال 2006، قول داد، برای کاهش وابستگی اقتصاد آمریکا به نفت، انتقال تولید از سوخت فسیلی به سوخت بیو را پی گیری خواهد کرد، سرمایه گذاری در این بخش بطور جهشی بالا رفت. در حالیکه انتقال خط تولید از سوخت فسیلی به سوخت بیو بطور بلافصل و بلاواسطه به معنای افزایش جهشی بهای اساسی ترین مواد غذایی بود. در فاصله یک سال کاشت دانه های غذایی به منظور تولید انرژی در ایالات متحده پنج برابر شد. حالا دیگر کشاورزی، فقط صنعت غذایی نبود، صنعت سوخت و انرژی هم بود. بهای مواد غذایی بدون این سیاست هم مثل بسیاری از کالاهای دیگر به شدت به بهای نفت وابسته است. افزایش بهای نفت به افزایش هزینه ی تولید، خودشمیایی، نقل و انتقال و در نتیجه افزایش بهای محصول آماده برای عرضه می انجامد. باسیاست جدید این رابطه مستقیم تر هم شد.

بعد از بحران اقتصادی ناشی از فساد سرمایه های مالی در آمریکا و اروپا و بحران در بازار مسکن، سرمایه ها که سالها بازار مسکن را مطمئن ترین محل سرمایه گذاری به شمار می آوردند، با شتاب بیش از پیش به بخش خرده فروشی و از جمله مواد غذایی روی آوردند. هرچه باشد حتی کارتون خواب هم باید نان بخورد. در هر حال لااقل در کوتاه مدت، افزایش بهای مواد غذایی اگر قاتل جان میلیون ها نفر باشد، رفاقت نان، مشتهی سرمایه دار است.

اما افزایش سرمایه گذاری در بخش کشاورزی به رقابت و کاهش بهای کالای کشاورزی نیانجامید. اکنون ذخایر غذایی جهان به کمترین سطح خود در 30 سال اخیر رسیده است. کشاورزی به شدت به طبیعت وابسته است و طبیعت نیاز به مراقبت دارد. طبیعت به خودی خود میتواند خیلی بدخلق باشد. به یاد داشته باشیم انسان برای اینکه دوام نوع خود را امکان پذیر کند و به اینجا برسد که رسیده است، برخلاف تصور ساده دلانه برخی، چه بسیار مواقع طبیعت را چالشگر اصلی در مقابل خود دیده و مجبور شده با آن سخت دست و پنجه نرم کند. باوجود این اجداد ما تقریباً در همه جای جهان طبیعت را می پرستیدند، با تنفس طبیعت، نفس تازه کرده و بهارش را جشن میگرفتند، و در زمستان برای دور کردن ارواح خبیثه به انواع مراسم متوسل میشدند. اما در همه حال مراقب طبیعت و بویژه زمین بودند. حالا سرمایه دار و طمع اش، دارد طبیعت را بر سر انسان خراب میکند.

کشاورزی نسبت به تغییرات جوی به سرعت واکنش میدهد، و نیز به بهای نفت، و ذخایر نفت نامحدود نیست، و سرمایه دار بعد از مصرف

زیاده از حد و به پایان رساندن ذخایر آن میگوید باکی نیست، حالا برای تولید سوخت به جای فسیل خود گیاه تازه را می سوزانیم و توی باک اتوموبیل و هواپیما و جنگنده هاو بمب افکن ها می ریزیم. و ناگهان مسیر همه بی باکی های سرمایه در یک نقطه همدیگر را قطع کرده اند: مصائب طبیعی، افزایش مصرف در هندو چین، افزایش بهای نفت که جنگ در عراق و افغانستان آن را تشدید کرده، بحران اقتصادی آمریکا و کاهش ارزش دلار، تحول در خط تولید سوخت از منابع فسیلی به منابع کشاورزی، فساد در بازار مالی و در نتیجه بحران مسکن، شوک عظیم و بلافصل ناشی از این عوامل بر قیمت ها به صورت تورم عمومی در جهان و سقوط عمومی دستمزدها، و در کنار آنها عواقب سیاست های دهه ها و حتی سده های گذشته سرمایه بر کشاورزی و اقتصاد کشورهای جنوب... می بینیم همه این ها به صورت یک زنجیره علت و معلولی سراز نظامی در می آورند که گرسنگان خود را نمی تواند سیر کند، اما ارقام مربوط به توسعه، و رشد، ی که ارائه می دهد اعجاب آوراست. نظامی که در معامله به نحو شگفت انگیزی جادو میکند و میتواند حتی جنگ، شورش، قحطی، سیل و زلزله... و هم اکنون بیش از همه گرسنگی را به سکه، تبدیل کند و به حساب بانکی سرمایه دار بریزد.

هم از توبره هم از آخور

در حقیقت فقط سه چهار سال پیش نه گرانی، بلکه ارزانی مواد غذایی و محصولات کشاورزی بود که مساله ایجاد کرده بود، هرچند این مساله خاطر مقامات بانک و صندوق را به هیچوجه آزرده نمیکرد. در مورد بعضی از محصولات هنوز هم وضع به همین منوال است. در سال 2002 اکسفام در گزارشی اعلام کرد سیاست اتحادیه اروپا در حمایت مصنوعی از کشاورزی و دامداری خود و یارانه های سنگین به بزرگ زمینداران و صاحبان سرمایه های فعال در بخش کشاورزی، وسیله معاش در کشورهای در حال توسعه را نابود میکند. در گزارش اکسفام آمده بود اتحادیه اروپا با تشویق اضافه تولید دامپینگ قیمت ها در بازار صادرات، بهای کالاهای اساسی مثل شکر، لبنیات، غلات را پائین به شدت پائین آورده و کشاورزی کشورهای درحال توسعه را به ورشکستگی کشانده است.

فشار نظام جهانی بر کشاورزی کشورهای فقیر، فشار برای مقررات زدایی از بازار، را بالا برد. اما طرفه اینکه این بار فشار نه از طرف مدافعان درهای بازو، اقتصاد آزاد، بلکه از جهت معکوس وارد میشد. کشورهای فقیر خواهان حذف یا کاهش یارانه ای بودند که در آمریکا و اروپا به بخش کشاورزی پرداخت میشد. ولی مقامات جامعه جهانی، که دو دهه است با تبلیغات خود در مورد ضرورت درهای باز در بازار گلوبال، گوش جهانبان را کر کرده اند، هر دو گوش خود را گرفتند. مرگ خوب است برای همسایه. این فقرا هستند که باید بدون هر نوع محاسبه ای درهای بازار خود را باز کنند، یارانه ها را حذف کرده، تعرفه ها و مقررات برای حمایت از اقتصاد خود را دور بریزند. ثروتمندان باتمام زور از اقتصاد خود حمایت میکردند. آنها هم از توبره میخورند هم از آخور. سیاست باز یا بسته، لیبرالیسم یا پروتکسیونیسیم، ناسیونالیسم یا انترناسیونالیسم، منافع ملی یا بی معنایی منافع ملی در بازار گلوبال، تا آنجا و تا آنوقت خوب است که منافع سرمایه های کلان را تامین کند. اروپا و آمریکا دوره های مذاکره در سازمان تجارت جهانی را متوقف کردند، ولی حاضر نشدند به فشارها تن دردهند.

نیاید تصور کرد این یارانه ها، تماما برای کمک به زارعین کم در آمد در اروپا و آمریکا اختصاص داده میشد. جیمی کارتر در ماه دسامبر سال گذشته اطلاعات جالبی در این مورد ارائه داد. او نوشت بین سال های 1995 تا 2005 در آمریکا 10 درصد از بزرگ ترین سرمایه داران 80 درصد یارانه های پنبه را دریافت کردند، در حالیکه یک درصد زارعین بیش از 25 درصد یارانه ها را گرفتند، نیمی از زارعین یعنی فقیرترین ها اصلا یارانه ای دریافت نکردند. به نوشته او فقط در فاصله سال های 1999 و 2005 تولید کننده های پنبه در آمریکا 18 میلیارد دلار یارانه دریافت کردند. در حالیکه ارزش بازار پنبه در جهان 23 میلیون دلار بود. یعنی یارانه به کشاورزان آمریکا 86 درصد کلیه ارزش بازار پنبه در جهان بود!

این دیگر اصلا معامله و بازار نبود. کلاهبرداری بود. آنها قیمت ها را به زور پائین کشیدند تا کشورهای تولید کننده دیگر را ورشکست کنند. این در حالی بود که صادرات بسیاری از کشورهای فقیر عدداً از محصولات کشاورزی تشکیل میشد. مثلاً 75 درصد صادرات بورکینو فاسو در سال 2002 منحصر پنبه بود. کارتر نوشت بهای

پنبه آمریکا که به بازار جهانی صادر میشد 61 درصد پائین تر از هزینه تولید آن بود. اگر مبلغین نولیبیرال همه شعارهای شان را در مورد خودشان هم به اجرا در می آوردند، این کلان سرمایه داران شمال بودند که باید بها میدادند، زیرا به گفته کارتر بهای تولید یک پوند پنبه در آمریکا 83 سنت و در آفریقای غربی 21 سنت بود.

در همان سال اکسفام تخمین زد کشورهای فقیر آفریقای جنوب صحرا 302 میلیون دلار از دست دادند. به گزارش اکسفام بیشترین ضرر متوجه 8 کشور بود: بنین، بورکینوفاسو، مالی، کامرون، سواحل ابوری، جمهوری آفریقای مرکزی، چادو توگو. به نام ها توجه کنید این ها همان کشورهایانی هستند که جامعه جهانی، اکنون نام شان را در لیست خطر، گذاشته است. برای جامعه جهانی شورش علیه گرسنگی، خطر است، نه گرسنگی..

همین یارانه ها بود که کشت برنج را در هائیتی نابود کرد، کشوری که میتوانست برنج خود را تامین کند اکنون 84 درصد مصرف خود را از خارج تامین میکند. به نوشته بن ترال روزنامه نگار و نویسنده آمریکایی، کاهش سرمایه گذاری در بخش کشاورزی هائیتی از دهه 80 شروع شد، وقتی که یکی از هارترین سیاست های نولیبیرالی در دوره ریگان به این کشور تامین شد. این سیاست صنایع صادراتی شکر و پنبه هائیتی را نابود کرد و کشور را به بحران کشید. در دوره کلینتون و دهه 90، ایالات متحده شرط کمک به کشور از پای در آمده را باز هم بازکردن بیشتر درها و حذف تعرفه ها قرار داد و بحران را عمیق تر کرد و این دور باطل همینطور ادامه یافت: درهای بازر، بحران عمیق تر، نیاز به کمک بیشتر، و فشار برای درهای باز بیشتر.. تا کشور از یک طرف از همه منابع اقتصادی تهی شد و از طرف دیگر فشار با بار سنگینی از وام بر دوش مردم به اطاعت بیشتر از کارگزاران، جامعه جهانی، به جای سیاستمدار منتخب فراخوانده شد.

در حقیقت گناه ژان برتراند آریستید رئیس جمهور آزادانه انتخاب شده ی مردم این بود که تلاش کرد این حلقه معیوب را بشکند و درنخستین گام فشار از دوش مردم را با سرپیچی از نسخه، جامعه جهانی، و افزایش دستمزد کارگران، کاهش دهد.

او و مردم کم در آمد هائیتی جزای این سرپیچی را با اقدام مستقیم، جامعه جهانی، به آدم ربایی و تبعید اجباری آریستید پرداختند. شورش زحمتکشان در دفاع از آریستید به شدت سرکوب شد، آنهم نه فقط بوسیله کارگزاران بومی، جامعه، جهانی بلکه مستقیماً توسط گروه به اصطلاح صلح سازمان ملل تحت نظارت کانادا [MINUSTAH]. به نوشته بن ترال در پورش 6 هفته ای سال گذشته سازمان ملل، 1000 سرباز ابرقدرت تازه نفس یعنی چین شرکت داشتند و رئیس آنها سخنرانی کرد که ما تکنولوژی و قدرت آتش لازم برای کنترل هر وضعیتی را در اختیار داریم..

سربازان ازدهای زرد هنگام ورود به کلوب امپریالیستی باید ثابت کنند از سربازان ناتو در افغانستان و ملوانان آمریکایی و ماموران پلک واتر در عراق کم نمی آورند. مگر چینی ها در بهره کشی از کارگران اجرای برنامه های نولیبیرالی در بخش هایی از اقتصاد، از همقطاران غربی خود کم آورده اند.

ظرفیت، جامعه جهانی، برای مقابله با بحران

امامشدارهای مکرر مقامات بانک جهانی و صندوق بین المللی و سازمان ملل و دولت ها در مورد خطر شورش گرسنگی برای ثبات، و امنیت، و دموکراسی، در نظام جهانی یک سوال دیگر را هم پیش می آورد: مگر این نظام قبل از پیدا شدن سروکله ی شورش های گرسنگان، ثبات، و امنیت، داشت؟ مگر نه اینکه قدرت های بزرگ مدت هاست میگویند ثبات، و امنیت، در این نظام به دلایل دیگر، از جمله وجود، محور شر، به هم ریخته است؟ بعلاوه شورش های توده ای وقتی سازمان یافته نباشند، اغلب دولت ها آمادگی کامل دارند با مشت محکم به مقابله با این به اصطلاح، شورش های کور، شتافته و آنها را سرکوب کنند. و مگر دولت هایی که به روی گرسنگان آتش گشودند دموکرات بودند، که اکنون بترسیم شورش ها ممکن است دموکراسی را در این کشورها به خطر بیندازند؟

با شاید گرسنگی توده ای و سرکشی علیه آن، بطور بالقوه این ظرفیت را داشته باشد که به مردم نشان دهد هزینه ی این نوع توسعه اقتصادی، که مورد حمایت، جامعه جهانی، است، و هزینه جنگ های عراق و افغانستان و همه جنگ های دیگر این همه تسلیحات، و هزینه کاهش سریع ارزش دلار، و هزینه فساد شبکه مالی که سود اصلی خصوصی کردن ها و مقررات زدایی ها به جیب آنها

سرکوب های " انقلاب فرهنگی " رژیم در اردیبهشت 1359 را به فراموشی نسپاریم!

احمد نوین

در اردیبهشت 1359 در مقابله با جنبش ترقیخواهانه دانشجویان ایران، به خواست روح الله خمینی و دیگر سردمداران جمهوری اسلامی ایران، در عملیات موسوم به " انقلاب فرهنگی " دانشگاههای سراسر کشور تسخیر و مراکز آموزش عالی تعطیل شد.

واقعیت اینست که رژیم جمهوری اسلامی ایران از همان ابتدای حاکمیت خویش با مقاومت های مردم آزادیخواه و برابری طلب روبرو بوده است. دست اندرکاران حکومت، همواره با توسل به ترور، ارباب و سرکوب مخالفین خویش، به سلطه ننگین شان ادامه داده اند. لذا برخورد سردمداران نظام به آزادی خواهی دانشجویان، در اردیبهشت 1359 ، "انقلاب فرهنگی" خونین رژیم بود. بدنبال این "جراحی" بیش از 57000 دانشجو و دو سوم اساتید این مراکز اخراج شدند.

عباس عبیدی، عبدالکریم سروش، صادق زیبا کلام.... از جمله دست اندرکاران در این جنایت کم نظیر بودند. در نتیجه "انقلاب فرهنگی" 1359 ، تعدا قابل ملاحظه ای از دانشجو و اساتید دانشگاهها، به جوخه های اعدام سپرده شدند. دهها هزار نفر از دانشجویان اخراجی، هرگز به دانشگاه ها راه نیافتند. هزاران دانشجو و استاد اخراجی، ناچار به خروج از کشور شدند.

خسارات این سرکوب خونین، که بنام "انقلاب" و " فرهنگ " بر کشور ما تحمیل شد، آنچنان عظیم و همه جانبه بود که، جامعه ما همچنان از عوارض آن در رنج میبرد.

عبرت انگیز این است که سرکوب دانشجویان ما همچنان ادامه دارد، اما برخی از سرکوبگران " فرهنگی " دیروز که صاحب نام نیز میباشند و در آن دوران خود بعنوان کادرهای اجرایی آن سرکوب ها عمل مینمودند و بعدها از مردم بعثت آن جنایات طلب بخشایش نمودند، امروز نیز با عدم پشتیبان شان از دانشجویان چپ ، مترقی و مبارز در دانشگاههای ایران، عملا با رژیم ج.ا.ا هم پهلو میشوند.

رژیم ج.ا.ا تصور مینمود که با سرکوب و " پاکسازی " دانشگاههای ایران از دانشجویان مبارز، و تحمیل متعصبین مذهبی به دانشگاه ها، خواهد توانست سلطه خفقان آور خویش بر دانشگاهها را برای همیشه تضمین نماید. غافل از آنکه نیاز انسان به آزادی و گرایش به عدالت اجتماعی را با هیچ با هیچ دسیسه ای نمیتوان برای همیشه بدست فراموشی سپرد. مقاومت ها، مبارزات و خیزش های دانشجویی در رژیم های سرکوبگرشاه و شیخ، اثبات صحت این مدعا است.

در این میان، وظیفه چپ و بویژه مدافعان طبقه کارگر - اگر نخواهد در حاشیه بماند - و بتواند محاسبات سیاسی رژیم جمهوری اسلامی ایران و دسیسه های دول امپریالیستی را در هم بریزد، میبایست بدور از منافع فرقه ای و به دور از بازی در بساط دیگران - آگاهانه و یا ناآگاهانه - از لاک خودشیفتگی و گیج سری های خویش بدر آید و به پراکندگی خود خاتمه داده و با نیرو رسانی بیش از پیش به مبارزات مستقل و ترقیخواهانه مردم تحت ستم و بویژه تشکل ها و مبارزات کارگری، به وظیفه تاریخی خود عمل نماید.

کمونیست ها آگاهند که جنبش طبقه کارگر- گذشته از آنکه میبایست افق روشنی در برابر خویش داشته باشد- در متن هماهنگی وسیع جنبش های اجتماعی پا خواهد گرفت و در هماهنگی عمیق جنبش های اجتماعی است که طبقه کارگر به عنوان مدافع بشریت آزاد متولد خواهد شد. در این مسیر، فعالان جنبش سوسیالیستی هستند که با گشودن افق های گسترده بر ری جنبش های مترقی، رهانی بشریت را تصویر مینمایند. جاودان باد خاطره جانفشانی های آزادیخواهانه و برابری طلبانه دانشجویان ایران.

اردیبهشت 1387

رفت، و هزینه حفظ دستگاه های قدرت از هرنوع، و هزینه حفظ دیکتاتوری ها از هرنوع، درست از نانی برداشته میشود که باید شکم مردم را سیر کند. چنین دانشی که از تجربه بلاواسطه به دست می آید، میتواند سیطره آیدنولوژیک نظام را به خطر بیندازد و وسیله بینایی برای شورش های کور، فراهم آورد. البته هنوز با چنین شرایطی فاصله داریم. ولی اگر در راس نظام نشسته باشید میدانید باید به هر وسیله از آن پیش گیری کرد.

اما ظرفیت نظام حاکم برای پیشگیری چیست؟ آیا قرار است لیبرالیسم اقتصادی و سیاست های توسعه غیرانسانی منطبق با آن دگرگون شود، یا به اشتباه بودن طرح نئولیبرالی اعتراف شود، یا به سیطره بنگاه های مالی و تسلیحاتی خاتمه داده شود، یا با تغییر الگوی مصرف و به این عطف بی پایان برای دست یابی به سوخت فسیلی و غیرفسیلی خاتمه داده شود، یا جنگ ها متوقف شود... نه، تنها راه حلی، که تاکنون شنیده ایم عبارت است از افزایش بخیریه، در شکل های مختلف.

این نظام ظرفیت تحمیل گرسنگی را به حد اعلا دارد، اما ظرفیتی برای مقابله با آن ندارد. این از خصوصیات نظام سرمایه داری است که بهای خطاها و ضعف های خود را با جان و حیات مردم بپردازد تا دور جدیدی از شکوفایی را آغاز کند. حالا گاردین از قول یک کارشناس معتبر نوشته است بحران غذا 20 سال با ما خواهد بود.

در این میان وای بر مزد بگیران و بی چیزان ایران که علاوه بر فشار بحران عمومی در جهان، مصائب ناشی از یک دولت ذاتا بی کفایت و مخرب، و عواقب یک تحریم را هم باید بر دوش بکشند.

و این هم آن چهره دیگر جامعه جهانی.

سازمان ملل خلع سلاح شده است. قدرت های بزرگ همه ابزار و کارکردهایی را که هنگام تاسیس این سازمان به امید تامین حقوق مردم جهان برای آن در نظر گرفته شده یا به قدرت های بزرگ تحمیل شده بود، از آن گرفته یا تحت کنترل خود در آورده اند. از سازمان ملل معدودی نهادهای کمکی مانده است که آنهم زیر فشار قرار دارد.

و سازمان ملل در چارچوب این محدوده ی تحت فشار سالی چند سفیر نیکی از میان مشاهیر و ستارگان انتخاب میکنند تا برای تشویق و جلب کمک به اطراف و اکناف جهان بفرستند. گویا سازمان های مستقل غیردولتی و افراد خیراندیش نیز فهمیده اند که مردم راهی به، و جایی در، نهادهای بین المللی ندارند و در راه اجرای اهداف خود گاه به گاه دست به دامان این سفیران میشوند. خود این سفیران اغلب میگویند این ماموریت ها افتخاری برای آنهاست. البته آنها هرکاری از دست شان بر می آید میکنند. اما این باری است خیلی بزرگ تر از شانه های اغلب ظریف و زیبای آنها.

تصاویر:

*تصویر صفحه اول آنجلینا جولی سفیر سازمان ملل در جریان سفر به عراق.

*شرح تصویر بدون صفحه به نقل از یک ویسایت:

عکس بالا: سال 2006 وای کلیف ژان خواننده هیپ هاپ که خود متولد هائیتی است خاتم آنجلینا جولی سفیر نیکی سازمان ملل و همسرش براد پیت را برای یک برنامه خیریه به هائیتی محنت زده دعوت کرد، کشوری که در همین چند سال اخیر انواع بلاها در سکوت سنگین رسانه های انحصاری بین المللی بر آن تحمیل شده است. عکس ها یادگار این سفر است.

عکس های پائین: بعد از حمله بیش از 350 سرباز سازمان ملل به زاغه نشین سولیل اندکی بعد از ربودن آریستید و جایگزینی یک دولت کودتایی برداشته شده است. هدف یورش قتل امانوئل ویلمر رهبر 31 ساله یک گروه مدافع آریستید بود که در رسانه ها به عنوان اوباش، معرفی میشد. در این حمله 26 نفر قتل عام شدند. بنا بر گزارش شاهدان همه مقتولین بدون سلاح بودند. صحنه های حمله توسط گزارشگر یک سازمان غیردولتی فیلمبرداری و مستند شده است. فردی روملوس یکی از ساکنان زاغه در حال گریه ماجرای قتل عام را شرح میدهد. عکس ها اجساد همسر 22 روملوس، سونیا، و دو فرزند یک و 4 ساله اش را نشان میدهد که در خون خود در غلطیده اند. ظاهرا مادر فرزند کوچک را در بغل گرفته بود، به همین جهت هردو با یک گلوله کشته شده اند. عکس دیگر تصویر لنونس چری است که چانه اش با گلوله سربازان سازمان ملل از جا کنده شده است. برگرفته از سایت روشنگری

" کمونیسم عبارتست از علم شرایط رهایی پرولتاریا " اصول کمونیسم / فردریش انگلس